



## علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال  
+ جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری  
+ امور کارمند و کارفرما + امور جنایی  
در دادگاه های ایالتی و یا فدرال  
+ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

(408) 332-5885

## بابک اخلاقی

وکیل ثبت اختراعات

NovoTechIP International PLLC

1717 Pennsylvania Ave. NW, Suite #1025

Washington, DC 20006

www.NovoTechIP.com

(202) 559-9159





# SHAWN ANSARI PRESENTS

## شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره‌ی مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی‌اریا  
با بیش از ۳۰ سال تجربه با همکاری سحر بینش



**Sahar Binesh, REALTOR®**

(408) 348-9197

Sahar.Binesh@Compass.com  
DRE: 02061674

**Shawn Ansari, REALTOR®**

(408) 529-4574

Shawn.Ansari@Compass.com  
DRE: 01088988

### Expertise You Need, Results You Can Count On



**SOLD - Represented Seller**  
Portola Valley



**SOLD - Represented Seller**  
Saratoga



**SOLD - Represented Seller**  
Santa Clara



**SOLD - Represented Buyer**  
Brooke Acres, Los Gatos



**SOLD - Represented Buyer**  
Burgoyne, Mountain View



**SOLD - Represented Buyer**  
Oak Drive, Menlo Park

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

**COMPASS**

THE LAW OFFICES OF  
CAROLINE J. NASSERI

(800)525-6060

وکیل تصادفات و صدمات بدنی  
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri  
Attorney at Law

## کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،  
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت  
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،  
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: [cnasserri62@yahoo.com](mailto:cnasserri62@yahoo.com)

Fax:(408)278-0488

Website: [carolinenasserilaw.com](http://carolinenasserilaw.com)

675 North First Street, San Jose, CA 95112



## بچه فروشی در اینستاگرام

ماهرخ غلامحسین پور

پلیس فضای مجازی از کشف حدود ۱۵ حساب اینترنتی که اقدام به خرید و فروش نوزاد می‌کردند، خبر داده است.

«داوود معظمی گودرزی»، رییس پلیس فتا در تهران گفته است این سایت‌ها از سوی فرد خاصی مدیریت می‌شدند. او از پیدا شدن دو نوزاد چند ماهه و چند روزه در ۴۸ ساعت اخیر خبر داده است. معظمی گودرزی گفته است تحقیقات و پی‌گیری‌های پلیس درباره فروش

یا «نوزاد دختر چهار روزه، بدون هیچ پرداختی واگذار می‌شود»، «واگذاری پسر بیست روزه» یا «نوزاد پسر از شهر اراک، دو ماهه، واگذاری با حق شناسنامه» در این میان واکنش دنبال‌کنندگان هم قابل توجه است. یک خانم متقاضی زیر یکی از آگهی‌ها درخواست کرده است که: «لطفاً اگر نوزاد دختری که پوست سفید و چشم رنگی داشته باشد سراغ داشتید به من پیام بدهید.» آن دیگری نوشته که «پولش حاضر و آماده است.» به‌عنوان یک مشتری مشتاق به شماره تلفنی که زیر یکی از کامنت‌ها و درج شده، تماس می‌گیرم. زنی که آن سوی خط است می‌گوید: «نوزاد دختر توی دست و بال مان فراوان است، عرضه زیاد و قیمت‌ها پایین‌اند، بین بیست تا چهل میلیون دخترها و شصت و پنج میلیون پسرها.» البته توضیح می‌دهد که این



نوزاد، مربوط به امروز و دیروز نیست: «همکاران ما همیشه در این حوزه فعالیت دارند.» چند ماه پیش نیز اخباری مبنی بر فروش نوزادان در فضای مجازی، افکار عمومی را به شدت تحت تأثیر قرار داد. آگهی‌های منتشرشده در یک صفحه اینستاگرامی به نام «واگذاری نوزاد و بچه» که به نظر می‌رسید کارش واسطه‌گری برای خرید و فروش کودکان است، چندی پیش هیاهوی بسیاری در صفحات اجتماعی ایجاد کرد و با اینکه صفحه مذکور بسته شد اما بسیاری از کاربران، تصویر این آگهی‌ها

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	اخبار
صفحه ۵	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وشی)
صفحه ۶	دهخدا و ادوارد براون (حسن جوادی)
صفحه ۷	بر گرفته از کتاب روشنگران ایران (ایرج پارسى نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹	آگهی
صفحه ۱۰	بر خورد علم و دین (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	پیشینه نبردهای ایران... (هما گرامی فره وشی)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	اخبار
صفحه ۱۶	دنیای سینما (سعید شفا)
صفحه ۱۷	نوشته، پوزخند (عزت گودرزی)
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	تورریسم هم مثل کرونا... (رضا فانی یزدی)
صفحه ۲۲	آگهی
صفحه ۲۳	اخبار
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	شمر و شراب (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸	سگ ها (مهشید امیرشاهی)
صفحه ۲۹	آگهی
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	شکوفه (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	چرا مدیتیشن؟ (مریم سالاری)
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	نیازمندیها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	حکایت رضا (میلاد رضایی کلانتری)
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	اخبار
صفحه ۳۹	من فسیله نیستم (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	اخبار
صفحه ۴۲	اخبار
صفحه ۴۳	اخبار
صفحه ۴۴	بچه های طلاق (ادوارد تاییر)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	اخبار - دنباله مطلب
صفحه ۴۸	دنباله مطلب
صفحه ۴۹	دنباله مطلب
صفحه ۵۰	دنباله مطلب
صفحه ۵۱	دنباله مطلب
صفحه ۵۲	دنباله مطلب
صفحه ۵۳	دنباله مطلب
صفحه ۵۴	دنباله مطلب
صفحه ۵۵	دنباله مطلب
صفحه ۵۶	دنباله مطلب
صفحه ۵۷	دنباله مطلب
صفحه ۵۸	دنباله مطلب
صفحه ۵۹	انگلیسی
صفحه ۶۰	انگلیسی

قیمت بدون مدارک آنهاست، طبعاً نوزادها با مدارکشان ارزش افزوده دارند. در حین مکالمه با آدم آن سوی خط نفر سومی وارد شده و چیزی می‌گوید و مکالمه به سرعت قطع می‌شود.

برخی کاربران شبکه‌های اجتماعی به انتشار گسترده این خبر به دیده تردید نگاه می‌کنند. «دکتر لاکساتیو» یکی از کاربران توییتر با بیست هزار دنبال‌کننده در این مورد نوشته که بین ایجاد ناگهانی صفحه‌های فروش نوزاد در اینستاگرام و درخواست نمایندگان برای فیلتر کردن این شبکه اجتماعی هم‌زمانی مشکوکی وجود دارد. اما پدیده خرید و فروش کودکان در ایران اتفاق تازه‌ای نیست. اگر اطراف یکی از بیمارستان‌های جنوب تهران قدم بزنید بی‌تردید یک رهگذر معمولی، بغل گویشتان، پیشنهاد واگذاری کودک زیبا را به شما خواهد داد.

کودک پیشنهادی می‌تواند نو یا پا یا پنج ساله با پوست روشن و چشم‌های رنگی درخشان یا سبزه دل‌نشین جنوبی باشد، می‌تواند به‌قدر وسیع و جیب شما از دو میلیون تا صد میلیون باشد. اگر هم حوصله‌تان نمی‌کشد که یک ساعتی حوالی بیمارستان ضیائیان یا درمانگاه باب‌الوائج یا هر مرکز درمانی دیگری کشیک بدهید، فقط لازم است یک ساعتی در فضای اینستاگرام پرسه بزنید و پیشنهاد واگذاری نوزادان را زیرورو کنید. دنباله مطلب در صفحه ۴۷

## درخواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

## ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حکم و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

PO BOX 9804,  
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



# LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

## DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

*Celebrating Life, One Story at a Time*

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ *Funeral Services* ◆ *Immediate Need* ◆ *Pre Planning* ◆ *Burial Services* ◆ *Cremation Services*



*The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.*

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ *Prearranging freezes the cost at today's prices* ◆ *Payment plans are available*

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

**تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه؛ فقط قبل از فوت**

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124



## کرونا و «بازار سیاه» خدمات درمانی خانگی در ایران

یوسف رضا



ترجیح می‌داد. گشتیم و یک تیم خدماتی پیدا کردیم. وقتی تماس گرفتیم و گفتیم حالش وخیم است، قیمت دادند ۳ میلیون تومان برای ۲۴ ساعت پرستاری، ۱۸ میلیون برای دستگاه اکسیژن و ۱۸ میلیون دیگر هم برای شش عدد آمپول که اسمش الان یادم نیست. همان اول هم گفتند باید ۵۰ میلیون پیش‌پرداخت کنیم.»

محسن چهارده روز در خانه بستری شد. کورتون درمانی شد و یک دوره هم آنتی‌بیوتیک سفیکسیم و بعد هم داروهای ضد ویروس مصرف کرد. در این مدت پزشک معالج که به گفته مادرش پروتکل درمانی بیمارستان مسیح دانشوری را دنبال می‌کرد، یک بار به او سر زد: «۳ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان گرفت و گفت اگر لازم شد یک بار دیگر هم خواهد آمد.» بر اساس تعرفه وزارت بهداشت، ویزیت پزشک در منزل برای بیماران کرونا ۷۵ هزار ۶۰۰ تومان است. به باور یک پزشک که نخواست نامش آورده شود این نرخ «نه تنها منصفانه نیست که عملاً هم اجرا نمی‌شود». «پزشک عمومی در تهران بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان می‌گیرد و متخصص ۶۰۰ تا یک میلیون. آنهم بخاطر کرونا. ولی خب، در این بل‌بشو همه چیز ممکن است و متأسفانه بعضی‌ها از این شرایط سوء استفاده می‌کنند.»

محسن، در مجموع، بیش از ۹۰ میلیون تومان برای درمان خرج کرده است. مریم با پادرمیانی همان دوستی که شماره تلفن تیم خدماتی را داده بود، موفق شد بهای کمتری برای پرستار بپردازد: «خانمی که مسئول تدارکات بود گفت به شما تخفیف دادیم، پرستاری شبانه‌روزی یک و نیم میلیون تومان، داروها و وسایل را هم یا ما می‌خریم و با شما حساب می‌کنیم، یا خودتان بروید دنبالش.»

دستگاه اکسیژن را قرض گرفتند و خرید داروها را به عهده تیم پرستاری گذاشتند: «طبیعتاً خیلی نگران بودیم. از کجا معلوم که این داروها تقبل نباشد؟ ما که نمی‌دانیم از کجا خریداری می‌شدند؟ در بازار سیاه یا از داروخانه؟ به هر حال، چاره‌ای جز اعتماد به آنها نداشتیم.» **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

یا بیماران با علائم خفیف» می‌توانند «با نظر پزشک معالج» به مراکز مراقبت‌های درمانی مراجعه کنند و «یک دوره ۱۴ روزه» در خانه معالجه شوند. تهیه «وسایل مورد نیاز» به عهده خانواده بیمار است. «تعرفه‌ها بنا به تغییر شرایط پرورسانی خواهند شد» این جمله در وبسایت اکثر ارائه‌کنندگان این خدمات به چشم می‌خورد. دلیل آن وضعیت نابسامان اقتصاد است و اجرا نشدن قانون «تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری» که سیزده سال پیش در مجلس تصویب شد. نتیجه آشفته‌بازاری است با نرخ‌هایی که با توجه به قیمت دلار و وضعیت مالی متقاضی تعیین می‌شود.

تعرفه‌های متفاوت و غیرواقعی هم که مستولان در سال‌های اخیر اعلام کرده‌اند ایجاد سردرگمی کرده است. در سال ۱۳۹۶، کاظم میکاییلی سرپرست دفتر بیمه‌های سلامت وزارت تعاون، نرخ «مراقبت‌های حرفه‌ای پرستاری» در منزل بیماران را ساعتی پانزده هزار و برای مراقبت‌های ویژه مثلاً قلبی یا ریوی، ساعتی بیست هزار تومان اعلام کرد. دو سال بعد مریم حضرتی معاون پرستاری وزارت بهداشت اذعان کرد که این تعرفه‌ها «از ابتدا خیلی کم در نظر گرفته شده» و حتی «افزایش ۱۰ درصدی» آن بر پایه تورم هم «خیلی مناسب» نیست. او اظهار امیدواری کرده بود تعرفه‌ها در سال ۱۳۹۹ «اصلاح» شوند.

در نهایت، امسال دبیرخانه شورای عالی بیمه سلامت، نرخ پرستاری خانگی از مبتلایان به کووید-۱۹ را که قاعدتاً می‌بایست از مراقبت‌های ویژه محسوب شود، ساعتی ۱۶ هزار و ۲۰۰ تومان تعیین کرد. بر این اساس، پرستاری تمام وقت، ۲۴ ساعته، از این بیماران نباید از مرز ۳۹۰ هزار تومان بگذرد.

**۳ میلیون تومان برای ۲۴ ساعت پرستاری** در عمل قیمت این نیست. پسر سیمین هفت و نیم برابر پرداخته است: «۴۰ درصد ریه‌اش درگیر شده بود و باید در آی‌سی‌یو بستری می‌شد اما خودش خانه را

میلیون می‌گرفت تا تخت خالی پیدا کند. ولی او هم نتوانست کاری از پیش ببرد. دوستی یک شماره تلفن داد و گفت اینها یک تیم پزشکی دارند و از بیمارهای کرونایی در خانه پرستاری می‌کنند، کارشان خوب است ولی گران می‌گیرند.» **خدمات بالینی به چه قیمت و در چه شرایطی؟** خدمات پرستاری و پزشکی خانگی پدیده تازه‌ای در ایران نیست. سال‌ها است که برخی شرکت‌های خصوصی بسته‌هایی در مجموع کاملی به متقاضیان پیشنهاد می‌کنند از جمله خدمات تشخیصی (بالینی، آزمایشگاهی)، درمانی (دارویی، غیردارویی)، پرستاری و توانبخشی. مقرراتی هم وضع و دستورالعمل و تعرفه‌هایی هم تعیین شده‌اند که ارائه‌دهندگان را موظف و مقید می‌کنند. با شیوع کرونا وزارت بهداشت راهنمای «استاندارد ارائه خدمات پرستاری و پزشکی در منزل به بیماران مبتلا به کووید-۱۹» را تنظیم کرد که بر اساس آن «بیماران ترخیص شده از بیمارستان

شیوع کرونا و کمبود امکانات پزشکی در ایران درمان مبتلایان را در خانه رواج داده است اما با وجود تعرفه و دستورالعمل، ارائه خدمات درمانی خانگی از قواعد بازار سیاه پیروی می‌کند.

دکتر مینو محرز عضو کمیته علمی ستاد ملی مقابله با کرونا به روزنامه همشهری گفته است: «در بیمارستان‌های دولتی بیماران همه در نوبت بستری هستند و جا نیست. خصوصی‌ها هم تقریباً همین‌طورند، یعنی تا یک بیمار مرخص نشود، نمی‌شود مریض دیگری را بستری کرد.»

مریم این را به چشم خود دیده است: «با هر جایی که فکر کنید تماس گرفتم ولی جا نبود.» وضعیت جسمانی پدرش روزبه‌روز وخیم‌تر می‌شد: «ظرف سه روز، ۳۰ درصد ریه‌اش درگیر شد. تب بالا داشت و اکسیژن خورش شدید افت کرده بود. دکتر گفت باید سریعاً بستری شود.» آشنایی پیشنهاد می‌کند که از یک «کار چاق‌کن» کمک بگیرند: «طرف با چند بیمارستان خصوصی ارتباط داشت. دو



### کامران پورشمسی

متخصص و مشاور در امور  
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

## Kamran Pourshams

Experienced Professional Realtor

Residential, Commercial,  
Property Management

Proven Insights.  
Proven Results.

DRE# 01066478



◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟  
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می‌توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale  
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه‌های ضبط شده از طرف بانکها

**Res: (408)879-9343      Bus: (408)369-2000**

**Dir: (408)369-2020      Cell: (408)781-1200**

**1630 W. Campbell Ave., Campbell, CA 95008**

نامه ای از «پرسنیس» میسیونر ژروئیت به مادام «سن هیاسنت دوسوتور»، راهبه «اورسولین» در «تولوز» در «چاندرناگور» در سرزمین بنگال ۱۰ فوریه ۱۷۴۰: «خانم، از دست دادن دو میسیونر عالی قدرمان، «پرشان» و «پرزوسلن» که فقدان آنها مدت‌ها مایه تاسف ما خواهد بود، رئیس‌ان را بر آن داشت که مرا به سرزمین بنگال بفرستند. اینجا مثل میسیونرهای «گارانات» صحنه رنج‌های بزرگ، گروه‌های معروف، آزارهای مذهبی فراوان و آنهمه حوادث که قابل گزارش بود، نیست. معهدا چون کشتی‌ها عازم حرکت هستند می‌خواستم برای خیریه ای که معمولا برای مسیحیان فقیر ما می‌فرستید، تشکر کنم. من صدقه و بخشی را که سال گذشته برایم فرستادید به نام خودتان تقسیم کردم. اگر به خاطر پاسخ دو سوالی که از من کرده‌اید نبود، من در این نامه به درازای کلام نمی‌پرداختم. دو پرسش شما چنین است.

۱- درباره جنگی که پادشاه ایران با ما می‌کند.

۲- درباره طرز زندگی خانم‌های مسلمان این سرزمین.

باینکه می‌ترسم شاید لحظاتی چند آرامش انزوی شما را برهم‌زنم، به پرسش‌های شما پاسخ می‌گویم.

ارمنیان غیر کاتولیک وقتی دیدند که اقدامات فوق‌العاده آنها و مبالغه زیادی که خرج کرده بودند بی‌نتیجه گشته است، نخست از این‌شورا متحیر شدند و وقتی که کمی آرام شدند، با بی‌آزرمی شایع کردند که ادعای خود را به ثبوت خواهند رسانید و اسقف آنها تصمیم گرفته است نیمی از عایدات خود را خرج این کار کند. معهدا شاهزاده هنگامی که فرمان پدرش شاه را که با میسیونرها مساعد بود، دید، نوشت که توقع دارد که بنابر آن فرمان عمل گردد و به حاکم اصفهان فرمان داد که کسانی را که جرات تخلف از آن داشته باشند به شدت به مجازات برساند. به این ترتیب موضوع با شرمندگی این جماعت غیر کاتولیک پایان یافت.

حادثه دیگری که تقریبا در همان زمان اتفاق افتاد آنها را به شرمندگی تازه ای دچار کرد و معلوم داشت که این کشیشان قادرند چه کارهایی بکنند. سه تن از آنها که از اسقفی که در آن وقت رئیس صومعه بود ناراضی بودند در موقع شب وارد اطاق او شدند تا او خفه کنند. نزدیک بود که موفق شوند ولی کومکی فوری برای او رسید و این‌جانبان را که او را نیمه‌جان کرده بودند متفرق ساخت.



## نامه‌های شگفت‌انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش چهارم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره‌وشی

های دیگر نمی‌شوم و دین راستین را که بی‌آن هیچگونه رستگاری ممکن نیست، رها نمی‌کنم. میسیونرها برای اینکه به این خشونت‌ها پایان دهند پیش حاکم رفتند و به او التماس کردند که شورایی تشکیل بدهد که به این کار پایان دهد و به او پیشنهاد کردند که اگر شورا به سود آنها رای دهد، وی خواهد توانست نزد ارمنیان، که وی آنها را با لطف خود مفتخر می‌دارد، خود را تبرئه کند. این پیشنهاد به مذاق حاکم خوش آمد و مقامات ایرانی را که در امور روحانی ذیصلاح و ذی نفوذ هستند فرا خواند. ابتدا در حضور آنها دادخواستی که حاوی فصول اتهام علیه میسیونرها بود قرائت شد و بدون آنکه بگذارند میسیونرها برای دفاع از خود سخنی بگویند، این اتهامات را نادرست و افترا آمیز و بی‌ارزش اعلام کردند و تصمیمات متخذه در شورا فوراً برای شاهزاده فرستاده شد.

ارمنیان به خشونت متوسل شدند و از رضایت ضمنی حاکم استفاده کرده یکی از قضات شهر را که داروغه نام دارد با خود موافق کردند و با اعمال نفوذ او، بازپرسی بسیار دقیقی از تمام کسانی که مذهب ارمنیان را ترک کرده و به مذهب کاتولیک گرویده بودند به عمل آوردند و آنها را به صومعه کشاندند. داروغه که به آنجا رفته بود کوشش می‌کرد تا آنها را از دین بدر کند و کسانی را که از برگشتن از دین خود مضایقه می‌کردند سخت به چوب و فلک بست و غیر از یک یا دو نفر که متزلزل گردیدند، بقیه با پایداری این شکنجه را تحمل کردند و امتحان خوبی از دل‌بستگی شدید خود به دین کاتولیک دادند. یک ارمنی جوان بنام «ژان باپتیست» به ویژه خود را نمایاند. هرچه بیشتر او را شکنجه می‌کردند، او بیشتر پرخاش می‌کرد و می‌گفت که اگر هزار جان داشته باشم فدا می‌کنم و پیرو فرقه

## دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی‌های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته‌ترین وسایل پزشکی

*Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life*

مطب مجهز به دستگاه‌های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:

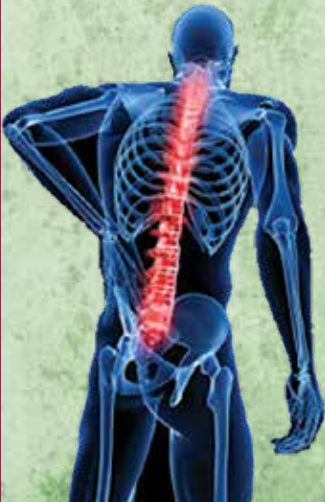


Fataneh Hooshdaran, D.C.

- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara  
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677  
2797 Park Ave., Suite #103  
Santa Clara, CA 95050





## دهخدا و ادوارد براون

بخش آخر  
دکتر حسن جوادی

ادبیات دوره مشروطه یکی از جالب ترین ادوار تاریخ ادبیات ایران می باشد. هم از لحاظ موضوع، نوع ادبی، زبان و شیوه بیان، هم از لحاظ داشتن مخاطبانی زیادتر و متفاوت تر و هم به خاطر این که مسائل بنیادی زیادی را مطرح می سازد با ادبیات گذشته فرق دارد. به طور کلی رابطه شاعر و نویسنده با خواننده اش عوض شده بود. (۱) با وجود این که تعداد با سوادان تغییر زیادی نکرده بود، ولی وقتی که نشریه ای به دست یکی می رسید آن را برای تعداد زیادی که سواد نداشتند می خواندند. تخمین زده اند که هر شماره صور اسرافیل حداقل حدود سی هزار نفر خواننده و یا شنونده داشت. در آذربایجان که بیشتر اهالی سواد فارسی نداشتند، شعر های هوب هوب نامه صابر را از بر می خواندند. روزنامه ملانصرالدین که ورودش به ایران ممنوع بود، این گونه اشعار مربوط به سیاست روز، مسائل اجتماعی، دین و غیره را چاپ می کرد و در سنگر های مجاهدین در تبریز این ها ورد زبان همه بودند. شعر «آکبلای» دهخدا را که ذیلا نقل می کنم در نظر بگیرید که در شش بند شعر چقدر مسائل بنیادی را مطرح می سازد. دهخدا با همان طنز کوبنده و با زبانی عامیانه و عامه پسند مسائلی چون خرافات، جن گیر و رمال، عوامفریبی درویش و جذبه و حال او، آزادی و حقوق زنان، فقر رعیت، اعتیاد، رشوه، آخوند و عدلیه و این که اسلام واقعی چیست همه را مطرح می سازد. براون از این ادبیات در حال تکوین و ارزش آن به خوبی آگاه است و هر نمونه ای که به دستش رسیده در «مطبوعات و شعر معاصر ایران» آورده است. ۲۵ شعر را «در حالی که کتاب زیر چاپ بود»، که بیشتر از بهار در حبل المتین نقل شده اند ترجمه کرده اضافه می کند. براون به هر نحوی که شده این اشعار را به دست آورده است. مثلا دو قطعه شعر «احتکاریه» از میرزا حسین طیب زاده متخلص به «کمال» و مسمط «برخیز شتربانا بر بند کجاوه» از میرزا محمد صادق خان ادیب الممالک را میرزا محمدخان اشرف زاده مدیر روزنامه فروردین، که پس از تحمل مرارت های زیاد در دست روس ها از تبریز فرار کرده و به انگلستان آمده بود، از حافظه برای براون خوانده است و پنج بیت شعر ادیب

(1)  
"Rejected by men and by God  
the Forgiving, O Kabláy!  
You're a wonderful sample of  
riotous living, O Kabláy!  
You're a wag, you're a joker,  
no end to your fun,  
Of living and dead you are  
sparing of none,  
Such a limb of the Devil and  
son of a gun, O Kabláy!"

(2)  
"Neither wizard, diviner nor war-  
lock you fear, O Kabláy!  
Nor the dervish's prayer, nor  
the dreams of the Seer,  
O Kabláy! Nor Shapshal's'  
revolver, nor mujahid's rage:  
'Tis hard to believe you will  
die of old age,  
You limb of the Devil and son  
of a gun, O Kabláy!"

جالب این که براون بیشتر از بعضی از ایرانیان به اهمیت ادبیات جدید و این که تغییر بزرگی را در ادبیات فارسی بوجود خواهد آورد پی برده بود. حسن مقدم، نویسنده نمایشنامه مشهور «جعفر خان از فرنگ آمده» که خود از

نویسندگان نو پرداز بود، در مجموعه مقالاتی که در مجله پیام شرق در اسکندریه چاپ کرد مقاله ای دارد به نام «ادبیات امروز فارسی»؛ و در آن می گوید: «بر خلاف عقیده ایرانشناس بزرگ پروفسور براون، نهضت ادبیات جدید تاکنون چیز قابل توجهی پدید نیاورده است و نویسندگانی که ارزش ادبی دارند و تاحدی صاحب نفوذ هستند آنهاهی هستند که از روش استادان قدیمی پیروی می کنند.» با این همه حسن مقدم در میان شاعران لاهوتی، ادیب الممالک و دهخدا و در میان نثر نویسندگان جمالزاده، ذبیح بهروز و رشید یاسمی را بزرگ می شمارد. با این که مقدم با ادب اروپایی آشنایی داشت و یکی از پیشروان نمایشنامه نویسی در ایران بود، هنوز درک درستی از روند جدیدی که ادب فارسی بوجود آمده و آنطور که براون می گوید «روح ملت» را در این دوره تاریخی نشان می دهد، ندارد. براون هم به اشعار اجتماعی جدید این دوره و هم به مطبوعات اهمیت فوق العاده ای می داد و می خواست کتابی مفصل تراز منتخبات نظم و نثر پردازد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۸**

دکتر فرانک پورقاسمی  
متخصص و جراح پا

♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا  
♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Hammer Toe, ♦Bunion, Callus, Corn ♦Foot related diseases  
♦Heel Pain & ♦Sports Medicine & Injuries ♦Ingrown Toe Nail  
♦Ankle Arthroscopy ♦Pediatric Foot ♦Diabetic Foot Care  
♦Skin & Nail Conditions ♦Flat Feet & Orthotics

## Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

مستله ترجمه زبان عامیانه فارسی به انگلیسی که معادل آن باشد و مخصوصا در اوایل قرن بیستم که سبک نوشته های معمولی انگلیسی هنوز تحت تاثیر دور و ویکتوریا (۳) خیلی خشک و رسمی بود واقعا مشکل بود و براون می توان گفت خوب از عهده بر آمده است. جالب این که هم در شعر فارسی و هم شعر انگلیسی زبان کوچه بازاری و عامیانه خیلی به ندرت به کار می رفت و دهخدا و اشرف گیلانی و تنی چند از شاعران برای اولین بار چنین ابتکاری می کنند، و براون هم به همان صورت آنها را به شعر ترجمه می کند. سبک معمول براون چه در نظم و چه نثر سبکی است فاضلانه و نسبتا صقیلی شده ولی در ترجمه این گونه اشعار یک دفعه آن را عوض می کند. هر چند که مثلا زنان را که «اسیر جوالند» به صورت «پیچیده در حجاب» ترجمه می کند که تاحدی مودب تر است ولی خیلی از اصلاحات را دقیق ترجمه می کند. به طور کلی مقصود شعر را خیلی خوب می رساند و سبکی بسیار روان دارد:

(1)  
مردود خدا رانده هر بنده آکبلای  
از دلک معروف نماینده آکبلای  
با شوخی و با مسخره و خنده آکبلای  
نر مرده گذشتی و نه از زنده آکبلای  
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آکبلای

(2)  
نه بیم زکف بین و نه جن گیر و نه رمال  
نه خوف ز درویش و نه از جذبه نه از حال  
نه ترس و با مسخره و نه از پیشتنو شپشال  
مشکل ببری گور سر زنده آکبلای



او یا تریاک تلخ» یکی را انتخاب کند. پاکزاد پس از مدتی تردید بالاخره لب های شیرین را انتخاب می کند و منقل و وافور را از پنجره به میان حوض پرت می کند. سال بعد آن شش دختر نازنین دوباره در همان باغ جمع می شوند. ناز گزارش اقدامات خود را در تصفیه اخلاق پاکزاد بیان می کند و می گوید: «امروز ما هر شش نفر مدعی هستیم که از ما خوش تر، شادمان تر، خندان تر، راضی تر از زندگی در همه عالم وجود ندارد.»

هدایت در حاشیه این اوصاف احساسات خود را در حق نویسنده داستان چنین بیان می کند: «نویسنده محترم فراموش کرده اند که لوس تر، احمق تر و پرروتر و یخچال تر و ساختگی تر را اضافه بفرمایند.»<sup>(۴)</sup> اما اظهار نظر هدایت درباره داستان ناز تنها به همین جمله محدود نمی شود. در حاشیه این داستان جای متک های بامزه ای نثار نویسنده می کند و در پایان یادداشت های خود بر داستان ناز، داستانی «که هم شیرینی لب های ناز و هم جذابی بوی تریاک را دارد»، نمونه وار نکات فلسفی، روان شناسی، اخلاقی، اجتماعی و آموزشی آن را نیز نقل می کند و می نویسد: «اما از این داستان عشق آلود نتیجه های اخلاقی مهمی گرفته می شود.

خود نیز با خوشدل رضایت می دهد. این جوان عاقبت به خیر می شود، اما پاکزاد به زودی توبه می شکند و دوباره «به صورت جانوری ناپاک و موحش» در می آید و مادرش را کتک می زند. مادر هم اول از غصه دیوانه می شود و بعد می میرد. پاکزاد هم دوباره پی کشیدن تریاک می رود، اما سرانجام او و دو دوست تریاکی اش در زندگی به بن بست می رسند و قرار می گذارند خودکشی کنند. به این قصد به همان باغ معروف بر می گردند، اما می بینند که در آنجا شش دختر نازنین نیمه عریان می رقصند و می خندند و این شعرهای لطیف و بامزه را می خوانند:

زیر درخت یاسمن

می گفت دلدارم به من

لب های تو شربت دارد

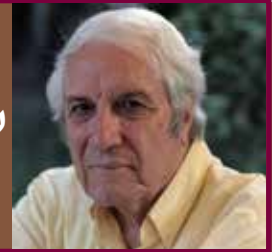
زندگی با تو لذت دارد

ناگهان سه تن از آن دختران نازنین عاشق سه جوان لاغر سیاه تریاکی می شوند و کمر همت به تصفیه اخلاق ایشان می بندند. دختری که نصیب پاکزاد شده ناز نام دارد. ناز همه «عادات موحش» را از سر پاکزاد می اندازد، اما موفق نمی شود او را به ترک تریاک وادار کند. برای این کار او را به «افجه» می برد و در آنجا پس از تدارک منقل و وافور ناز به پاکزاد تکلیف می کند که از «لب های شیرین

## بر گرفته از کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی

بخش نهم

دکتر ایرج یارسی نژاد



بار دوست سخن سنجش خانلری داستان ناز را می خواند و او را بر می انگیزد که درباره نکته های برگرفته او مقاله بنویسد. این نکته ها به مایه و مضمون غیر واقعی و ابلهانه داستان و ساخت و پراخت سست و بی بنیاد آن اشاره دارد.

**خلاصه داستان ناز این است:** در سرزمینی که مکان و زمان آن معلوم نیست شش دختر زیبای نازنین به باغی وارد می شوند و در پی آنها سه پسر زردنبوی تریاکی نیز به همان باغ می آیند. یکی از این جوانان تریاکی پاکزاد نام دارد که بر اثر معاشرت با جوانی دیو سیرت به نام خوشدل، که قصد رابطه با خواهر پاکزاد را دارد، با عرق و تریاک آشنا می شود. اما بعد در نتیجه نصایح پدر، فرزند منحرف به راه راست هدایت می شود و تریاک را ترک می کند. پدر نیز دختری یکی از دوستانش را نامزد پسرش می کند و سرمایه کار و تجارت در اختیارش می گذارد و به عروسی دختر

**داستان ناز:**<sup>(۱)</sup> هر چند که هدایت باید در نقد طنزآمیز داستان ناز نیز، مانند مقاله «شیوه نوین در تحقیق ادبی» از یادداشت های دوست سخن شناس خود پرویز نائل خانلری بهره گرفته باشد، اما به هرحال از آنجا که انتقاد ادبی به صورتی آن چنان آمیخته با طنز و تمسخر ابتکار هدایت است، هر چند که براساس یادداشت های دیگری نوشته شده باشد، ما از این نوشته نیز در مقوله آثار انتقاد ادبی صادق هدایت یاد می کنیم.<sup>(۲)</sup>

داستان ناز نمونه ای از پاورقی های عامه پسند عشقی و احساساتی است که در مجله های آن روزگار خوانندگان بسیار داشت، در حالی که داستان های هنرمندانه هدایت توانسته بود تنها گروه محدودی خواستار و خواننده بیابد.

خشم و نفرت هدایت موجب شده بود که پیش از این در «قضیه عشق پاک» این گونه آثار را دست ببنداد،<sup>(۳)</sup> اما گویا این



## دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ◆ Last Will & Testament
- ◆ Living Trust
- ◆ Living Will
- ◆ Power of Attorney
- ◆ Health Care Power of Attorney
- ◆ Pet Protection Agreement

By  
Appointment  
Only



دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128



فرارسیدن گریه سس و سال نو ۲۰۲۱ میلادی  
را به هموطنان عزیز میجی تبریک می گویم.  
افلیا پرویززاد و مجتازان

شرشر شاشیدن بتول روی کفش های آقای حسینی است. «ماور» که صحنه را تماشا می کرد یک دفعه داد زد «وای خاک ب سرم دختره شاشید روی کفش های آقا» و دهن های همه میهمان ها باز و نفس ها در سینه ها حبس شد. آقای حسینی از خشم می لرزید. مادرم بیرون دوید و بازوی مرا گرفت و برد داخل اطاق پرت کرد. من گریه می کردم که به خدا من نبودم بتول روی کفش های باباش شاشید. اما مادرم زد توی سرم که بچه خفه شو و من گریه می کردم. رادیو اخبار ترور نخست وزیر را شرح می داد. بتول کنج ایوان گریه اش تبدیل به شک شک شده بود. «ماور» آفتابه را آورده و کفش ها را می شست و نفت چراغ موشی داشت تمام می شد و من پشت در اطاق مان خواب چای همراه با قند را می دیدم.



یک سینما  
سخن  
مسعود سپند

## کفش های آقای حسینی

کفش های آقای حسینی نبود و گرنه چه کسی جرات می کرد کفش های آقای حسینی را توی ایوان بگذارد. چراغ موشی که روی هره چوبی ایوان روشن بود نور ضعیفی داشت که عکس آن را روی کفش های آقای حسینی می شد دید.

کم کم صدای غلغل سماور بلند شد. آب که جوش آمد «ماور» با قوری از اطاق به ایوان آمد و چای را دم کرد و سر سماور را آب کرد و برگشت داخل اطاق، سفره قند را پهن کرد و با قند شکن مشغول شکستن کله قندها شد. دلم می خواست یکی از آن تکه های قند به بیرون ببرد و به چنگ من بیفتد اما دختر آقای حسینی طوری نشست بود که با هر جهش تکه های قند بلافاصله آن را بر می داشت و به دهان می گذاشت، آخه او توی اطاق بود و من بیرون...

«ماور» از ترس آقای حسینی جرات نداشت به نادختری خود چیزی بگوید، اما آقای حسینی گاهی به دخترش چشم غره می رفت. در یکی از همین یورش ها که دختر آقای حسینی به سفره قند برد آقای حسینی چنان نعره ای کشید که دخترک از ترس خودش را به بیرون پرت کرد و درست افتاد روی کفش های آقای حسینی. من با نعره آقای حسینی خودم را پشت سماور قایم کردم و در همین اثنا صدای ریز شرشری را شنیدم که خیال کردم شیر سماور را باز کرده اند اما نگو صدای

آن شب هوا سرد بود و من خودم را تقریباً به سماور چسبانده بودم که هم از صدایش لذت ببرم و هم از گرمایش گرم بشوم. من نه تنها از خود آقای حسینی، بلکه از کفشهایش هم می ترسیدم، آخه پدرم می گفت کفش های آقای حسینی از چرم شبرو درست شده و خیلی گران است و من ارزش کفش ها و پوتین ها و گیوه های همسایه ها را با کفش های آقای حسینی می سنجیدم. مثلاً می گفتم کفش های آقای حسینی به اندازه ده تا پوتین بابام می ارزه، صد تا گیوه های بابای قاسم به اندازه یک لنگ کفش آقای حسینی می ارزه.

آن شب پدرم می خواست اخبار مهم ترور نخست وزیر را از رادیوی آندریای آقای حسینی بشنود زیرا خیلی صاف حرف می زد، بقیه رادیوها خیلی خِرخر می کردند. برای همین بود که کفش های آقای حسینی را توی ایوان گذاشته بودند و گرنه جای کفش های آقای حسینی توی اطاق روی قالچه ترکمنی دم در بود.

آقای حسینی به بقبندی در شاه نشین اطاق تکیه داده بود. منقل آتش با خاکسترهایش توی سینی جلوی پایش، و پدرم هم چهار زانو کنارش نشسته بود. بابای قاسم هم با لهجه ترکی سلام فارسی کرد و وارد اطاق شد. آقای حسینی تعارف کرد و فاطمه یاستی صاحب خانه هم به همراه زن بابای قاسم وارد شد و خلاصه جایی برای

## رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست



کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com

Like Us On  
facebook

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

Notary Public

(408) 909-9060

By Appointment Only



# دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت



Jeffrey Zinder

وکالی سابق شرکت های بیمه  
با بیش از ۶۰ سال تجربه



Ali Moghaddami

*Maintaining the highest level of Professionalism & Integrity.*

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute
- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

*With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.*

**Free Consultation**

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202  
Glendale, CA 91207

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30  
San Jose, CA 95113

شاهان ستمکار و دشمن مردم نمی دید. انتشار اندیشه های ولتر و فیلسوفان و اندیشمندان هم دوران او، پیشرفت علم و کشف های تازه در علوم طبیعی ضربه های کشنده ای بر پیکر روحانیان در اروپا وارد آورد. در نتیجه، کمر روحانیان در اروپا شکست و دنیای دین و مذهب در این قاره بیدار شده دیگر هرگز نتوانست کمر راست کند. از این دوران به بعد است که دیگر هرگز نگهبانان علوم آسمانی نمی توانند دانشمندان را زنده بسوزانند یا مجبور به توبه خفت آور کنند.

### حق با کیست؟ پاپ یا داروین

برخی از نویسندگان تاریخ تمدن می گویند پس از انتشار کتاب «اصل انواع» به قلم داروین طبیعیدان انگلیسی در نیمه دوم قرن نوزدهم، سیر اندیشه انسان به دورانی تازه گام نهاد. نوشته های این کتاب سبب شدند تا جهان بینی علمی- فلسفی تازه ای پدید آید و جهان بینی دینی با بزرگترین بحران و آشفتگی تاریخ خود روبرو شود. نظریه های علمی که درباره چگونگی پیدایش نوع انسان و داستان تغییر پذیری یا تکامل او از سایر جانوران به میان آمده بودند زمین لرزه بزرگی در دستگاه دین مسیحیت پدید آوردند و بخش بزرگی از اعتقادهای محکم مسیحیان را بی اعتبار اعلام کردند. **دنیاله مطلب در صفحه ۵۲**

را نابودی یا ریشه کنی مسیحیت می داند و روحانیان را دین فروش، انگل جامعه و بزرگترین دروغگویان تاریخ می شناسد. ولتر می گوید آنچه روحانیان «شارلاتان» به خدای بزرگ نسبت می دهند ساختگی، جعلی و دروغ محض است. خدا را علاقمند به رویدادهای جهان و به ویژه به زندگی و سرنوشت نوع انسان نمی داند و آنچه را که الهام آسمانی یا وحی شناخته شده منکر می شود. به باورهای چون معجزه دینی و لطف آسمانی پوزخند می زند. وی روحانیان را جویندگان قدرت و ثروت معرفی می کند و علم و دانش آنان را مشتکی خرافات، هذیان، پندار بی اساس و در پایان بی ارزش می شناساند. وی بارها و بارها این نکته را تکرار می کند که «تا زمانی که شیادان و ابلهان هستند دین ها هم خواهند بود.» و بر این نکته علمی پا می فشارد که: «دیر باوری اساس خردمندی است.» در نامه ای به فردریک کبیر امپراتور پروس می نویسد: «... دین ما بی چون و چرا چرندترین، مسخره ترین و خونین ترین همه دین هایی است که سبب آلودگی دنیا شده است.» گرچه ولتر خود را خداشناس می نامید اما هیچ دین یا مذهبی را خدایی نمی دانست و آثار یا نشانه هایی از خدا در روحانیان سودپرست، دیوانه قدرت و متحدان

## برخورد علم و دین

دکتر احمد ایرانی  
بخش هشتم



### اندیشمندی که

### روحانیان را به آتش کشید

«گوهر درخشان فرانسه»، «سخنگوی قرن هجدهم» و «امپراتور ادبیات» داده شده و برخی نیز قرن هجدهم را «قرن ولتر» می نامند. گرچه ولتر به خدا اعتقاد داشت و می گفت اگر خدا وجود نداشته باشد باید او را «اختراع» کرد اما وی را سرسخت ترین، بی باک ترین و آتشین خوترین دشمن روحانیان نامیده اند. ولتر با خشمی پایان ناپذیر نظریه های مربوط به آسمانی بودن کتاب های مقدس، رسالت ادعایی پیام آوران دین های تک خدایی، اعتقاد به وجود جهان دیگر و بازگشت روح مردگان را به بدن آنان می کوبد و با فریادهای گوش خراش به چنین باورهایی می خندد. وی نوشته های کتاب مقدس را کوهی از خرافات می نامد و بسیاری از داستان هایی را که در آن بیان شده اند، خلاف عقل و منطق و ضد اخلاق و انسان می شناسد. سراسر دین و مذهب را هذیان، پندار، ساختگی و نادرست اعلام می کند و بزرگترین رسالت زندگی خود

قرن هجدهم میلادی در اروپا قرن انقلاب بزرگ فرانسه و قرن روشنگری، بیداری و آغاز فرو ریختن دستگاه ها و اندیشه های کهن است. در طول مدت این قرن درگیری ها و برخوردهای سختی بین دانشمندان و فیلسوفان از یک سو و روحانیان یهودی و مسیحی از سوی دیگر پیش می آیند. ضربه های کوبنده ای بر پیکر اندیشه ها و نظریه های «آن جهانی» فرو می آیند و رهبران روحانی قدرت بی چون و چرا و اعتبار عظیم پیشین خود را به میزان زیاد از دست می دهند. نامدارترین و آتشین ترین مخالف سرسخت دستگاه روحانیان فیلسوف و اندیشمند فرانسوی است که نام خود ساخته «ولتر» را برگزیده است. از این متفکر و مبارز با عنوان یکی از پر نویس ترین و خستگی ناپذیرترین نویسندگان جهان یاد می شود. به ولتر لقب هایی چون

## معرفی کتاب

### معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقض قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تاراجگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

[www.ketab.com](http://www.ketab.com)

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



ملت های ایران و  
خاورمیانه در آتش  
کشمکش های  
تاراجگران نفت  
در خلیج فارس

این ندای اطلاعاتی نویسنده کتاب است که دردهای اجتماعی ملت های ایران و خاورمیانه را به تصویر می کشاند و با زبان ساده برابر با قوانین بین المللی، راه چاره و رهایی از ظلم و تجاوز را با پیشنهادات کامل اعلام می کند.



# DIVA OF LA JOLLA

*We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins*

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عیارهای مختلف و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

**تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!**  
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!

*We offer Custom Designs,  
Jewelry & Watch batteries & repair*

**WE BUY  
GOLD**

*One of the largest  
selection of Rolex Watches*



*Certified Pre-Owned Rolex Watches*

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection  
(While You Wait)*

**No Interest if Paid in Full within 12 months**

*On qualifying purchases made with your Synchrony Luxury Credit Card. Interest will be charged to your account from the purchase date if the promotional purchase is not paid in full within the promotional period. Minimum monthly payments required.*

**Apply Today!**

**(408) 241-3755**

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara  
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**

او آرامشی برقرار بود و کس را زهره آویختن با دلیران ایران زمین نبود که با شکستی که بر سپاه ترکان و چین آورده بود ایشان را یارای ستیز با ایرانیان نبود. اما پس از او در زمان حکمرانی پسرش نوذر که سر ناسازگاری با مردمش برداشت ایرانیان از او روی گرداندند و هر کدیور و دهقانی لباس سپاهی گری پوشید و هر پهلوان و سوار نامداری خود را شایسته شاهی دانست و برای برانداختن شاه نوذر که با مردم خویش راه ستم در پیش گرفته بود هر گروهی از گوشه ای به پا خاستند. نوذر چون کار را بر خویش چنین تنگ و ناهموار دید:

**بترسید بیدادگر شهریار**

**فرستاد کس نزد سام سوار**

**هم ایدر مرا پشت گرمی به اوست**

**که هم پهلوان است و هم شاه دوست**

**اگر بر نگیری تو آن گرز کین**

**از این تخت پر دخته ماند زمین**

(سام پهلوان ایرانی بود و این پهلوانان در شاهنامه خود گروهی سرسپرده داشتند و آنها نگهبان و هم پیمان تخت شاهی بودند چون پادشاه را دارای فره ایزدی می دانستند و خود را موظف به نگهبانی از پادشاه و احترام و بزرگداشت فره ایزدی می دانستند، چون نامه نوذر برای استمداد و یاری از سام پهلوان ایرانی به او رسید آه از نهادش برآمد پس:

**یکی لشکری راند از گرسار**

**که دریای سبز اندر و گشت خوار**

**چو نزدیک ایران کشید آن سپاه**

**پذیره شدندش بزرگان به راه**

**چو ایرانیان آگهی یافتند**

**سوی پهلوان تیز بشتافتند**

پهلوانان در میان ایرانیان مقام و منزلتی داشتند و گر چه نوذر پهلوان را به یاری خوانده بود اما مردم ایران نیز چون او را در میان خویش یافتند بسیار شادمان شدند و به استقبالش شتافتند تا برای مشکل خویش از او استمداد و یاری بطلبند.

بروی گذشته بود از شاهی کناره گرفت و تاج بر سر وی نهاد و انگشتر شاهی به دست او کرد (انگشتری نماد و نشان قدرت شاهان بوده است، بخصوص که در اکثر موارد نگین انگشتری مَهر پادشاهی نیز بوده است و از ارزش خاصی برخوردار بوده. در کتاب زین الاخبار آمده است که خسرو پرویز ۹ انگشتری گوناگون داشته که نگین هریک از آنها مخصوص مَهر کردن نوعی فرمان بوده است). پس چون فریدون انگشتر خویش را به منوچهر بخشید به معنی آن است که قدرت خویش را بر وی تفویض کرد و در این زمان پانصد سال از پادشاهی فریدون می گذشت و چون منوچهر بر تخت نشست و زمانی از آن گذشت: بیژمرد برگ کیانی درخت. فریدون را زمان به سر آمد و چشم از جهان فرو بست.

**فریدون بشد نام او ماند باز**

**برآمد چنین روزگاری دراز**

**همه نیکنامی به و راستی**

**که کرد ای پسر سود در کاستی؟**

چون فریدون درگذشت بر آیین شاهان او را به دخمه نهادند (دخمه سردابه ای بوده که جسد مردگان را در آن می نهادند، پس چون فریدون را به دخمه نهادند تختی از عاج به زیرش نهادند و تاج او را به همراه خود وی بر آن تخت نهادند و زر سرخ و لاجورد بروی بیاویختند و او را به دخمه سپردند و:

**در دخمه بستند بر شهریار**

**شد آن ارجمند از جهان خوار و زار**

**جهانا سراسر فسوسی و باد**

**به تو نیست مرد خردمند شاد**

پس از آن چنانچه به رسم و آیین بود یک هفته بر او به سوگ نشستند و حکایت پادشاهی که سه فرزند خویش را در حیات خویش از دست داد و اندوه بد عهدی و ستم روزگار گریانش را گرفت و او را آزرده پایان گرفت. پس از پایان مراسم ماتم و عزاداری، منوچهر بر تخت نشست و با عدالت و دادگری صد و بیست سال فرمان راند. در زمان حکمرانی



## پیشینه نبردهای ایران با ترکستان و چین

(به روایت شاهنامه)

فرمان اوست و سپاس که با نیروی ایزد آن دو شیطان فتنه جوی را دست کوتاه کردم و آنان را به عدم فرستادم و اینک خود نیز راهی دیدار نیای بزرگوارم در راه هستم. از آن سوی چون فریدون خیر حرکت منوچهر را شنید دلیران و بزرگان سپاه زآ آماده ساخت و خود نیز در میان ایشان به استقبال نواده اش منوچهر شتافت و:

**درفش فریدون چو آمد پدید**

**سپاه منوچهر صف برکشید**

**پیاده شد از اسب سالار نو**

**درختی نو آیین پر از بار نو**

**زمین را ببوسید و کرد آفرین**

**بر آن تاج و تخت و کلاه و نگین**

شاه فریدون او را ببوسید و ستایش کرد و فرمودش تا بر اسب برنشست. پس سر سوی آسمان گردانید و سپاس جهان آفرین را گفت که منوچهر را دوباره در امان و سلامت درکنار دارد. پس چون سپهدار شیروی با مال و خواسته ای که از دژ برون آورده بود به درگاه فریدون آمد، شاه فریدون او را گفت که همه آن مال و خواسته را بین سپاه بخش کنند و ایشان را ببخشند و چون بازگشتند و بر جایگاه خود مستقر شدند:

**بفرمود پس تا منوچهر شاه**

**نشست از بر تخت زر با کلاه**

به این صورت فریدون تاج و تخت را به نواده خویش منوچهر بخشید و او را بر تخت شاهی برنشاند و خود وی که روزگاری دراز

در این بخش از گفتار نبردهای چین و ترکستان با ایران در شاهنامه، بالاخره منوچهر نواده فریدون شاه بعد از چیره شدن بر سلم و قبل از آن غلبه بر تور انتقام نیای خویش ایرج را که بی گناه به دست ایشان کشته شده بود می گیرد و سپاه ایشان مصلحت در آن دیدند که سلاح و ساز و برگ جنگ را در برابر منوچهر بر زمین گذارند و خود تسلیم درگاهش گردند و منوچهر با روی گشاده پوزش ایشان را پذیرا شد و نبرد خاتمه پیدا کرد. دشمنی و خصومتی که سه فرزند فریدون را از وی گرفت و پس از آن تا طولانی زمان به دشمنی و خصومت بین کشورهای متخاصم انجامید و عامل همه این کین کشی و دشمنی حسادت و بخلی بود که بین دو فرزند مهتر فریدون، سلم و تور، با فرزند کوچکتر یعنی ایرج وجود داشت و از این دیو ناخشنودی آن همه فتنه و تباهی زاده شد. بعد از آن منوچهر شیروی را به دژی که سنگر سلم و سپاهش بود فرستاد تا آنچه که از خواسته و مال در آن دژ از دشمنان برجای مانده بود سوار بر پیلان به درگاه شاه فریدون برند و از وی رخصت تقسیم آن در بین سپاه را بگیرند و خود نوشتن نامه ای را برای فریدون آغازید و ابتدا از جهان آفرین یاد کرد و چنین گفت که سپاس از جهاندار جهان آفرین که همه عالم زیر

## واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:

حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی

تالیف: دکتر احمد ایرانی،

کارشناس ترجمه

لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶

بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار

Ahmad Irani

201 Glenwood Cir., Apt. 319

Monterey, CA, 93940

## دفتر خدمات بین المللی

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

امور مربوط به Social Servies در آمریکا

Office of International Services



(408)909-9060





## جشن بیست و پنجمین سالگرد تاسیس مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا (ICCNC)

شنبه ۹ ژانویه ۲۰۲۱، ساعت ۶:۰۰ عصر (از طریق فضای مجازی)



مهمان ویژه: محمد اصفهانی  
خواننده محبوب ایرانی



25 years of  
Islamic service,  
education, and  
culture

۲۵ سال قبل، از صفر آغاز کردیم. مسیری پرفراز و نشیب را پیمودیم تا نهادی را شکل دهیم با هدف آموزش اخلاق و شناخت صحیح دینی، ترویج هنر و فرهنگ اسلامی، و ارائه خدمات ضروری به مسلمانان و دیگران در منطقه شمال کالیفرنیا.

در تمامی این ایام، بی‌هیچ وابستگی به گروه و نخله‌ای خاص، گام‌هایی برداشتم که اکنون و پس از گذشت ربع قرن، نهالی بارآور و برومند را شاهد هستیم. راه سختی بود، اما با عنایت پروردگار و همراهی مشفقانه حامیان، پیموده شد. روزهای سرور و اندوه بسیاری را در این ایام گذراندیم. در سوگ عزیزانمان گریستیم و با شادی و شفق آنان طراوت یافتیم و طربناک شدیم.

تلاش همه آنان را قدر می‌نیم و در جشن بیست و پنجمین سال تاسیس این نهاد غیرانتفاعی، به صورت مجازی گرد هم می‌آیم تا افقی تازه را برای ربع قرن دیگر به روی خود و نسل‌های آینده بکشاییم.

با حضور و حمایت خود، چراغ فعالیت‌های ما را فروزان نگاه دارید.

گلیه جلسات مرکز تا اطلاع ثانوی از طریق Zoom برگزار می‌شود.

- ۲- **درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش** شامل "شرح دفتر نخست مثنوی" (۶ عصر یکشنبه‌ها)، "شرح کیمیای سعادت امام محمد غزالی" (شنبه ۵ دسامبر و ژانویه ساعت ۶ عصر) و "قرآن و انجیل" (جمعه ۱۸ دسامبر و ۱۵ ژانویه، ساعت ۷ عصر).
- ۳- **دعای کمیل و خطبه‌های نماز جمعه: دعای کمیل؛ پنج‌شنبه‌ها** از ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ عصر، و خطبه‌های نماز جمعه از ۱:۳۰ تا ۲:۳۰ عصر از سوی برادر **احمد راشد سلیم** برگزار می‌شود. همچنین کلاس **شرح نامه سی و یکم نهج‌البلاغه** از سوی آقای **مصطفی دانشگر**، ساعت ۴ عصر شنبه‌ها.

**خدمات عمومی:** کلیه خدمات عمومی مرکز همانند عقد، ازدواج، طلاق، تشریف به اسلام، تدفین از سوی مرکز انجام می‌شود، برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن 510-832-7600 تماس بگیرید و یا با ایمیل [info@iccnc.org](mailto:info@iccnc.org) مکاتبه کنید. همچنین با کمک افراد خیر، بودجه‌ای در نظر گرفته شد تا به افرادی که در این دوره سخت، با کسری مالی روبرو هستند، کمک‌هایی انجام شود. برای پرکردن فرم درخواست کمک مالی، لطفاً به سایت مرکز مراجعه کنید. [www.iccnc.org](http://www.iccnc.org)



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا  
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشریف به اسلام، و تدفین



### Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



**Islamic Burial:** ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. At the present time, ICCNC can provide limited services for the wash and burial services. please contact the office for details (510-832-7600)



**Marriage:** Islamic Marriage Ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D.C.



**Divorce:** The Islamic Divorce Ceremony and recitation of "Khotbeh Talagh" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of IRI.



**Accepting Islam:** ICCNC helps individuals interest in giving "Shahada" and accepting Islam to become Muslims. We can held it via ZOOM. ICCNC issues a certificate for this process.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

[www.iccnc.org](http://www.iccnc.org)

(510) 832-7600

[info@iccnc.org](mailto:info@iccnc.org) or [Pr@iccnc.org](mailto:Pr@iccnc.org)

[facebook.com/ICCNCORG](https://www.facebook.com/ICCNCORG)

Telegram: @iccnc



## ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com

### آمادگی روانی Mental

♦ شخصیت بازیکن و آیا این بازیکن دارای Wining Mentality هست؟  
♦ آیا او در زمین بازی یک رهبر (Leader) است؟  
♦ آیا او یک بازیکن تیمی (Team Player) است؟  
♦ آیا او تاثیر مثبتی بروی هم تیمی هایش دارد؟  
♦ رفتار او در شرایط (روزهای بد) سخت و زیر فشار چگونه است؟  
♦ او چقدر انضباط شخصی را رعایت می کند؟  
♦ چقدر او قادر به کنترل رفتار خویش است؟  
♦ آیا او درک خوبی از بازی دارد و وظیفه شخصی خود را در زمین بازی به هنگام حمله و دفاع انجام می دهد؟  
♦ آیا او قادر به رویارویی با مشکلاتی که به هنگام بازی اوج می گیرد هست؟

### تکنیکی Technical

♦ به چه راحتی توپ را دریافت می کند و با آن بازی می کند؟  
♦ آیا از نظر تکنیکی او دارای کیفیت های خاص برای موقعیت های مختلف هست؟  
♦ آیا او قادر به استفاده از هر دو پاست و از سرش به همان خوبی استفاده می کند که از پاهایش؟  
♦ آیا او قادر به کارگیری بدن خود در هر دو سمت زمین است؟  
♦ نقاط ضعف و قدرت او چیست؟

### فیزیکی بدنی Physical

♦ آیا او از سرعت لازم برخوردار است، کند و یا سریع است؟  
♦ آیا او قادر به تغییر مسیرهای گوناگون است؟  
♦ آیا از فیزیکی بدنی مناسبی برخوردار است؟  
♦ قدرت بدنی لازم را داراست یا ضعیف است؟  
♦ آیا او از تعادل (Balance) لازم برخوردار است و قادر است تصمیم های درست بگیرد؟  
♦ آیا او می تواند بازی را با قدرت تمام کند و آیا قادر به کنترل خود زیر فشار است؟

دنباله مطلب در صفحه ۱۵

ها را عصبانی می کند. ما افسرده ایم چون فرهنگ، زبان و شیوه زندگی مان را از دست داده ایم، درست مثل تیم ملی فوتبالمان که حالا همه چیز را از دست داده است. تیمی که آرام آرام صاحب فرهنگی شد، سازمانی داشت و انضباط آن شکل گرفته بود، حالا هیچ چیز ندارد. آیا این خوبست یا بد، باید از بازیکنانی که با او کار کرده اند پرسید و به آن احترام گذاشت، یا برای بازیکنان گریست. کی روش آدمی است که اکثریت ایرانی ها دوستش دارند. او به تیم ملی شخصیت بخشید و وقتی باخت مردم او را بخشیدند، اما تمامی مدعیان از چپ و راست بر سرش ریختند. جلالی، قلعه نوعی، مایلی کهن، درخشان و بسیاری دیگر پرووهایی هم چون سنگ پاهای سنتی مادر بزرگ ها که دیگر کمتر به پاها کشیده می شوند به همان سفتی و سختی. آیا ما به نوعی شاهد نوع دیگری از تفکر خواهیم بود که جانشین جنگ های پشت پرده تیم های ملی ما است؟ آیا آقای که کفش هایش برای شغلش در ریاست فدراسیون گشاد است غالباً حرف آخر رامی زند و آیا او حتی به حرفی که می زند اعتقاد دارد؟ آیا در حالیکه ما آخرین روزهای سال کهنه را ورق زدیم و تقدیم سال آینده کردیم، که گذشت نگاهی داشته باشیم؟ متأسفانه ما استعدادها را در کنار تیم هایمان فراموش کرده ایم. مطالعات گوناگون در کشورهای متعدد نشان می دهد که میزان شناسایی استعدادها به عوامل مختلف بستگی دارد. اما بسیاری در سه یا چهار عامل مشخص هم عقیده بوده و آنها را چنین گزارش می کنند:

### آمادگی روانی Mental

### تکنیکی Technical

### فیزیکی Physical

### تاکتیکی Tactical

آن را پذیرفتم. آیا کسی که بعد از من می آید این تجربه و رکورد را داراست؟ هر کس که به این سمت نائل شود احتیاج دارد تیمش در بین چهار تیم اول انگلیس در ده سال متوالی جایی داشته باشد. آیا شما چنین آدمی را می شناسید؟ در سال ۱۹۹۱ آقای بابی کنسلر وقتی از مربیگری تیم ملی آمریکا استعفا داد و از او پرسیدند چرا؟ او گفت من دیگر قادر نیستم به اردک ها آموزش پرواز دهم. خانواده مالدینی در ایتالیا از محبوب ترین های فوتبال هستند. وقتی مالدینی پدر مربی تیم ملی بود و ایتالیایی ها باختند همه خواستار رفتن او شدند و او رفت و ساچی SACHI آمد و همه خوشحال بودند، اما سرنوشت او هم چون مالدینی پدر بود. تری وینلر مربی بزرگ انگلیسی که چندی رهبری تیم ملی استرالیا را به عهده داشت، پس از باخت در یک بازی گفت: «همه چیز خوب به نظر می رسد تا وقتی شما می برید، اما خدا نکند که ببازید، همه آن چیزهای خوب، چنان بد می شوند که راهی به جزء فرار ندارید.» در میان انواع و اقسام مربیانی که وجود دارند، پوست کلفت ها قادر به رهبری تیم های ملی و یا تیم های محبوب باشگاهی هستند. کیروش وقتی در جام ملت های آسیا به ژاپن باخت، بعد از هشت سال از ایران رفت، اما اغلب بازیکنانش او را ستودند. بدرقه او تأسف برانگیز بود و هنوز هم فدراسیون سرگیجه دارد. پول نیست و کسی هم به آسانی به ایران نمی آید. در میان داخلی ها هم کش مکش بسیار است، هم چنانکه پیج پچ ها هنوز هم از پشت درهای بسته بگوش می رسد. چین با پول های بسیار همه آنها را که سرشان به تنشان می ارزد جذب فوتبال خود کرده است. خیلی از دو شغله ها فدراسیون فوتبال را ترک کرده اند. آقای کفایشان رفته است و دیگر نمی خندد. او می داند برای هیچ آدمی فرصت دوباره زیستن نیست و حالا می خواهد خوش بگذراند و در این میان این جنازه فوتبال است که روی دست همه مانده است. حالا هر روز روزنامه ها می گویند کسی میاید، کسی که مثل هیچکس نیست و خبر مثل پوست تخمه تمامی شهر را در بر گرفته است. آیا در سالی که گذشت همه آرزوها به خاک سپرده شد؟ ما باید درک کنیم که دنیا پر از تضاد است، اما با این همه فقط یک دنیا است. این ملت

فصل تازه ای برای فوتبال ما از راه می رسد. مربیان جوان با هزاران امید و آرزو آغاز می کنند. شش تن از آنها برای اولین بار است که روی نیمکت داغ مربیگری می نشینند. آیا آنها خواهند سوخت؟ کسی نمی داند. مهمترین مساله برای یک مربی جوان تشنه یادگیری بودن، اشتیاق داشتن، سخت کار کردن و نحوه انتقال دانش خود چه در زمین تمرین و چه در کلاس های تئوری است. برای هیچکس ماه عسلی وجود ندارد. حالا زمانی است که بیشتر بازیکنان باید به تست های مسئولیتی پاسخگو باشند. آقای اریکسون در کتاب تازه اش از نقش یک مربی در ساختار تیمی:

### Modern coach

### Mental Builder

### Winning Culture

سخن می گوید و گفت و گو می کند. او اعتقاد دارد که آمادگی روانی یک بازیکن چیزی کاملاً جدا از آمادگی تکنیکی و تاکتیکی او است. اگر فرض بر این باشد که همه از نظر آمادگی جسمانی در بالاترین سطح خود هستند، سوال این است که آیا پیشرفت در یک جنبه از آنها می تواند سبب پیشرفت دیگری شود؟ رویاهای ما همراه با روزهایی که گذشتند و هیجان ها فروکش کرده اند. مشخص نیست که چند بهار دیگر، چند المپیک دیگر و چند جام جهانی دیگر فوتبال را خواهیم دید. چقدر تشنه یادگیری بودیم و چه اشتیاقی برای فراگرفتن. با یک فرهنگ لغت در کیف دستی حرف های آقای بابی رابسون را که مربی تیم ملی انگلیس شده بود ترجمه می کردیم، لغت به لغت. بابی رابسون گفته بود «من بسیار خوشحالم که مربی ملی انگلیس هستم و فقط یک نفر در مملکت من این شغل را داراست و آن هم من هستم.» او گفته بود «من هرگز در طی سال های مربیگری ام تقلبی نکرده ام و یا ساخت و پاختی نداشته ام. من حتی اگر در برابر تیم همسرم تیمم را به میدان می فرستادم آنقدر آماده بودم که هر لحظه پای او را بشکنم.» بعد از یک باخت تیم فوتبال انگلیس، او با انتقادهای شدید روبرو شد و گفت: «من آدم درستکار و لایقی هستم اما خیلی از این انتقادها منطقی بنظر نمی رسد. من وقتی با تیم IPSWICH به موفقیت رسیدم به من پیشنهاد مربیگری تیم ملی شد. با افتخار

## ماهنامه پژواک

### نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

با درج آگهی در نشریه پژواک پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624







حق هم پیمانان اروپایی است که در دوره وی از همکاری در سیاست بین‌الملل کنار گذاشته شدند. اما شخصیت کلیدی دیگر کابینه بایدن، جیک سالیوان نامزد پیشنهادی برای پست مشاور امنیت ملی آمریکا است. سالیوان وکیل و دوست صمیمی بایدن است و سال‌ها دستیار و معاون او بوده است.

نام سالیوان با مذاکرات هسته‌ای با ایران گره خورده است و از او به عنوان یکی از مهندسان این توافق یاد می‌شود، با این حال، سالیوان بر عکس بلینکن رغبت چندانی برای بازگشت به برج‌نشان نداده و محتاط به نظر می‌رسد. موضعش در این باره شبیه آن چیزی است که بایدن در مقالاتش در نیویورک تایمز بدان اشاره کرد.

با این که بلینکن یک دیپلمات میانه رو، واقع‌گرا و طرفدار چندجانبه‌گرایی و مذاکره کننده‌ای ماهر محسوب می‌شود، اما در عین حال رویکردی مداخله‌گر هم دارد. قبلاً از ایده مداخله نظامی آمریکا در لیبی و همچنین سوریه حمایت کرده است. همچنین از دستور ترامپ برای حملات هوایی به سوریه حمایت کرد.

بلینکن که به زبان فرانسه نیز کاملاً مسلط است، به شدت اروپایی مزاج و طرفدار جدی همکاری و توسعه روابط با اروپاست. از این رو، مخاطب پیام انتخاب بلینکن قبل از هر طرف دیگری اروپایی‌ها هستند. بایدن با این کار در حقیقت به آنها اطمینان خاطر می‌دهد و در صرافت جبران اشتباهات ترامپ در

## «بایدن» و تیم کاری او!

صابر گل‌عنبری

سالیوان نامزد پست مشاور امنیت ملی آمریکا است. جدا از خود بایدن که معاون اول او با ما بود، بلینکن، سالیوان و افراد دیگری از اعضای پیشنهادی کابینه در دولت او با ما حضور فعالی داشتند و از این جهت می‌توان گفت که باراک او با ما هم احتمالاً نقشی مؤثر در جهت‌دهی به سیاست‌های دولت آتی آمریکا داشته باشد و به عبارتی رئیس جمهور در سایه آمریکا باشد.

بلینکن از خانواده‌ای دیپلمات است و پدبزرگش از یهودیان لهستانی نجات یافته از اردوگاه نازی آشویتس است. دکترای حقوق دارد و کار روزنامه‌نگاری هم انجام داده است. وی سابقه‌ای طولانی در کار دیپلماتیک در دولت‌های آمریکا دارد و در دوره او با ما معاون وزیر خارجه بود. البته سابقه فعالیت در شورای امنیت ملی را نیز دارد. بلینکن از طرفداران برج‌نشان و بازگشت به آن بوده و در مذاکرات منتهی به این توافق حضور فعالی داشت. اما وی در عین حال، به شدت طرفدار اسرائیل است و حساسیت ویژه‌ای روی مساله هولوکاست دارد.

جو بایدن رئیس جمهور منتخب آمریکا رسماً افراد کلیدی کابینه خود را معرفی کرد. بعد از پیروزی قطعی وی، کنار آمدن ترامپ با واقعیت و مشخص شدن برخی اعضای کلیدی کابینه بایدن، رفته رفته بازار گمانه‌زنی‌ها درباره ماهیت سیاست خارجی بایدن داغ‌تر می‌شود. مواضع و پیشینه وی که تقریباً بر ناظران آشکار است، اما خوب، شناخت پیشینه و اندیشه‌های تیم کاری‌اش نیز می‌تواند سنجه مهمی برای پیش‌بینی تقریبی این سیاست باشد. از این رو، از دو روز پیش که اسامی برخی اعضای کابینه مشخص شد، تحلیل‌گران و به احتمال زیاد خیلی از کشورها در کوچه پس کوچه‌های دنیای مجازی به دنبال توثیق‌ها، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و مواضع شخصیت‌های کلیدی و تأثیرگذار در ترسیم سیاست خارجی بایدن بوده و هستند.

دو شخصیت کلیدی و مؤثر کابینه در ترسیم سیاست خارجی آمریکا بیشتر مورد توجه کشورها به ویژه در ایران قرار گرفته‌اند. بله! منظور آنتونی بلینکن وزیر خارجه پیشنهادی و جیک



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴-۴۰۸

# شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



👉 کارت سبز، ویزای نامزدی

👉 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

👉 ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

👉 تشکیل شرکت‌ها

👉 تعویض نام

## تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

فرب این معجزه را نمی خورد و با آوردن پلیس قصد دستگیری آنان را دارد! فیلم را «میثم مخملباف» پسر «مخملباف» فیلمبردار و تهیه کرده و فیلم بعدی پدرش (تعطیلات) را که در دست تهیه دارد در فرانسه می سازد تا زبان فرانسوی را هم به لیست زبان های فیلم هایشان اضافه کنند!



سونامی، «فایت کلاب» ایرانی

کهنه نشان می دهد که باید نه به عنوان یک تجربه دست گرم کن، بلکه باید با سوژه و فضای جدیدی پا به میدان می گذاشت تا خود را از دیگران مجزا می ساخت اما مشخص است سوا از طراحی صحنه های زد و خورد، و داستانی تکراری، چیزی برای عرضه ندارد و چنانچه بخواهد از چنین سوژه هایی در فیلم های بعدی اش هم استفاده کند، جای مشخصی در سینمای ایران نخواهد داشت.

سونامی، «فایت کلاب» ایرانی! متأسفانه کم کم واژه های خارجی جایگزین کلمات شیرین فارسی می شوند که نه تنها برای خود کسب وجهه نمی کنند، بلکه به زبان فارسی هم لطمه می زنند. فیلم «سونامی» از اسمش گرفته تا محتوایش چشم داشت شدیدی به سینمای خارج دارد. شخصیت های آن هیچکدام ایرانی به نظر نمی رسند و حتی نقش «بزد پت» در فیلم «فایت کلاب» را دقیقاً «بهرام رادان» تکرار می کند که اصلاً به چهره و فیزیک او نمی خورد. داستان را کارگردان تازه کار فیلم «میلاد صدرعاملی» با دو نفر دیگر نوشته که شامل همان صحنه های تکراری و مصرف شده در فیلم های آمریکایی، به ویژه همان «فایت کلاب» (۱۹۹۱) و گاوبندی پشت صحنه، درگیری بازیکنان با مربی، و مربی با فدراسیون ورزشی، و فدراسیون ورزشی با

## دنیای سینما

### سعید شفا



به زمان و تجربه اندوزی نیاز دارد. اما در همین حد هم او توانسته آنچه که مدنظرش است در قالب فیلمش پیاده و بیان کند. استفاده از بازیگران غیر حرفه ای در این راه یاور او بوده تا توجه تماشاگر را از جلب شدن به بازیگر سرشناس سلب کند. بالطبع «مخملباف» بعد از ساختن چند

فیلم در ایران، بعد در افغانستان، ازبکستان... سعی دارد زندگی جیبی وار و خانه بدوش خود را نیز به نحوی در هر فیلمش منعکس کند. عجیب که فضا و زبان انگلیسی را هنوز برای ساختن فیلمی در نظر نگرفته چرا که زبان و محیطی که ساکنانش به آن تکلم می کنند تا حدی با زبان

ها و جوامع دیگر متفاوت است و چه بسا او را به دست انداز بیندازد که از آن پرهیز داشته. هرچند بعید نیست در آینده شاهد چنین فیلمی به زبان انگلیسی و در محیطی که ساکنان آنچنانی دارد را ببینیم.

تفاوت این فیلم با فیلم های «کیارستمی» که در خارج ساخته مانند: کپی برابر اصل... در این است که «کیارستمی» محتاطانه کار می کرد تا مشکلی برایش در ایران پدید نیاید، اما «مخملباف» که کاملاً رابطه اش را با ایران قطع کرده، این احتیاط را کنار گذاشته و ابایی از نمایش برهنگی

«محسن مخملباف» از قندهار تا سیسیلی «محسن مخملباف» بعد از ساختن فیلم های سکوت، قندهار، رئیس جمهور... که در کشورهای دیگر ساخته، عاقبت به تابوهای زمانه نقب می زند و مسائل جنسی، خودکشی، بیکاری، مادر بودن، مذهب... را در فیلمی که ریشه در نئورئالیسم سینمای



«محسن مخملباف»

ایتالیا دارد مطرح می کند. او دیگر حجاب سکس و برهنگی را برای نخستین بار در فیلم هایش پس می زند و می کوشد زندگی دختر ۲۲ ساله ای را که دختر کوچکی دارد، در آخرین فیلمش «مارگه و مادرش» به نمایش بگذارد.

دختر جوان بیکار است و برای یافتن کار دخترش را نزد زنی به امانت می گذارد. برای شرکت در بازی در یک «فیلمی درون فیلم» برای نقشی به همراه دوست دخترش شرکت می کند. اما به دام دو شارلاتان می افتند که برای پول، تصمیم می گیرند سگ زن ثروتمندی را بدزدند.

نقش «مارگه» (مارگاریتا) را یک دختر شش ساله با استعداد به اسم «مارگاریتا پناز لیو» بازی می کند که با بازی چشمگیرش، هربار که در صحنه هست، توجه تماشاگر را معطوف خود می کند.

در این فیلم «مخملباف» و همسرش «مرضیه مشکینی» که



«مارگه و مادرش»

یا بوسه میان شخصیت های فیلمش ندارد. فیلم باوجود اینکه در روستایی در ایتالیا و در شب در یک کلیسا فیلمبرداری شده، اما تا انتهای فیلم ساکنان آن دیده نمی شوند. صحنه کلیسا که کمابیش طولانی است باز به خرافات مذهبی و معجزه می پردازد که مریم باکره تاج طلایی را که دختر و دوست پسرش قصد سرقت آن را دارند به آنها هدیه می کند، اما کشیش

متفقا فیلمنامه را نوشته اند، مسائل زندگی مدرن غربی را به زیر سؤال می کشند بی آنکه به عمق آنها نقب بزنند. شاید همین گذشتن از مسائل درگیر جامعه غربی مثل مذهب، سکس، روابط شخصی... کلا کافی باشد تا جوامع غربی را زیر ذره بین قرار داد و شاید «مخملباف» هنوز نتوانسته به کنه این جوامع، باوجود سال ها زندگی در غرب، دست یابد. جامعه نگری و جامعه شناسی

## شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ Business, Corporation, Nonprofit  
IRS, BOE, FTB disputes  
Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses,  
Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate  
♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Office: (800) 493-7065 ♦ Cell: (415) 314-1003

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008



های مصرف شده، چمدان های کهنه قدیمی، آباژورهای سال های پیش و خیلی اجناس دیگری که متعلق به اقلا چهل سال پیش بود سطح انبار بزرگ را پوشانده بود.

پدرم با تعجب از شوهرخاله پرسید: «این وسایل را چرا نگه داشته اید! چرا به کسی نمی دهید! چرا دور نمی ریزید!» و شوهرخاله با افتخار گفت: «آقا، برای روز مبادا، روز مبادا»

و این روز مبادا هرگز نیامد تا حاج آقا فوت کرد. خاله و شوهر خاله به منزل مدرنی در قسمت دیگر شهر نقل مکان کردند و هرگز نفهمیدم به سر آن انبار پر از اجناس مختلف چه آمد.

چند ماهی از زمان پیدایش کرونا گذشته بود که روزی دوست عزیزى به دیدنم آمد. برایم چند تا «سوتین» خرید بود که اندازه من نبود و در این دروان کرونایی هم نمی توانستم آنها را به کسی هدیه بدهم. به دوستم گفتم: «خوب حالا من اینها را چکار کنم!»

گفت: «نگهدارید برای روز مبادا» ناگهان داستان خاله عزیزم و شوهرخاله مهربانم را به یاد آوردم. برایم تعریف کردم. هم خندیدیم و هم به یاد آن روزهای آفتابی و شاد به فکر فرو رفتیم.

و زر ورق روی سینی را باز کردم و با خوشحالی فریاد زدم: «آخ جون، خاله جون باقلوا فرستاده.» مادر بزرگم با تعجب گفت: «مگر فرزانه باقلوا می تونه درست کنه!» مستخدم گفت: «نه خانم خراب شده. فرستاده قایمیش کنیم که حاج آقا نبیند.»

من و بچه های دیگر مشتاقانه به باقلوای خشک و سوخته شده خاله فرزانه حمله و شروع کردیم به خوردن. باور کنید تا حالا که عمری از آن زمان گذشته هرگز باقلوایی به آن خوشمزگی نخورده ام.

شوهرخاله در انتهای باغ بزرگ باصفایشان انباری داشت. روزی پدرم برای ترمیم ضبط صوت قدیمی و از کار افتاده اش به دنبال قطعه ای می گشت. در جلسه فامیلی هرکس پیشنهادی کرد ولی شوهرخاله بلافاصله گفت: «آقا من در انبار این قطعه را دارم.»

باهم به طرف انبار رفتند. منم به دنبالشان روان شدم. قفل بزرگ و زرد رنگ انبار با کلیدی که شوهرخاله در جیب داشت باز شد. وقتی چراغ انبار را روشن کردند من واقعا چشمانم از تعجب گرد شده بود.

در این انبار به اندازه احتیاجات چند خانواده مبل و زیلو و ظرف و قفل



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهرخند

عزت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

## روز مبادا

بودیم، حدود ساعت دو بعدازظهر زنگ در خانه به صدا درآمد. مستخدم بعد از باز کردن در و مدتی گفتگو، یک سره به اتاق نشیمن آمد که ما مشغول صرف جای بعد از ناهار بودیم. در دستش دو سینی بزرگ سرپوشیده بود و یگراست به وسط اتاق آمد و سینی ها را روی میز گذاشت و گفت: «گماشته تیمسار گفتند که این سینی ها را خالی کنید و دور بریزید و کسی هم نبیند.»

مادر بزرگم صدایش را به اعتراض بلند کرد و به مستخدم گفت: «احمق، اگر نباید کسی ببیند چرا آورده ای اینجا.» مستخدم باز احمقانه ادامه داد: «گویا عروس خانم چیزی پخته اند که خراب شده و فرستاده اند اینجا که ما قایمیش کنیم.» همه زدند زیرخنده.

من که از همه فضول تر بودم بلند شدم

شوهرخاله بسیار عزیزى داشتم که در سن چهل و هشت سالگی با خاله بیست ساله من ازدواج کرده بود. شوهرخاله از خانواده بسیار محترم و قدیمی بود ولی اصلا متجدد نبود و در ارتش مقام بسیار مهمی داشت.

شوهرخاله با عموی پیرش زندگی می کرد. حاج آقا محمدی شوهرخاله همه کاره او بود حتی وقتی که خاله من به خانه آنها رفت بازهم همه چیز تحت کنترل او بود.

خاله که در خانواده ای متجدد و امروزی بزرگ شده بود اوایل ازدواج سعی می کرد که مطابق رسوم خانواده رفتار کند ولی از حاج آقا حسابی حساب می برد.

من که در آن موقع دختر دوازده ساله ای بودم خیلی حواسم به همه چیز بود. یک روز که منزل پدر بزرگ مهمان

# هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408) 559-7864

Cell: (408) 771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



# یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

## Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

**The sandwiches are deliciously authentic!**

\* *Breakfast & Brunch*

\* *Omelettes*

\* *Sandwiches*

\* *Salads*

\* *Coffee & Tea*

\* *Fresh Juices*

\* *Dessert*

\* *Milkshakes*



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



**(408) 666-1229**

Mondays -Sundays 8:00am - 6:00pm

[www.yeganehbakery.com](http://www.yeganehbakery.com)

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with

**DOORDASH - GRUBHUB**



## منطقه فضول آباد

می خوام باهم بریم به سال های ناخرسندی سالمندی

نمی خوام ناراحت بشین ولی حقیقت را باید گفت، سالمندی سه مشکل عمده دارد: اول فراموشی دوم هجوم بیماری های مختلف، سوم ناتوانی ها. خطابه نمی نویسم تنها به نکات ساده ای که دیده اید یا دیده ایم به فرار زیر اشاره می کنم.

- ✓ خیلی وقتا کلید در خانه را فراموش می کنند با خود ببرند.
- ✓ گاهی عینک، کلاه یا عصاشون یادشون میره که بردارند.
- ✓ در سوار و پیاده شدن از اتومبیل، اتوبوس، مترو و هواپیما خیلی باید مواظب آنها بود.
- ✓ گاهی یادشون میره دندوناشونو بطور کامل بزارن تو دهنشون.
- ✓ خیلی وقتا دواهاشونو نمی خورند، یا به موقع و کامل نمی خورند.
- ✓ خیلی وقتا اسم حتی نزدیکترین های خودشون را از یاد می برند.
- ✓ خیلی تاریخ ها را اشتباه می گن یا بیاد نمی یارن.
- ✓ بعضی از آنها خاطره هایشان هر روز به جور تعریف می کنند.
- ✓ برای آدم سالمند سخته صندلی سفت آهنی یا چوبی بدون دوشک بشینه.
- ✓ وقتی سالمندی حمام می کنه باید یک لحظه از او غفلت نکرد. حمام سالمند باید دستگیره محکمی داشته باشد والا میخوره زمین.
- ✓ هر غذائی را سالمند نمی تونه بخوره و یا بجوه.
- ✓ لباس پوشیدن سالمند معطلی داره.
- ✓ شلوار پوشیدن مرد سالمند اگر مواظب نباشه پرخطر. اگر خورد زمین لگن خاصره اش می شکنه و خوب هم نمیشه. مورد داشتیم متاسفانه درگذشت.
- ✓ سالمندی که بینایی کمی داره دور استخر تنها نباید باشه. مورد داشتیم. چند دقیقه ای دور استخر تنها ماند، لیز خورد افتاد توی استخر و خفه شد. چه مادر نازنینی هم بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

می کند. به روز هم بطور اتفاقی از پرنده ای سیاه عکس گرفتم که روی بالش نقطه قرمز می بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

دریاچه و یک نوع پرنده دم کوتاه به نام کوت که پاهایش به شکل پاهای مرغابی است و می گویند روی آب راحت تر پرواز

## مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

فریمان- کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



برای چی میاری! اما جواب درست و قابل قبولی نداده است.

خودش می گوید تا حالا در فریمان دو بار دوربینش را گم کرده. یکبار در سینور سنتر که پیدا نشد، یک بار هم در کتابخانه. البته بعد از حدود سه ماه از گم شدن دوربین، یک روز یکی از کارکنان کتابخانه به او گفت: «شما در کتابخانه چیزی گم نکرده ای؟!» گفت: «چرا، دوربینم.» همان کارمند فوری رفت از دفترش دوربین او را آورد. حالا چطور فهمید دوربین مال اوست! خیلی ساده، وقتی عکس های آن دوربین را دیده بود اولین عکس، عکس خودش بود. همه کارکنان کتابخانه فریمان هم او را می شناسند یا به قول ما سلام و علیک دارند. از وی پرسیدم: «تا حالا کجاها و چه عکس هایی گرفته ای؟!» گفت: «غالباً در پیاده روی دور دریاچه الیزابت از کبوترها، غازها، مرغابی ها، پلیکان های وسط

وقتی دوربین عکاسیش

خراب می شود تب می کن!

از عکس های سیاه و سفیدی که بیش از پنجاه سال پیش از اولین کودکش گرفته، حالا می فهمه یا ادعا می کنه که همیشه عاشق عکس و هنر عکاسی بوده است. حالا هم که دو دهه می شود و وطن را ترک کرده و آمده گوشه ای از ایالت کالیفرنیا و وابستگی او به دوربین و کارکرد آن هزار برابر شده است. بطوری که اگر یک روز دوربینش خراب یا گم شود کلافه است، بیقرار است اخلاق ندارد، تب می کند و حالش خوش نیست. مثل کسی است که انگار چیز مهم و نایابی گم کرده و خیال می کند که دیگر پیدا کردنش آسان نیست. بهر حال هر کجا می رود یا پیداایش می شود، دوربینی برگردن آویز اوست. حتی وقتی که به مطب دکتری می رود محال است دوربین باهاش نباشد. چندبار به او گفته اند دوربین

## دفاتر وکالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت

وکالی سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

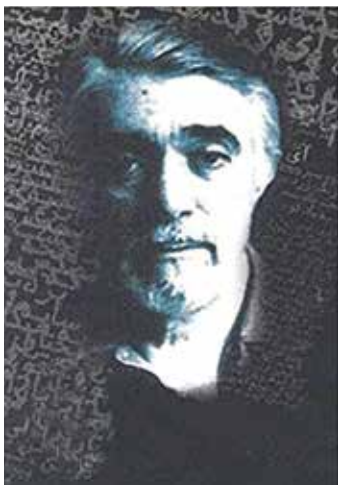
333 E. Glenoaks Blvd. #202  
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30  
San Jose, CA 95113



کنم که در هیجانان سال های سی و بحبوحه معروفیت کاشانی-مصداق گویا به قم رفته بود به همراهی دکتر رضا ثقفی برادر همسر آیت الله خمینی که هنوز حجت الاسلام بود. اما شاید در این سفر بود که او خود را در قم دیده است و من معرفی او را با خواندن «شعر قم» که قریب سی سال پیش از انقلاب ساخته بود آغاز کردم. شما هم آن را بخوانید. این یک «طرح»، یک نقاشی سریع و شتابزده از شهری است که شاعر مردمان آن را می بیند و وصف می کند. آیا این که گوینده شاعران الهام شان برقی از وحی الهی دارد دروغ است؟

### قم

چندین هزار زن  
چندین هزار مرد  
زن ها لچک به سر  
مردان عبا به دوش  
یک گنبد طلا  
بالک لکان پیر  
یک باغ بی صفا  
با چند تک درخت  
از خنده ها تهی  
وز گفته ها خاموش  
یک حوض نیمه پر  
با آب سبز رنگ  
چندین کلاغ پیر  
بر توده های سنگ  
انبوه سائلان  
در هر قدم به راه  
عمامه ها سفید  
رخساره ها سیاه

قم-۲۸ اسفند ۱۳۳۱

### عصیان شاعر

سال اولی که نادرپور از فرانسه به آمریکا آمد به همت دوست از دست رفته ام «دکتر حمید محامدی» و یاری «پرویز شوکت» و یارانش، مجلس شعری برای او در دانشگاه برکلی ترتیب دادند. در آن مجلس از این بنده خواستند که نادرپور را به حضار معرفی کنم. انقلاب هنوز برای جوان ها و حتی میانسالان جاذبه اش را از دست نداده بود. من مانده بودم و نادرپور آمده بود و پس از دوسه سالی یکدیگر را بازیافته بودیم. تالار پر بود از جمعیتی که برای دیدن شاعر از وطن گریخته به آنجا آمده بودند. او با شعر «خطبه عزیمت» دل شکسته از اشتباه «روشنفکران» و «فرهیبختگان» سیاسی که به استقبال امام تا ماه رفته بودند تهران را ترک گفته و در خطبه عزیمت پیش از ترک تهران در مرداد ماه سال ۱۳۵۸ که هنوز انقلاب یک ساله نشده بود خطاب به آنان گفته بود:

پیمبران سخن آری،  
آیا بتان قلم در کف  
که دست سست شما یان را  
ز پشت پرده نخی جنباندا؟  
چه زود لفظ «تعهد» را  
ز نوک خامه فروشستید  
ولی چه دیر به خود گفتید  
که نقش «مار» اگر زیاست  
به لفظ «مار» نمی آید  
اگر پیام شما حق بود  
چرا چو موج زمین خورده  
به پای بوس حقارت رفت؟  
اگر کلام شما جان داشت  
چرا چو کاه پراکنده  
ز خشم باد به غارت رفت  
چه زود راه فنا پیمود:  
رسالتی که ردالت بود  
به آبروی شما سوگند  
که آب رفته، دگر باره  
به جویبار نمی آید.

### طرح یک شهر

من این شعر را که از ایران بیرون داده بودند، خوانده بودم و نگران شاعر بودم. حالا او بیرون بود. روز ۲۲ بهمن ۵۹ در پاریس از «رم» تا «سروم» را ساخته بود و همه گمان می بردند که نادرپور تازه سر به عصیان برداشته است. پس لازم بود معرفی ام را با نادرپوری آغاز

## یادداشت‌های بی تاریخ

دکتر صدرالدین الهی



## شاعر همه زمانه ها...

### معرفی با «رقص اموات»

اولین شعر نادرپور که در جدی ترین نشریه سال های ۲۰ منتشر شد شعر «رقص اموات» او بود. این شعر را نادرپور در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۶ هنگامی که هجده ساله بود نوشت سرود که در تیرماه همان سال در مجله ماهانه «مردم» ارگان حزب توده ایران به سردبیری «احسان طبری» چاپ شده است. در فرصت دیگری باید درباره «احسان طبری» هم بنویسم و نقش این متفکر و نویسنده موثر سال های ۲۰ به بعد را در ادبیات معاصر ایران خاطرنشان سازم، زیرا در این سال های بعد از انقلاب بر «پیرمرد دانا» که اسیر «حسین بازجو» ها بوده است، قضاوت های ستمکارانه بسیار رفته است. نادرپور شعر «رقص اموات» را که از قطعه ای به همین نام La Danse Macabre ساخته «سن سانس» موسیقیدان معروف فرانسوی (۱۹۲۱-۱۸۳۵) الهام گرفته بود سرود و در مجله مردم چاپ شد. اما نادرپور در چاپ اول «چشم ها و دست ها» شعری را که باز برای بار اول در مجله مردم چاپ شده و در زمان خود به عنوان یک نمونه تازه از فکر تازه در شعر مورد پسند و قبول عام واقع شده بود، آورده است. این شعر «دیوانه» نام دارد و در شماره ۱۵ نامه مردم به تاریخ آذرماه ۱۳۲۶ چاپ شده است. در شعر دیوانه که با بیت: شبح کم قدم آهسته تر کرد نگاهش لای تاریکی درخشید آغاز می شود، حالات عبور دیوانه ای را از کوچه ای نشان می دهد. کوچه و تاریکی و خلوت درنهایت استادی توصیف می شود و وقتی می رسد که دیوانه در خانه ای را می کوبد: شبح لختی توقف کرد و آنگاه به در یک بار دیگر سخت تر زد صدای پای از دهلیز برخاست کسی از پشت در دستی به در زد شبح با چابکی از کوچه بگریخت سپس در بیچ تاریکش نمان شد سری از لای در، در کوچه خم گشت نگاهش در سیاهی ها روان شد

صدای کیست؟ رعب انگیز سنگین  
کسی را در سیاهی جستجو کرد  
چو باد شوخ و بازیگوش خندید  
صدای بدگمان، دنبال او کرد  
درون کوچه خاموش و تنها  
نسیم مهر، برگ از شاخه ای چید  
چو مرد درگشا، در را فروبست  
صدای خنده ای در کوچه پیچید  
شعر همانطور که ملاحظه می کنید حاوی شیطن متداول آن زمان بچه ها بود که دق الباب می کردند و تا صاحبخانه می آمد، در خم کوچه گم شده بودند. اما شعر اول او یعنی «رقص اموات» درحقیقت آغاز پیروی نادرپور از سبکی است که هم خود او، چه در مقدمه هایش بر کتاب های شعرش و چه به تفصیل در مصاحبه بزرگ «طفل صدساله ای به نام شعرنو» آن را «مکتب سخن» نامیده است. جالب آن که در مجله مردم تنها شعرهای شاعران پیرو مکتب سخن چاپ نمی شود. یعنی «توللی» و بعد «اسلامی ندوشن» و خود «خانلری» کار زیادی در زمینه شعر مکتب سخن ارائه نمی دهند و فرضا «منوچهر شیبانی» هم که راه دیگری را در شعر پیش گرفته، شعر سیاسی اما نه در قالب اشعار سیاسی متداول سال های بعد به دست طبری می دهد و او آن ها را چاپ می کند. شاید نادرپور با دو شعر «رقص اموات» و «دیوانه» اولین ارائه کننده مکتب «سخن» است که هنوز خود مجله اش پروپایی نگرفته بوده است. با نقل یک بند از این شعر، سیمائی از اولین اشعار مکتب سخن را به دست می دهیم و بحث و بررسی ماهنامه مردم و احوال و آثار احسان طبری را به وقتی دیگر وامی گذاریم. اینجا سکوت و خاطره ها خفته بود و باد در دود شب توهم و رویا دمیده بود کم کم دهن ز خنده تهی کرده بود ماه غمگین، در آسمان کبود آرمیده بود اندام پیشه در شمد نرم ماهتاب چون ز خمیان پیر به بستر لمیده بود در پای چشمه ای که مه آید در آن به رقص از خستگی، چنار نحیفی خمیده بود من بودم و سکوت شب و سیل خاطرات گویی ز دل نشاط حیاتم رمیده بود چون مردگان بی خبر از عالم بقا

## ماهنامه پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624



## تروریسم هم مثل کرونا شیوع پیدا می کند!

رضا فانی یزدی  
rezafani@gmail.com



همچون جبهه النصره و القاعده برای مقابله با حکومت بشار اسد مسلح شدند و تا روزی که نیروهای طرفدار بشار اسد را می کشتند و یا مردم بی گناه سوریه را به قتل می رساندند کسی معترض آنها نبود، نه تنها معترض نبودند بلکه مشوق آنها بودند. بالاترین مقامات کشورهای اروپایی و آمریکایی با آنها ملاقات می کردند و به آنها دستمزد می گفتند و از هیچ کمکی در پیشبرد جنایت های آنها بر علیه مردم سوریه کوتاهی نکردند.

حالا همان جنایتکاران و کسانی که از آنها و روش های جنایتکارانه آنها الهام گرفته اند در کشورهای غربی همان اعمال را تکرار می کنند. قتل معلم بیگناه فرانسوی به دست این جوان چچن که الهام گرفته از جهادیون افراطی است نتیجه همین رفتار کشورهای غربی است که در ایجاد گروه های تروریستی نقش اصلی را با کمک های مالی و تسلیحاتی و تبلیغاتی برای آنها بازی کردند.

همه ما باید توجه کنیم که نمی توان در آستین مار پروراند و خود در حاشیه امن زندگی کرد، نتیجه پروراندن مار در آستین گزیده شدن توسط همان مار و یا افعی هایی است که در آستین خود آنها را پروراندیم. دنباله مطلب در صفحه ۵۳

همه ما می دانیم طالبان و القاعده تربیت یافته کارشناسان سازمان اطلاعات و امنیت ایالات متحده و سازمان امنیت ارتش پاکستان و با پول عربستان سعودی و کشورهای غربی بوجود آمدند. طالبان و القاعده آغازگر این شکل از مبارزه خشونت آمیز و الهام بخش افراطیون مسلمان در پیشبرد این شیوه های جنایتکارانه بودند و یادمان هست که روزی که آنها (طالبان و القاعده ای ها) مخالفین غرب را به همین شیوه های جنایتکارانه در خیابان های افغانستان سر می بریدند نه هیچکدام از مقامات غربی اعتراضی می کردند و نه هیچ روزنامه ای به این جنایات ضد بشری اشاره ای می کردند و نه هیچ ایرادی به جنایتکاران می گرفتند! حتما به یاد دارید که چگونه طالبان نجیب الله رئیس جمهوری قانونی افغانستان و برادرش را از مقر سازمان ملل در افغانستان بیرون کشیده و آنها را در مقابل چشم مردم در خیابان های کابل به شیوه وحشیانه به قتل رساندند، متأسفانه آن روزها این اشکال از تروریسم نه تنها نفی نمی شد بلکه مورد استقبال هم بود.

همه ما شاهد بودیم که سال ها پس از آن چگونه در سوریه با پول و اسلحه کشورهای غربی گروه های تروریستی

وسعی را برای مداخله در امور لیبی به وجود آوردند که در نتیجه آن امروز کشور لیبی به مهد تروریسم جهانی مبدل شده است. پی آمد ائتلاف مداخله گرانه غربی ها در لیبی، این کشور را نه تنها به پایگاهی برای تربیت تروریست های جهادی تبدیل کرد بلکه چند صد سال این کشور را از نظر تمدن بشری به عقب راند. در کشوری که در آفریقا از نظر امکانات تحصیلی، بهداشتی و تامین حداقل نیازهای زندگی در مرتبه اول قرار داشت امروز ما شاهد وضعیتی هستیم که انسان ها را در این کشور به صورت برده در میادین شهر می فروشند، درست است که معمر قذافی به شیوه دیکتاتوری در لیبی اعمال قدرت می کرد، اما در عین حال اکثریت مردم در آن دوران در مقایسه با کشورهای همسایه خود در امنیت و رفاه نسبی بسر می بردند، امروز لیبی به ماقبل تاریخ برگشته است، بیشترین خشونت ها در این کشور بر مردم روا داشته شده و متأسفانه مردان، زنان و دختران در این کشور به عنوان برده در بازارهای شهر رسماً به فروش می رسند، امری که در چند دهه گذشته نه فقط در لیبی که در هیچکدام از کشورهای آفریقایی به این شکل وجود نداشته است.

حالا باید پرسید چه کسی مسئولیت این وضعیت را باید به عهده بگیرد؟ آیا غیر از این است که فرانسوی ها و دیگر کشورهای متحد آنها و ایالات متحده نقش اصلی را در این وضعیت اسف بار بازی کردند؟ که یکی از پیامدهای آن گسترش شبکه های تروریستی و جهادیون افراطی ست؟ جهادیونی که در تمام جهان وارد عمل شده و دنیا را برای مردم ناامن کرده اند.

ما این روزها از مقامات فرانسوی نمی شنویم که ریشه این افراطی گری ها از کجاست، آنها فقط به اسلام و افراطی گری اسلامی اشاره می کنند، اما نمی گویند که چه اقداماتی و توسط چه کسانی موجبات ایجاد و سازماندهی گروه های افراطی را در این کشور های اسلامی فراهم کرد! ما که فراموش نکرده ایم که در چند دهه گذشته گروه های افراطی تروریستی در کشورهای مسلمان چگونه شکل گرفتند و توسط کدام کشورها تربیت شده و مسلح شدند، که روزی به کار آنها می آمدند.

اقدام جنایتکارانه جوان چچن در قتل معلم فرانسوی در پاریس در ماه گذشته بار دیگر نشان داد که انگیزه های جهادی چگونه می تواند به فجایع هولناکی منجر گردد، چنانکه جوانی در روز روشن به شیوه ای بی رحمانه معلم فرانسوی را به قتل رساند. این اقدام گرچه احساسات میلیون ها نفر را در سراسر جهان به شدت متأثر کرد و موجبات خشم بسیاری را بر علیه افراطیون مسلمان به وجود آورد، اما از طرفی شاهد هستیم در بسیاری از کشورهای اسلامی از ترکیه گرفته تا پاکستان و بنگلادش و بسیاری از کشورهای عربی به شکل دیگری خود را به نمایش می گذارد. در این کشورها مردم و بسیاری از مسئولین این کشورها به بهانه بی احترامی به اسلام و مسلمان ها و سمبل های مقدس آنها تظاهرات کرده و در بعضی موارد کالاهای فرانسوی را تحریم نموده و بهانه ای شده که حتی بعضی از شخصیت های سیاسی که به دنبال رهبری جهان اسلام هستند به شدت به رفتار اسلام ستیزانه فرانسوی ها معترض شوند.

آنچه مورد توجه این نوشته است نه در دفاع از اقداماتی است که در کشورهای اسلامی انجام می شود و نه در حمایت از رفتار ضد اسلامی در کشورهای غربی و به ویژه در کشور فرانسه که در این روزها احساسات مردم در آن بسیار جریحه دار شده و عده ای هم از با استفاده از وضعیت موجود به اسلام ستیزی و مسلمان ستیزی دامن زده تا آنجا که با تنفر افزایی خود بر علیه مسلمانان موجبات حمایت مسلمانان را از چنین رفتارهای وحشیانه ای فراهم می آورند.

نکته اساسی در این نوشته در این است که کسانی که در آستین خود مار می پروراندند باید بدانند که روزی خود توسط آن مارها گزیده خواهند شد.

فرانسوی ها متأسفانه در طی سال های گذشته با دخالت های خود و تشویق دیگران به مداخله در بسیاری از کشورهایی که امروز به مهد تروریسم مبدل شده اند نقش اساسی داشته و موجبات ایجاد و گسترش گروه های تروریستی را در این کشورها فراهم آورده اند. همه ما به یاد داریم که فرانسوی ها چگونه با تشویق دیگر کشورها اتحاد

## دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می دهیم!

**Azar Nassiri**

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوريتی

**Iranian Services**

♦ مدیر و مدیکل

♦ سوشیال سکيوريتی (SSI)

♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)

♦ دریافت حقوق پرستار

♦ دریافت حقوق بازنشستگی

♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکيوريتی

♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوريتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129



**Kathryn Burke**  
Attorney at Law

# كاترين برک

وکیل متخصص امور مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی و ترکی  
از دفتر خدمات بین المللی



- ♦ Business & Investment Visa
- ♦ Employment Based Green Card
- ♦ Family-Based Green Card
- ♦ Deportation & Asylum
- ♦ Citizenship & Naturalization
- ♦ Fiance Visa
- ♦ Tourist Visa
- ♦ Student Visa
- ♦ Entertainment Visa

 **By Appointment Only**

- ♦ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ♦ کارت سبز از طریق کارفرما
- ♦ کارت سبز از طریق خانواده
- ♦ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ♦ تابعیت
- ♦ ویزای نامزدی
- ♦ ویزای توریستی
- ♦ ویزای تحصیلی
- ♦ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: **(408) 909-9060**

Toll Free: **(888) 350-9060** ♦ Fax: **(408) 503-0040**

**900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128**





از امیر ارسلان تا بوف کور  
 نافدان ادبی می گویند سرگرمی  
 یکی از امتیازات برجسته هر  
 قصه و رمانی است. پاورقی یکی  
 از سرگرم کننده ترین انواع قصه  
 هاست. پیش از مشروطیت به دلیل  
 وجود تحصیلکردگان و روشنفکران  
 درباری، همه هنرها و پدیده های  
 صنعتی و ارتباطی از همان دربار  
 نشأت می گرفت.  
 نخستین پاورقی شفاهی، امیر  
 ارسلان نیز از دربار به میان مردم

اعتمادالسلطنه ترجمه می کند.  
 «جورج انگلیسی عاشق مادموازل مارتی  
 پاریسی» اولین پاورقی داستانی است که  
 محمد حسین فروغی برگردان آن را در  
 روزنامه اطلاع منتشر می کند. پس از مرگ  
 ناصرالدین شاه و اعتمادالسلطنه این روزنامه  
 تربیت است که نوشتن پاورقی را از اجزای  
 اصلی روزنامه قلمداد می کند. با وقوع  
 انقلاب مشروطه روزنامه نگاری نیز مانند  
 بسیاری از صنایع و بدایع ناگهان شکوفا شد.  
 یحیی آریان پور می گوید: «در این دوره  
 عده ای دیوانه وار به روزنامه نویسی  
 روی آوردند. صوراسرافیل مشهورترین  
 و معتبرترین روزنامه آن دوران مبتکر  
 اصلی پاورقی نویسی به زبان فارسی  
 بود.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

## پاورقی در ایران، از شهرزاد تا امروز

الهه خوشنام

پاورقی نبود این جمع اندک کتابخوانان  
 ایرانی بسیار کم شمارتر از این می شدند  
 که هستند. یکی از بزرگ ترین امتیازات  
 پاورقی پیوستن بیشتر زنان به جمع  
 خوانندگان نوشتاری است.  
 بالزاک، الکساندر دومای پدر، استاندال،  
 چارلز دیکنز، تولستوی و بسیاری دیگر  
 از نویسندگان مشهور جهان از پاورقی  
 نویسان به نام روزگار خود بودند. اما همه  
 خود را مدیون نخستین پاورقی جهان قصه  
 های هزار و یک شب یا آن گونه که ادبای  
 عرب می گویند مادر قصه ها می دانند.  
 این شهرزاد قصه گو بود که برای نجات  
 جان خود و دیگر دختران باکره شهر هر  
 شب در بستر شاهزاده شهرباز قصه ای  
 می گفت و تا صبحدم آن را ادامه می  
 داد. شهرزاد هیجان انگیزترین بخش  
 داستان را ناتمام می گذاشت و به شب  
 بعد موکول می کرد. «چون قصه بدین  
 جا رسید، بامداد شد و شهرزاد لب از  
 سخن فرو بست.» پاورقی دقیقاً همین  
 مشخصات را دارد. قطع و وصل داستان  
 در نقاط حساس.

روزنامه بر خلاف دیگر وسایل ارتباطی  
 خیلی دیر به ایران راه یافت. سال ها  
 طول کشید تا به شکل یک رسانه مطابق  
 با استانداردهای اروپایی درآید. پاورقی  
 اما از آن هم دیرتر در نشریات شکل  
 گرفت. زمانی که نخستین پاورقی ها در  
 مطبوعات ایرانی منتشر می شد، پاورقی  
 در کشورهای اروپایی در اوج شکوفایی  
 خود بود.

نخستین پاورقی که در مطبوعات ایرانی  
 به زبان فارسی نوشته شد «تهران مخوف»  
 مرتضی مشفق کاظمی بود که نود سال از  
 عمر آن می گذرد. اما روشنفکران ایرانی  
 همیشه پاورقی نویسان را مانند ترانه  
 سرایان با دیده تحقیر می نگریستند.  
 ایرج میرزا به عارف می گفت: «تو شاعر  
 نیستی، تصنیف سازی» و همین جمله  
 را نویسندگان با واژگانی دیگر در مورد  
 پاورقی نویسان به کار می بردند. با وجود  
 گذشت سال های دراز از نوشتن نخستین  
 پاورقی اما تا کنون کمتر کسی حاضر  
 شده به تحلیل و تفسیر این گونه نوشته  
 ها بپردازد. بسیاری بر این باورند که اگر

## S & S Tire And Auto Repair

### Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special  
 Get \$5 OFF on  
 Regular Oil Change

Oil Change Special  
 Get \$10 OFF  
 Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at  
[www.sstireandautorepair.com](http://www.sstireandautorepair.com)

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

این تصنیف و خصوصا متن ترانه به دل می نشیند؟ چون که این ترانه، «خود خودمان» را فریاد می زند! ما هم انگار کودک گمشده یا خود وجودمان را دیده ایم، دلمان به طپش می آید و اشک می ریزیم و این «خود» را بغل می گیریم! بیشتر عناصر تفکر ایرانی در کلمات متن ترانه آمده است. «ناله»، «داغ»، «آه»، «قفس»، «آزادی»، «ظالم و ظلم و جور»، «خدا»، «فلک»، «دل تنگ»، «عاشق»، «عمر»، و «هجران»، تعدادی از این کلمات کلیدی هستند که روزانه یا به کار می بریم و یا به آن فکر می کنیم.

جدای از کلمات، مهمترین عناصر فرهنگی ایرانی هم در گوشه گوشه این ترانه جا گرفته است که می توان به چند تای آنها مختصرا اشاره کرد.

غم زدگی «ناله سر کن، داغ مرا تازه تر کن، ابر چشمم ژاله بار است، دلم تنگ و تار است و... هنوز به کلمه سوم متن نرسیده ایم که «ناله» آغاز می شود، به عبارتی اولین فعل متن ترانه «ناله سر کن» است! حقیقتش این است که ما ملت «ناراحتی» هستیم! فقیرمان ناله می کند، ثروتمندمان ناله می کند، داخل نشین ها ناله می کنند، خارج نشین ها ناله می کنند، حتی سگ و گربه های مان بیشتر از سگ و گربه های ملت های دیگر زوزه می کشند!

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

چقدر دور و بی رنگ اند. دور دور دور. آنجا، در آن سرزمین دور، ستاره ها چقدر نزدیک بودند. آسمان چه سقف کوتاهی داشت. دب اکبر و دب اصغرش چه تلألویی داشتند. ستاره دنباله دارش هم گویی می رقصید. آه ای سرزمین دور... چقدر دلم برای تو تنگ است!



آقا! ما بی تقصیریم. حالا یقه ما را نگیرید که این چه فرمایشاتی است؟ متن زیر را ما نوشته ایم. یک آدمیزادی بنام کاظمی نوشته است. ما خوش مان آمد و از صفحه امیر اکبر خان، رهبر محبوب خلق ها کش رفته ایم. نگاهی است از بیرون به درون ما و از درون به بیرون ما.

ترانه «مرغ سحر» ترانه دل هر ایرانی است. تقریبا همه خواننده های مشهور از سنتی و پاپ و راک و رپ، از قمرالملوک وزیری گرفته تا فرهاد مهرداد آن را خوانده اند. حتی گوگوش هم این اواخر در قصر زیبایی چمباتمه زده و مرغ دلش ناله سر داده است! در سال های اخیر در تمام کنسرت های داخل و خارج، شجریان هم آخرش این تصنیف را به خواهش مردم می خواند و مردم هم اشک ریزان همراهیش می کردند! تا حالا از خودتان پرسیده اید که چرا اینقدر



بویونس آیرس بودم. روزی که آرژانتین جام جهانی را برد در سراسر کشور شاهد انفجار شادی و نور بودم. آنجا بود که مارادونا قدر و منزلتی در حد خدایان اسطوره ای یافت. مارادونا بعد ها گرفتار اعتیاد شد. رنج بسیار کشید. دچار چنان افسردگی و روانپریشی شد که سر انجام کارش به بیمارستان روانی کشیده شد. اما همچنان اسطوره ماند.

روزی که داشت از بیمارستان مرخص میشد رو به خبرنگاران کرد و گفت: «اینجا آدمهای زیادی هستند که برآستی دیوانه اند، یکی میگوید من چه گوارا هستم همه باور می کنند، یکی میگوید من گاندی هستم همه باور می کنند، ولی وقتی من می گفتم من مارادونا هستم همه به من می خندیدند و می گفتند: هیچوقت، هیچکسی، مارادونا نمی شود... و من از مردم خجالت میکشم که چه بر سر خودم آورده ام.»



اینجا، زیر این آسمان سربی نشسته ام. چند ستاره اینجا و آنجا سوسو می زنند. آنجا، در آن سرزمین دور، آسمان سرزمینم غرق ستاره بود.

خانه مان تاق نما و سرسرا و تالار و ایوان داشت. مهتابی و شاه نشین و غلام گردش و صندوق خانه داشت. مطبخ و پنجدری و طنبی و حوضخانه داشت. تابستان ها روی تالار چوبی اش می خوابیدیم. زیر پای مان آفاق تا آفاق تا کرانه دریا سبزه و سبزی و سبزینه بود. باغات جای بود و کشتزاران برنج. درخت لیلکی بود و تبریزی.

آنجا، در آن سرزمین دور، آسمان چندان دور و دست نیافتنی نبود. ستاره ها آن چنان به ما نزدیک بودند که می توانستیم دست مان را دراز کنیم و مشت مشت ستاره بچینیم. من و خواهرکم هر کدام برای خودمان ستاره ای داشتیم. شب ها به ستاره های مان خیره می شدیم و به آنها راز دل می گفتیم.

گهگاه ستاره ای از خوشه آسمان جدا می شد و فرو می پاشید. می دانستیم فردا کسی خواهد مرد. می دانستیم هر انسانی ستاره ای در آسمان دارد. می دانستیم با خاموش شدن ستاره ای، ستاره عمر کسی هم خاموش می شود.

اینجا زیر این آسمان سربی، تک و توکی ستاره سوسو می زنند. سقف آسمان گویی تا مرز بی نهایت گسترده است. ستاره ها

رفته بودم گورستان پراشز. رفته بودم ساعدی را ببینم. چشم که گرداندم دیدم صادق خان هم آنجاست. زیر یک تخته سنگ سیاه. تخته سنگ مرمر. اما سیاه. همسایه شده بودند. همسایه شده بودند صادق خان و غلامحسین خان. این دو بی خواب ابدی. شعر شاملو را زمزمه می کردم:

به نو کردن ماه

بر بام شدم

با عقیق و سبزه و آیینه...

داسی سر دبر آسمان گذشت

که پرواز کبوتر ممنوع است...

صنوبر ها به نجوا چیزی گفتند

و گزمگان به هیاهو

شمشیر در پرندگان نهادند...

ماه

بر نیامد

چه سرمای بود. چه سرمای. می لرزیدم. از درون و بیرون. اشکی هم گویا بر چهره ام نشست. می لرزیدم. همچون بیدی در باد. به میخانه ای پناه بردم. سرمای درون فرو نشاندنی نبود. سرمای بیرون را با جامی فرو نشاندم.



اینجا در آمریکا دموکرات ها و جمهوری خواهان به جان هم افتاده اند. دروغ و پلوه و پتیاره از زمین و آسمان می بارد. آقای رییس جمهورمان مستقیما توی چشمان میلیون ها نفر نگاه می کند و دروغ می گوید. آنهایی هم که این دروغ ها را باور می کنند هورا می کشند. بوی تعفن سیاست و سیاست پیشه گان همه جا پیچیده است. دیگر نمی توان براحتی نفس کشید. گویی این مخلوقات اهریمنی برای تباه کردن همه جلوه های نیک بشری پای بر این جهان نهاده اند.

امروز بیاد آن گفته مارک تواین افتادم. آنجا که می گوید: «لطفا به مادرم نگوئید که من به سیاست اشتغال دارم. از غصه دق خواهد کرد. او گمان می کند شغل من پیانو نوازی در یک روسپی خانه است.»



مارادونا در گذشت. شصت ساله بود. همشهری ما هم بود. در بویونس آیرس هیچ آدمیزادی قدر و منزلت او را نداشت. نه چه گوارا، نه اوا پرون، و نه حتی خورخه لوییس بورخس. او یک اسطوره بود. اسطوره ای که قلب و روح و جان و جهان پیر و جوان را تسخیر کرده بود. من در سال ۱۹۸۶ در

## حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری  
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

**Location! Location! Location!**

**Why Do You Pay Rent?!**

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen. I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408) 366-2180 + (408) 253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA.95070



وضع زندگی و حالات بیماران می باشد. همین طور پشتیبانی از افراد خانواده آنها و کمک به آنها در جهت نگهداری این بیماران و زودتر تشخیص دادن بیماری آنها. هرچه زودتر بیماری تشخیص داده شود بیشتر و سریع تر قابل کنترل می باشد و می توان وضعیت بهداشت و سلامتی بیماران را تا حدی بهبود بخشید و سایر بیماری هایی که در این افراد وجود دارند را زودتر تشخیص و درمان کرد.

همانطور که گفته شد بالا رفتن سن دلیل ابتلا به بیماری زوال عقل نیست. مطالعات اخیر نشان داده است که ورزش، عدم سیگار کشیدن، مصرف بسیار کم الکل، کنترل وزن، مصرف مواد غذایی سالم و کنترل فشارخون، کلسترول و قند خون در حد نرمال ابتلا به این بیماری را به تاخیر می اندازد. از طرفی افسردگی و جدا بودن از جامعه (Social Isolation) جدا بودن از جامعه به بروز آن کمک می کند. از نظر اقتصادی و اجتماعی اثر بسیار زیادی در جامعه نیز می گذارد. در سال ۲۰۱۵ هزینه کنترل و نگهداری این بیماران در حدود ۸۱۸ میلیارد در دنیا گزارش شده که برابر با ۰.۲ درصد GDP (Gross Domestic Product) در جهان بوده است. این میزان از ۵/۲ درصد تا ۱/۴ درصد در کشورهای کم درآمدتر تا کشورهای متوسط و درآمد بالا گزارش شده است.

این بیماری برای افراد خانواده و یا کسانی که از بیماران محافظت می کنند، ایجاد فشارهای روانی، اقتصادی و فیزیکی زیادی به همراه دارد که می تواند مقدار زیادی استرس و اضطراب در خانواده ها بوجود آورد و نیاز به کمک و حمایت دولت و سازمان های پزشکی و امداد رسانی دارد.

### حقوق بشر

اغلب بیمارانی که دچار زوال عقل می شوند از حداقل آزادی و حقوقی که برای دیگران وجود دارد محروم می شوند. در محل هایی که این بیماران نگهداری می شوند توجه کامل به آنها نشده و مراقبت لازم را دریافت نمی کنند و این حتی در مواقعی است که مقررات لازم برای چنین خدماتی اعلام شده است. به همین جهت لازم است که یک قانون جهانی جهت حقوق این بیماران به تصویب برسد که اعلام کند کلیه احتیاجات این بیماران باید مورد توجه قرار گیرد تا در بهترین شرایط و محیط نگهداری شوند.

برای هر کار ساده نیاز به کمک دارد، قادر به قدم زدن نیست و گاهی ممکن است فرد به علت این حالات، عصبی شده و به بقیه افراد نزدیک خود حمله ور شود.

### انواع Dementia

انواع و اقسام Dementia گزارش شده است. بیماری الزایمر مهمترین فرم Dementia بوده که ۶۰ تا ۷۰٪ موارد را به خود اختصاص می دهد. فرم های دیگر آن عبارتند از Vascular Dementia که میزان خون کمی به بافت مغز می رسد و سلول ها تدریجاً کارآئی خود را از دست می دهند. این حالت بیشتر در افرادی که اضافه وزن دارند و از بیماری قند رنج می برند اتفاق می افتد و ریسک حمله های مغزی را اضافه می کند. فرم دیگری از Dementia به نام LBD گفته می شود که در مرحله بعد از الزایمر قرار می گیرد. این حالت باعث تورم در سلول های عصبی مغز شده (Nerve cells) که حرکت بیمار را تحت شعاع قرار می دهد (Motor Function).

بیماری های دیگری نیز وجود دارند که باعث از بین رفتن بخش جلوی مغز می شوند (Frontal lobe) و باعث فراموشی نیز می گردند. مهم این که گرچه دلائل متفاوت می باشند ولی مشکل است که بین علائم آنها تفاوت گذاشت و اغلب علائم بیماری همزمان اتفاق می افتند.

### درصد Dementia

همانطور که قبلاً اشاره شد حدود پنجاه میلیون افراد در سرتاسر دنیا به این بیماری مبتلا هستند و حدود شصت درصد آنها از نظر اقتصادی در فقر به سر می برند و در کشورهایی هستند که امکانات پزشکی کمتری دارند. آخرین آمار نشان می دهد که در افرادی که شصت سال به بالا دارند شانس گرفتن این بیماری بین پنج تا هشت درصد می باشد و پیش بینی برای سال ۲۰۳۰ میزان ۸۲ میلیون و در سال ۲۰۵۰ به میزان ۱۵۲ میلیون نفر در سرتاسر دنیا می باشد. بیشتر این افراد در کشورهای زندگی می کنند که از نظر اقتصادی در مراحل متوسط و یا پائین هستند.

### درمان و محافظت

در حال حاضر هیچ درمانی برای جلوگیری و یا پیشرفت Dementia وجود ندارد ولی مطالعات زیادی در حال انجام و تحقیق است. با این حال بیشتر توجه به بهبودی



## زوال عقل (Dementia)

بیماری زوال عقل تدریجاً در اثر بیماری های دیگر که مغز را تحت تاثیر قرار می دهند، نظیر الزایمر و سکتة های مغزی بوجود می آید.

### علائم بیماری

Dementia هر فردی را بطور متفاوت تحت تاثیر قرار می دهد و این بستگی به آن دارد که فرد قبل از ابتلا به بیماری چه رفتار و شخصیتی داشته است. این بیماری در سه مرحله اتفاق می افتد.

**مراحل اولیه:** این مرحله اغلب مورد توجه قرار نمی گیرد و علائم آن فراموشی کوتاه مدت عدم توجه به گذشتن زمان و گم شدن در محل های معمولی است.

**مراحل متوسط:** هر چه بیماری پیشرفت کند علائم آن مشخص تر می شود. در مراحل متوسط، فرد حوادث اخیر و نام افراد را به خاطر نمی آورد. در داخل منزل خود گم می شود و تدریجاً مکاتبه با افراد خانواده را از دست می دهد و قادر به گفتار با آنها نیست. جهت بهداشت روزانه نیاز به کمک دارد و سوئالات خود را مرتباً تکرار می کند.

**مراحل نهایی:** در این مرحله فرد به طور کامل وابسته به دیگران می شود. کم شدن حافظه بسیار شدید و علائم بیماری بسیار مشخص می شود. فرد دچار عدم آگاهی از محل و زمان خود می شود، افراد فامیل و وابستگان خود را تشخیص نمی دهد.

زوال عقل یک پدیده ای است که ناشی از بدتر شدن حافظه، فکر کردن، رفتار غیر عادی و عدم توانائی در انجام کارهای روزانه می باشد. گرچه Dementia در افراد مسن اتفاق می افتد ولی بخشی از پروسه پیر شدن نیست. طبق آمار، در جهان پنجاه میلیون نفر دارای Dementia هستند و هر سال ده میلیون به این افراد اضافه می شود. بیماری الزایمر (Alzheimer) مهمترین فرم این حالت Dementia می باشد و حدود ۷۰- ۶۰ درصد این بیماران را در بر می گیرد. زوال عقل یکی از مهمترین عواملی است که فرد را دچار عدم کارآئی کرده و متکی به افراد دیگری می کند.

بیماری زوال عقل یک اثر فیزیکی، روانی، اجتماعی و اقتصادی دارد و این نه تنها در این بیماران بلکه تاثیر آن روی افرادی که از بیماران نگهداری می کنند (care givers) خانواده و کل جامعه مشاهده می شود. بیماری زوال عقل یک حالت پیشرونده داشته و تدریجاً حافظه را از بین می برد. پدیده های دیگری که می توان نام برد، بدتر شدن درک مطالب، آموختن و حساب کردن (calculation)، صحبت کردن و قضاوت در این افراد می باشد. حتی احساسات و رفتار اجتماعی و حرکات مثبت (Motivation) تحت تاثیر بیماری قرار می گیرند.

## معرفی کتاب



### Nutrition Topics for Healthcare Professionals

در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان | ناشر: شرکت AuthorHouse

با درج آگهی در نشریه پژواک،

پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624



# سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 + (408) 455-2330



Soheila Rezae  
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA





که همه صداها برای لحظه‌ای ساکتند. احساس دل‌گندگی عجیبی داشت. همه تقصیرهای دعوا با احمد زردوز را با کمال میل پذیرفت. حال نداشت با کسی دعوا کند. فصل بخشش بود.

در فرودگاه جده که پیاده شدند برای اولین بار مردانی را دید که دشداشه پوشیده و چفیه عقاب بر سر دارند. قبلاً اینها را در عکس‌های مذهبی دیده بود. یک بار هم با عیال در مشهد عکاسی نزدیک حرم با لباس عربی عکس گرفت. سال‌ها آن عکس بر روی پیش بخاری منزل جا خوش کرده بود. حالا باید عکسی با همسرش در مقابل خانه خدا گرفته و در کنارش می‌گذاشت. همه چیز عالی می‌نمود. اتفاقات آنقدر طبق برنامه پیش می‌رفت که حاج قربان به امدادهای غیبی داشت ایمان می‌یافت.

حاج قربان ساعت‌ها در ذهنش فیلم سفر حج را مرور و هر سکانسش را بارها عقب و جلو با دور آهسته تماشا می‌کرد. یاد همه آنهایی افتاد که در این سفر آشنا شده بود. خودش هم نمی‌دانست چند ساعت زیر درختان بی بر و بار قدم می‌زد و دست آخر سمت خانه حرکت می‌کرد. همه کلمات چاوش را موقع بازگشت کلمه به کلمه از بر بود و موقعی که به سوی خانه رهسپار بود زیر لب زمزمه می‌کرد:

**حاجیان از حرم امن خدا آمده‌اند  
شادمان در وطن از سعی و صفا آمده‌اند  
رفته بودند سوی مشعر و میقات و حریم  
خرم از رکن و منی سوی وطن آمده‌اند  
روز عید عرفه خوانده دعا در عرفات  
شاد و مسرور همه سوی وطن آمده‌اند  
بارالها بکن این حج و زیارات قبول  
سعی مشکور که با حج بجا آمده‌اند  
شکر بسیار خدا را که به ایران عزیز  
حاجیان از حرم امن خدا آمده‌اند**

با وجود آنکه از مرور خاطرات حج خسته نمی‌شد، با اینحال مایل بود به زمان حال برگشته و فکری برای حل مشکلات فعلی بکند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

و خوش الحان و به غایت خوبری. از همان دم در شروع کرد به خواندن تا سر خیابان که مینی بوسی منتظر ایستاده بود.

**اول سلام بر احمد، دوم به ساقی کوثر  
سوم به فاطمه، چهارم به سبزپوش پیمبر  
سلام پنجم ما باد به کشته نیزه خنجر  
ز بعد پنج تن حق، سلام بر همه یک سر  
همین کلام بود امر واجب ما  
که بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات  
به یازده پسران علی ابوطالب  
به ماه عارض هر یک جدا جدا صلوات  
در کرب و بلا به شمر ملعون لعنت  
در طوس غریب‌الغربا را صلوات**

در فاصله‌ای که پیاده می‌رفتند، کاسب‌ها و رهگذران تا پرچم سبز را دیدند و صدای چاوش را شنیدند به سوی حاج قربان رفته و با وی دیده بوسی کرده و برایش سلامتی طلبیده و درگوشی می‌گفتند: «بگو ما را هم طلب کنند.»

حاج قربان و زنش تا آن لحظه غم دوری از یار و دیار را احساس نکرده بودند. صدای سوزناک مرد چاوش آتش به جانسان انداخت. حاج قربان بی اختیار به یاد شکوفه‌های بادام و طعم شیرین دوشاب (شیره انگور)، روستا اشکش سرازیر شد. دلش می‌خواست یک بار دیگر به عقب برگردد و در دوردست‌ها سواد روستایشان را ببیند.

اختر خانم همسرش هم با گوشه چارقدش اشکش را پاک کرد. پسر خاله به کمکش آمد و شانه‌هایش را مالید. حاج قربان عین بچه‌هایی که منتظر دریافت اسباب بازی گرانبهایی باشد ذوق زده شده بود. سر خیابان از همسایه‌ها و کاسب‌های محل که به قصد ثواب به بدرقه آمده بودند خداحافظی کرد و در مینی بوس نشست. در داخل ماشین پسر خاله یواشکی در گوش حاج قربان نجوا کرد که راننده یونس است. در مقابل چهره پرسشگرش توضیح داد که یونس پسر احمد زردوز است. همان پسر عمویی که با هم سال‌ها قهر بودند. حالا به رسم آشتی احمد آقا پسرش را فرستاده و قرار است وقتی برگشتی به زیارت بیاید. سفارش داده که همه چیز را فراموش کرده و در مکه دعاگویش باشی و حاجت سلامتی بطلبی. ماه هاست مسلول شده و خون بالا می‌آورد. حاج قربان ماتش برد. پسر خاله توصیه کرد که وقتی دارد پیاده می‌شود یونس را در آغوش گرفته و ببوسد و از طریقش به پدر سالم برساند. مطمئن بود که همه چیز فیصله یافته و جای نگرانی نیست. حاج قربان در آسمان‌ها سیر می‌کرد. این طوری از احمد هم حلاکت طلبیده بود. احساس سبکی می‌کرد. در آن دم به نظرش رسید

## شمر و شراب

سیروس مرادی

و ساعت‌ها در کمرکش کوه می‌نشست و چپش را دود می‌داد. سعی داشت همه دود را بلعد. انتهای لوله چپش را به گونه‌هایش می‌مالید. یقین داشت که بلائی که قرار است نازل شود از این‌ها هم مهمتر و سهمگین‌تر خواهد بود. به دلش برات شده بود که روزهای سختی در پیش است. کربلائی سید اسحق روحانی روستا به چند نفر از پیرمردان دهکده گفته بود که سرمای اخیر و بلائی که نازل شد نتیجه کفر و بی‌ایمانی مردم است. آنها باید انتظار مجازات‌های سخت‌تری را داشته باشند. شنیدن همه اینها مو بر تن حاج قربان از معتمدان قدیمی این دهکده دور افتاده راست می‌کرد.

حاج قربان خیلی وقتها دور از چشم اهالی در باغ‌های سوخته از سرما قدم می‌زد. به دقت شاخه‌ها را نگاه کرده و دنبال شکوفه‌هایی بود که حالا دیگر باید چغاله شده بودند. یاد سال‌ها قبل می‌افتاد که به سفر حج رفت. آن وقت‌ها چندین سال متوالی محصول خوبی داشتند. آنقدر بادام و گردو فروخت که توانست همه نیازهای منزلش را برای چندین سال از حاج محسن اسفندیاری، از کاسب‌های عمده سبزه میدان مراغه، تهیه کند. همه صورت حساب‌ها را نقد پرداخت کرد. عین رویا بود. اسفندیاری آدم عتق و بد اخلاقی بود که تنها به سود فکر می‌کرد. ولی بعد از فروش عمده به حاج قربان (که آن زمان هنوز حاجی نشده و مشهدی بود) وی را به نشستن بر روی چارپایه و نوشیدن استکانی چای دعوت کرد. در همان حال تعدادی از اهالی روستا وی را در داخل مغازه دیده و شاهد عزت و احترام حاج اسفندیاری به وی بودند. مشهدی قربان در آسمان‌ها سیر می‌کرد. سفر رؤیائی مکه در پیش بود. همان سال همراه زنش برای سفر حج واجب ثبت نام کرد.

پرواز جده از تهران صورت می‌گرفت. طبق برنامه آنها قرار بود از منزل خود در روستا در آمده و به ایستگاه راه‌آهن مراغه بروند. قرار بود در تهران همه عموزاده‌ها و روستائینی که قبلاً به آنجا رفته بودند به استقبالش بیایند. بعد از دو روز اقامت در تهران در منزل مشهدی عباد (پسر خاله) قرار بود به فرودگاه مهر آباد بروند. روزی که می‌خواستند از نازی آباد به فرودگاه بروند حاج قربان و عیالش به اصطلاح امروزی‌ها سورپرایز شدند. دوستان و فامیل سنگ تمام گذاشته و چاوش آورده بودند. سیدی بود نیکوخال

آن سال کذائی از اول برای حاج قربان آمد نداشت. روستای شختلی نزدیک مراغه به داشتن بادام و گردو و انگورهای کشمش‌ی و محصولات باغی معروف بود ولی بهار زودرس باعث شکوفه زدن نابهنگام درختان شد. درست در لحظه تحویل سال دهکده غرق بوی خوش شکوفه‌های بادام و زردآلو بود. همه خوشحال بودند. زنبورهای عسل زودتر کارشان را شروع کرده و همه جا حضورداشتند. عین بچه‌های بازیگوش به هر گوشه سرک می‌کشیدند و دمی آرام نداشتند. زندگی در اطراف صافی‌رود که از وسط روستا می‌گذشت موج می‌زد. با گرم شدن هوا هر روز بر آب رودخانه افزوده می‌شد. بادی که از ارتفاعات سهند می‌آمد پیام‌آور سال پرباری بود. با وجود همه این نشانه‌های خوب حاج قربان اصلاً خوشحال نبود.

به دلش برات شده بود که مصیبتی در راه است. در همه دید و بازدیدهای عید گیج و منگ بود. روستائیان دراستقبال از مهمانان شهری، آنها را برای تابستانی پر بار به روستا دعوت می‌کردند. خیلی‌ها برای عروسی‌های پائیز بعد از فروش محصول برنامه ریزی می‌کردند. برخی نیز هنوز اتفاقی نیفتاده خشکیار خود را به ثمن بخش پیش فروش کرده و از تجار فرصت‌طلب مراغه پیش پرداخت می‌گرفتند. حاج قربان دل تو دلش نبود. از اول سال استکان چائی را آنقدر در دستش نگاه می‌داشت و به افق زل می‌زد که بیخ می‌شد و از دهن می‌افتاد. مثل کاپیتان قایقی سرگردان مطمئن بود این هوای آفتابی و اوضاع خوب جوی دیری نخواهد پایید و طوفان بزرگ خیلی زودتر از آنچه انتظار دارند خواهد رسید. عین موش خرما غریزه اش وقوع زلزله‌ای را پیش‌بینی می‌کرد.

هنوز فروردین به پایان و توت به ثمر نرسیده بود که اولین موج سرما به دهکده هجوم آورد. درست سه روز مانده به پایان اولین ماه سال سه و جب برف بارید. شش روز متوالی دمای هوا پنج درجه زیر صفر باقی ماند. آب صافی‌رود در بهار یخ زد. همه شکوفه‌ها سیاه شدند. آرزوها بر باد رفت. مردان دهکده در قهوه‌خانه می‌نشستند و به صورت همدیگر زل می‌زدند. کسی یارای صحبت نداشت. همه حقیقت را می‌دانستند ولی کسی جرئت مطرح کردنش را نداشت. روستا شده بود صحنه عزاداری بزرگ. حاج قربان کیسه توتونش را بر می‌داشت

## سگ ها

مهشید امیرشاهی / پاریس

«باکسر» خالصی که آدم سگ ناشناسی در خیابان بی صاحب رها کرده بود و به این مجموعه نفیس افزوده شده بود و آخری یک توله «بودل» سفید فرانسوی، که یکی از دوستان به عنوان تحفه هدیه کرده بود. همه اصیل بودند، در رگ های هیچکدام یک قطره خون سگ های ولگرد ندیده بود، همه کرنش و حرمت می طلبیدند.» یکی از مهمان ها پرسید، «پس چرا از این نجبا پذیرایی درست و حسابی نمی کنی؟»

«پذیرایی نمی کنم؟! روزی یک کیلو گوشت و قلم گاو می خورن.» به نظرم آمد که پوزخندی توی صورت پیشخدمت، که سینی به دست دوباره برگشته بود، دودید، شاید هم خطای باصره بود، چون سایه ها در آن باغ عجیب و غریب، بازی های شگفتی در می آوردند و هیچ بعید نیست که برگ چناری تکان خورده بود و سایه اش بر صورت پیشخدمت شکل پوزخند گرفته بود.

مهمانی که جسارتش از بقیه بیشتر بود گفت، «شوخی می کنی. این یکی که نون خشکم نخورده، دنده هاشو می شه شمرد.» مهماندار، با ترحمی آشکار نسبت به گوینده، پرسید، «تازی رو میگی؟ معلوم شد سگ شناس نیستی جانم. تازی باید لاغر باشه.» ولی مهمان از رو نمی رفت، «این یکی چی؟»

این بار میزبان با بزرگواری توضیح داد: «گرگی این آخری به ناخوشی پیدا کرد که هیچ کس نفهمید چشمه» آنوقت فصلی تشریح طبی کرد و چون هیچ کدام ما هم بعد از این شرح کشف سر از بیماری گرگی در نیاوردم، تصدیق کردیم که سایرین هم که چیزی نفهمیده اند حق داشته اند.

صاحبخانه بقیه سگ ها را از نظر روانی تجزیه و تحلیل کرد و ضعف و فلاکت آنها را به کسالت روحی شان پیوند داد: «یکی نسبت به گل شب بو حساسیت فوق العاده داشت و وقتی عطر این گل در هوا پخش می شد زوزه می کشید. دیگری دخانیات را تاب نمی آورد و دود سیگار که به مشامش می خورد خودخوری می کرد. آخری بر اثر عقده جوانی و ضعف اعصاب تعادل خواب و خوراکش بر هم خورده بود.»

اما مهمانی که بحث را شروع کرده بود، عقیده داشت که علت نکبتی که از روی سگ ها می بارید، بیماری های روانی نیست. می گفت چشم های به دو افتاده و بی رمقی و سستی، علائم مشخصه گرسنگی است.

«نگا کن چطور بی حسرت به دست و دهن ما نگا می کنن.» «نباله مطلب در صفحه ۵۶»

و ظرف یخ را از توی سینی سنگینی که برای حمل آن چند قلم، زیاده بزرگ بود، روی میز گذاشت، بعد یک قاب شیرینی و نیم بطر مشروب و دو شیشه آب معدنی هم بین آنها جا به جا کرد و رفت.

هنوز همه مرعوب بودیم و تعارفات هم تمام شده بود و هر کس در عالم خودش و برای گرم کردن مجلس پی حرف و سخنی می گشت، اما نمی دانم چگونه بود که صحبت ها زده و نزده، مثل یخ توی هوای داغ بخار می شد و توجه کسی را جلب نمی کرد. ناگهان روی دیوار و مهمانی که اول سایه را دید گفت: «یا علی! این دیگه چیه؟» همه نگاه ها به طرف دیوار برگشت. یکی دیگر از مهمان ها گفت: «تو امروز چته؟ از سگم می ترسی؟» آن که ترسیده بود پیچ کرد: «به خدا سگ نیست. یه چیز کنده ایه - انگار گرگه.»

«برت نگو - اینهاش.» همه برگشتیم. سگ نحیفی با تردید وتانی به طرف ما می آمد. از دیدن قیافه مفلوک سگ و وحشت نا به جایی که ایجاد کرده بود، بی اختیار خندیدیم. «این بدبخت نا نداره را بره، به موش آب کشیده بیشتر شبیه هست - اونوقت تو میگی گرگه؟!»

در این حیص و بیص، چهار سگ نزار دیگر هم که تا آن دقیقه رویت نشده بودند، از گوشه و کنار تارک باغ به دور ما و کم کم به دور میز حلقه زدند. خان سالار، که سر گرم باز کردن شیشه آب معدنی بود، با یک نهیب آنها را پراکنده کرد، ولی سگ ها دور نرفتند و در اطراف ما ولو شدند و منتظر فرصت بودند.

یکی از مهمان ها به حمایت از سگ ها برخاست: «چه کارشون داری؟ این طفلکیا به کسی کاری ندارن.» صاحبخانه گفت، «اینا گیرندن.»

ما به تصور اینکه مهماندار قصد شوخی دارد خندیدیم، اما صاحبخانه یکی از آن نگاه هایی که پدرانش از روی دیوار اطاق انتظار به ما کرده بودند، حواله مان داد و ما فهمیدیم شوخی نمی کند. وقتی همه هره و کره ناموجه مان را جمع و جور کردیم، مهماندار فصلی درباره اصالت سگ هایش سخن راند: «یکی تازی کم ماندی بود که جد بزرگش را گرازی در شکارگاه ناصرالدین شاه پاره کرده بود. دومی سگ گرگی اصیلی بود که شجره نامه اش موجود بود و تا دوازده پشتش را معرفی می کرد. دیگری «ستر»ی بود که وارث تابلوهای تمام قد ترمه پوش از سفر فرنگستان با خود آورده بود. بعدی

اطاق نشست باشد. همتای خانم «هویشام» توی هیچکدام از گوشه های این اطاق نبود، بلکه در اطاق پهلویی، که درش رو به این اطاق باز بود، روی نیمکتی لم داده بود و دور و برش هم مخته های قد و نیم قد سر هم سوار بود. به دیدن ما خم شد و در اطاق را هول داد و در با جرجر ممتدی خودش را روی لولا کشاند و وسط راه از رفتن باز ماند ولی به هر حال خانم «هویشام» را از دید ما پنهان کرد.

«این کی بود؟»

«هیس! مادر صابخونه اس.»

«چرا دیگه هیس؟»

«اگه شلوغ کنی میخوردت!»

هیچکس به این شوخی نخندید، چون وضع آن خانه در همه ترس نامعلومی ایجاد کرده بود و شوخی های پلیسی و جنایی فقط به این ترس دامن می زد.

یکی از مهمان ها دلی به دریا زد و روی یکی از نیمکت ها نشست. صدای تو خالی فتر میل توی هوا پیچید. مهمان از روی نیمکت با چنان شدتی جست که آونگ بی حرکت ساعت را لرزاند. ارتعاش صدای فتر و لرزش بی صدای آونگ که تمام شد، یک نفر پرسید: «چی شد؟» آن که از روی نیمکت جستنه بود، گفت: «مته اینکه یه نفر از پشت لگدم زد.» سومی گفت: «خل نشو، فتر در رفت. مگه صداشو نشنیدی؟» خوشبختانه در این زمان صاحبخانه وارد شد و سلام و احوالپرسی های متعارف، فکر ارواح خبیثه را از ذهن همه بیرون برد.

از اطاق بیرون رفتیم و روی صندلی هایی که روی چمن در انتهای مهتابی چیده بودند، نشستیم. نور کم بود و باغ، که چند پله پائین تر از مهتابی گسترده شده بود، در تاریکی فرو رفته بود و حالت غمزده غروب ماه های رمضان را داشت. آن دسته از درختان چنار که سنسال که نزدیکتر بود و دیده می شد، آب نخورده و گرد گرفته بود. در اطراف گلکاری نبود، فقط چمن کم پشتی در محوطه پذیرایی و ابتدای باغ دیده می شد. گلدان های شویدی زرد شده ای سر پله هایی که به طرف باغ سرازیر بود، قرار داشت. حوض کوچک و سنگی وسط مهتابی بی آب و تشنه لب بود.

پیشخدمت مؤدبی که در را گشوده بود، میز مربع مستطیلی را میان ما روی چمن گذاشت و بقیه وسایل پذیرایی را آماده کرد. ابتدا بشقاب و کارد و چنگال و لیوان

خانه در محله پرت و دور افتاده شمیران قرار داشت. با آنکه نشانی پر طول و تفصیلی در دست داشتیم و می دانستیم که میدان اسم جد صاحبخانه و خیابان نام پدر بزرگش و کوچه لقب پدرش را دارد، مدتی از وقت مان صرف پیدا کردن محل شد. این اسامی پر طمطراق را کسی نشنیده بود و مجبور شدیم از تمام عطاری ها و بقالی های آن حول و حوش راهنمایی بخواهیم. بالاخره به هر زحمتی بود خانه را پیدا کردیم.

پیشخدمت مرتب و مؤدبی در را باز کرد و سلام غزایی داد و ما را به داخل عمارت برد. از راهرویی که مثل صندوقخانه های قدیم از اثاث کهنه و بی مصرف انباشته بود، گذشتیم. داخل اطاقی شدیم که به مهتابی نسبتا وسیعی راه داشت. اسباب اطاق هم کهنه و قدیمی بود و آشکارا روزگار بهتر و پر جلالتری را پشت سر گذاشته بود. اینجا هم مثل دکان سمساری مملو از اشیاء دست و پاگیر و بد قواره بود. اطاق بوی نامیداد.

تابلوهای تمام قد اجداد صاحبخانه زینت دیوارها بود. همه قباهای ترمه، کلاه های پوست، عصاهای جواهر نشان داشتند. صورت ها چون تن پوش ها به هم شبیه بودند. آخرین وارث خانواده هم، که ما آن شب مهمانش بودیم، اگر از ترمه و جواهر نصیبی نداشت، دریدگی چشم و کجی چانه و افاده فراوان اجداد را به ارث برده بود. واقعا شباهت ظاهری صاحبخانه ما به پدرانش غیر قابل انکار بود. اسناد مسلم حلال زادگی از در و دیوار می بارید.

در اطاق منتظر ماندیم تا ورودمان به صاحبخانه اعلام شود. هیچکس حرف نمی زد. همه با اعجاب به دور و برمان نگاه می کردیم. تابلوها هم اخم آلود از روی دیوارها نگاهمان می کردند. اگر یکی از آنها با اشاره چشم و ابرو از دیگری می پرسید: «اینا دیگه کین؟» هیچکدام تعجب نمی کردیم، چون خوب پیدا بود که اصلا ما را به جا نیآورده اند.

خانه، آدم را به یاد قصر مخروبه و افسون شده کتاب «آرزوهای بزرگ» می انداخت، مخصوصا که ساعت دیواری هم کوک نشده بود و تیک تاکی نداشت. به نظر می آمد که همه زوایای اطاق را کارتنک گرفته است و اگر کسی به روکش میل ها دست بزند، خاک می شود و می ریزد. محتمل بود که نسخه بدل خانم «هویشام» توی یکی از گوشه های تاریک





# Water Tower Kitchen

*In the heart of Downtown Campbell*

*The patio at this fabulous hotspot in DownTown Campbell is large with plenty of seating and the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen.*

***Beautiful Outdoor Patio, Take-Out & Doordash pickup***



**با مدیریت ایرانی آماده پذیرایی از شما عزیزان!**

[www.watertowerkitchen.com](http://www.watertowerkitchen.com)

**(408) 502-9550**

**201 Orchard City Drive, Campbell**

# idents<sup>®</sup>

## RS FOR SERIOUS INJURIES

### CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



RANKED TOP 1% LAWYERS



# No Fees

## Until We Win Your Case!

### ettlements & Verdicts



[Powerfulinjurylawyers.com](http://Powerfulinjurylawyers.com)

urg & Brock. dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.





# ACC

## POWERFUL LAWYER

### دکتر کامران یدیدی

### وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

### نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



## Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

# (888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock. Law Offices of B



## شکوفه

(در هزار سال شعر فارسی)

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

بسان زمرّد که در پنبه پیچی / نهان گشت صحن چمن در شکوفه  
چنان دانه در پنبه پنهان نگرود / که گم گشته گوی زمین در شکوفه

(واعظ قزوینی)

شکوفه گلی است که در درختان میوه پیش از درآمدن برگ می‌شکند و پس از بارور شدن تبدیل به میوه می‌شود، مانند شکوفه سیب و شکوفه بادام و اگر پس از درآمدن برگ پدید آید آن را گل گویند، مانند گل به و گل انار یا گلنار. در مرکبات، گل را که بعد از برگ پدید می‌آید بهار می‌نامند، مانند بهار نارنج، با دو بیت متوالی زیر و بیت بعد از نظامی گنجوی (خسرو و شیرین: ۱۰۹ و شرفنامه: ۴۷۲):

وگرنی، بهاری بدین خرمی / چرا رایگان اوقتد بر زمین  
ز باد خزان هشتم اندیشناک / که ریزد بهاری چنین را به خاک  
درخت آنگه برون آرد بهاری / که بشکافت سر هر شاخساری

جامی و سیف فرغانی در دو بیت زیر به پدید آمدن شکوفه قبل از ظاهر شدن برگ اشاره دارند:

چو شاخ میوه که آرد شکوفه پیش از برگ / ندیده برگ جوانی به پیری افتادم  
درختان بی‌برگ را کرد آنک / به سیم و زر خود توانگر شکوفه

درواقع شکوفه که قبل از برگ ظاهر می‌شود مبشر و طلاهدار بهار است، با دو بیت از سیف فرغانی:

به فصل خزان بود صفرایش غالب / کنون باغ را هست درخور شکوفه  
صفا به رنگ زرد و متناسب با خزان است.

به یک هفته چون گل جهانگیر گردد / که سلطان بهار است و لشکر شکوفه

شکوفه بر روی شاخ برهنه و بی‌برگ می‌روید، با نقلی از گلستان سعدی: «اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده» و سه بیت انتخابی از قصیده ۸۱ بیتی سیف فرغانی با ردیف شکوفه:

عروس چمن راست زیور شکوفه / سر شاخ را هست افسر شکوفه

در آن دم که شاخ آستین برفشانند / همی آر دامان و می بر شکوفه

ازین پیش با خاروخس بود ملحق / که در شاخ تر بود مضمهر شکوفه

همچون «برگ گل» که به‌معنای گلبرگ یا درواقع خود گل است، «برگ شکوفه» نیز به گلبرگ شکوفه یا خود شکوفه گفته می‌شود، با دو بیت از صائب تبریزی:

شکوفه یافت وصال ثمر ز بی‌برگی / بریز برگ ز خود تا ثمر توانی یافت

چه غم ز رفتن چشم است پیر کنعان را / شکوفه برگ خود از بهر بار می‌ریزد

و دو شاهد از متون قدیم: «شکوفه گفتار اگر چه برگ لطیف برآرد، چون به صبا صدق اصفا (= با نسیم درست شنیدن و پذیرفتن) پرورده نگرود ثمره کردار از او چشم نتوان داشت.» (مرزبان‌نامه) ۱) و «مرد باید که... به هر آرزو دست در شاخ تازه نزند و به جمال شکوفه و طراوت برگ آن فریفته نشود.» (کلیله و دمنه) ۲) همین برگ شکوفه سپید است که ریختن آن بر زمین، پس از بارور شدن شکوفه و به بار نشستن، مضمون اشعار بسیار قرار گرفته است، با چهار بیت زیر از مولوی (دیوان کبیر: ۱۴۹۷)، حزین لاهیجی، صائب و نظیری نیشابوری:

شکوفه چون همی‌ریزد عقیبش میوه می‌خیزد / بقا در نفی دان که من بدید از نابیدستم  
شکوفه رفت و قلندروش این کنایت گفت / که برگ تا نفضانند بار نتوان بست  
شکوفه با ثمر هرگز نگرود جمع در یک جا / محال است اینکه باهم نعمت و دندان شود پیدا

مسافران چمن نارسیده در کوچند / شکوفه می‌رود و شاخ بار می‌بندد

بار = میوه، با ایهام به بار سفر.

با سه بیت از همان قصیده سیف فرغانی در مورد به بار نشستن شکوفه:

کند میوه را همچو باران نیسان / صدق‌وار در سینه گوهر شکوفه

گر از قامتت بر نخوردیم شاید / نیاید ز سرو و صنوبر شکوفه

بدین شعربوسی طمع دارم از تو / طلب می‌کنم میوه را در شکوفه

گلبرگ‌های سپید شکوفه به درم یا پول نقره و پرچم‌های زرد آن به زر تشبیه شده است. پس از باروری شکوفه، این سیم و زر به دست باد و نسیم نثار این‌وآن می‌شود، با چهار

بیت متوالی زیر از سیف فرغانی و دو بیت بعد از جامی:

یکی عاشق نازنین است بلبل / یکی شاهدهی نازپرور شکوفه

چو آگه شد از بینوایی بلبل / ز دوری خویش، آن سمن‌بر شکوفه

درختان بی‌برگ را کرد آنک / به سیم و زر خود توانگر شکوفه

به‌رغم زمستان مُمسک به هر سو / گل سیم‌تن می‌کند زر شکوفه

در بیت بالا، شکوفه کردن به فی کردن ایهام دارد.

پی نثار قدوم گل، از شکوفه، نسیم / به صحن باغ درم‌های سیم ناب انداخت

بلبل چو مطربان به غزل‌خوانی آمده‌ست / بر وی شکوفه در درم‌افشانی آمده‌ست

آمدورفت شکوفه در بهار و ریخت‌وپاش سیم و زر آن مضمون غزلی از صائب است، با

ابیاتی از آغاز آن:

صبح شکوفه چون کف سیل بهار رفت / خوش موسمی ز کیسه لیل‌ونهار رفت

از کیسه رفتن = از دست دادن بی‌امید باز یافتن.

خون می‌چکد ز غنچه منقار بلبلان / زین نقد تازه کز گره روزگار رفت

گره = گرویی، ودیعه.

آمد به موج لاله و گل بحر نوبهار / مانند کف شکوفه سبک بر کنار رفت

گنجی که از شکوفه برون داده بود خاک / در یک نفس به باد چو زر نثار رفت

نقدی که از شکوفه چمن جمع کرده بود / یکسر به هرزه‌خرجی باد بهار رفت

بی‌سکه خرج کرد زر خویش را تمام / زین بوستان شکوفه عجب نامدار رفت

شکوفه را به مروارید و شاخ پر شکوفه را به گردن‌بند مروارید نیز تشبیه کرده‌اند، با دو بیت زیر از قطران تبریزی و صائب:

شکوفه شاخ‌ها را بست عقد از درّ عمانی / بنفشه مرزها را داد فرش از مشک تاتاری

نهان ساخت چون رشته در عقد گوهر / رگ شاخ‌ها را سراسر شکوفه

شکوفه سفید به سپیده صبح و ستاره تشبیه شده است، با نقلی از مرزبان‌نامه: «روز دیگر که شکوفه انجم به باد صبحگاهی فروریخت...» یعنی وقتی دوباره صبح شد... و با سه

بیت از صائب، امیرشاهی سبزواری و قطران تبریزی:

شکوفه از افق شاخسار پیدا شد / ستاره سحر نوبهار پیدا شد

در آب روان شکوفه انداخته عکس / چون انجم ثابت و سپهر سیار

از شکوفه باغ بینی وز ستاره آسمان / بازنشانی به واجب کاین کدام است آن کدام  
موی سپید را به شکوفه تشبیه کرده‌اند و شکوفه سپید نوشکفته را پیر دانسته‌اند، با

نقلی از مقامات حمیدی: «شکوفه سفیدقا در مهد صبا پیر شده و در عهد جوانی به پیری اسیر» و ابیتی از جامی:

سفید شد چو درخت شکوفه‌دار سرم / وزین درخت همین میوه غم است برم

از معجزات حضرت موسی این بوده که دستش را به گریبانش می‌برد یا به بازوی خود می‌چسباند یا در بغل و پهلویش می‌گذاشت و وقتی بیرون می‌آورد سفید و درخشان

بود و این معجزه قوم نافرمان را به ایمان می‌آورد. دست سپید و نورانی یا ید بیضا را به شکوفه سپید تشبیه کرده‌اند، با سه مصرع از صائب: «شکوفه ید بیضا به خاک ریخته

است» و «از شکوفه هر کف خاکی ید بیضا شده» و «شکوفه ید بیضا که صبح اعجاز است» و دو بیت زیر از جامی و سیف فرغانی:

بهر قیسی ز آتش گل شاخ شکوفه / از جیب برون کرده چو موسی ید بیضاست

ازین پس کند شاخ همچون عصا را / چو دست کلیم پیمبر شکوفه

شکوفه و شکوفه کردن به‌معنای فی و فی کردن آمده است، با دو بیت متوالی زیر از سیف فرغانی و دو بیت بعد از جامی و مولوی (دیوان کبیر: ۲۷۲۱۰) که بیشتر اشکوفه را آورده است:

مرا کام خوش کن به آب دهانت / که خوش نبود ای دوست بی‌بر شکوفه

کبوتر به وقتی که دلجوی گردد / کند در دهان کبوتر شکوفه

ز شیر مادر دهرم ضرر رسید نه نفع / کنون شکوفه‌کنان بهر دفع آن ضررم

بنگر به درخت ای جان در رقص و سراندازی / اشکوفه چرا کردی گر باده نخوردستی

وحشی بافقی و صائب در دو بیت زیر اشک را به شکوفه تشبیه کرده‌اند:

شده‌ست دیده وحشی شکوفه‌دار و هنوز / در انتظار ثمر ز آن نهال نوخیز است

(دیده وحشی در انتظار وصال محبوب جوان اشک‌بار است.)

مژگان من ز اشک دمی بی‌گهر نبود / این شاخ بی شکوفه لخت جگر نبود

لخت جگر = پاره جگر، کنایه از دل خونین. (مُدام خون می‌گریستم.)

صائب غزلی در هفده بیت با ردیف شکوفه دارد که در سه بیت از آن شکوفه را به کافور و نمک تشبیه کرده است:

هر گز به جراحت نکند مرهم کافور / کاری که کند با دل افکار شکوفه

از سیر گلستان نگشاید دل مجروح / باشد نمک سینه افکار شکوفه

هر گز نفع‌دهست نمک در دل آتش / شوری که فکندوست به گلزار شکوفه

۱- سید عبدالله افقهی (به انتخاب و توضیحات)، گزیده‌هایی از صور خیال در نثر فارسی، انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۷۴، صفحه ۲۸.

۲- همان، صفحه ۵۱.



## چرا مدیتیشن؟

مریم سالاری - بخش دوم

**بررسی امواج مغزی در خواب**  
امواج مغزی در طول شب و در یک خواب نرمال بین الگوی مختلف قابل پیش بینی و بین خواب (NREM) و (REM) به طور متناوب حرکت می کند. در طول خواب پنج مرحله وجود دارد که دانشمندان مراحل خواب را براساس ویژگی های مغز و بدن در هنگام خواب دسته بندی می کنند.

چهار مرحله اول خواب به عنوان (N1، N2، N3، N4 جزو (Non-rapid eye movement) NREM محسوب می شود که خود به دو دسته خواب سبک و خواب عمیق دسته بندی می شود. مرحله پنجم خواب به نام (rapid eye move-) REM) می باشد که در اصل مرحله ای است که ما رویا می بینیم. به طور کلی برای تمایز مراحل مختلف خواب، امواج مغزی و دامنه های الکتروانسفالوگرام همراه با ریتم های بیولوژیک مانند حرکت چشم و یا حرکات عضلانی بدن مشخص می شوند. به طور متوسط چرخه خواب یک فرد ممکن است در خواب شبانه از سه تا شش چرخه خواب بگذرد. ممکن است ما در طی یک چرخه خواب به عناوین مختلف مانند صدای خروپف، صدای گریه نوزاد و یا هر صدای جانبی از خواب بیدار شویم. **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

که در زمانی که بدن کاملاً در حال استراحت و حتی چشم ها بسته می باشد و ذهن آرام گرفته است، درست مانند زمان مدیتیشن این امواج در مغز تولید می شود و یا زمانی که به رختخواب می روید و بعد از کتاب خواندن چشم خود را بسته و ذهن را آرام کرده ولی هنوز به خواب نرفته اید، امواج تتا تولید می شود. پنجمین موج مغزی بنام دلتا است که در هنگام خواب تولید می شود.

تذکر این نکته ضروری است که کارکرد و تولید این امواج مغزی به این شکل نیست که یک موج تولید شود و بعد پایان یابد و موج بعدی شروع شود. بلکه هم زمان تمام این امواج در حال تولید هستند. یعنی میلیاردها سلول مغزی با ارسال پالس های (Pulse) الکتریکی به یکدیگر، اطلاعات را دریافت و تجزیه و تحلیل کرده و سبب عمل و عکس العمل ما می شوند. فقط نسبت به نوع فعالیت ما درصد این امواج متغیر هستند. بنابراین امواج گاما و بتا زمانی که در کارهای روزانه، ما احتیاج به تمرکز و تصمیم گیری داریم درصد بالایی دارد، در صورتی که امواج آلفا و تتا در زمانی که ذهن ما آرام گرفته بیشتر تولید می شود و امواج دلتا در زمانی که به خواب میرویم و رویا می بینیم در صد بیشتری از بقیه امواج در مغز ما دارد.

اندازه گیری می شود و این امواج توسط تکنیک الکتروانسفالوگرام (EEG) ثبت می شود و هر یک با فرکانس مختلف تولید می شود. با یک مثال ساده از کار روزانه می توان انواع امواج مغزی را شناخت. در نظر بگیرید وقتی که ما مشغول کار روزانه می شویم، زمانی مانند راه رفتن، خوردن، پختن، رانندگی کردن، صحبت کردن، سخنرانی کردن، یادگیری و یا پردازش اطلاعات و یا خلق یک اثر هنری، مغز ما وارد مرحله تولید امواج گاما و بتا می شود. هرچه احتیاج به تمرکز و پردازش اطلاعات، بیشتر باشد تولید موج بتا افزایش می یابد. امواج آلفا سومین موج مغزی است و زمانی که ما بیدار هستیم اما در مرحله استراحت قرار می گیریم و ذهن احتیاج به پردازش و در اصل تفسیر و تعریف و تصمیم گیری ندارد ثبت می شود. مثلاً زمانی که بین انجام کارهای روزانه به خودمان استراحت می دهیم و با خوردن یک چای و یا نشستن و دیدن از یک منظره زیبا لذت می بریم بیشترین موج آلفا در مغز ما تولید می شود. چهارمین موج، امواج تتا می باشد

همان طور که در ماهنامه قبل اشاره شد برای پی بردن به اهمیت، انجام و دنبال کردن برنامه مدیتیشن به عنوان یک برنامه روزانه و تاثیر آن بر مغز و ذهن بهتر است در ابتدا به چگونگی عملکرد مغز در هنگام بیداری، خواب و استرس پرداخته شود. داشتن دانش در این زمینه به ما کمک خواهد کرد که بهترین راه و زمان مدیتیشن را برای کمک به خودمان پیدا کنیم و آن را به عنوان یک هدف دنبال کنیم. در ماهنامه گذشته، بخش اول به تعریف مغز و ذهن، انواع امواج مغزی و چگونگی عملکرد هر موج در فعالیت های روزانه پرداخته شد. در این بخش به چگونگی عملکرد مغز در هنگام خواب و انواع مراحل خواب پرداخته می شود.

### خلاصه بخش اول

امواج مغزی، سیگنال های بین سلول های عصبی درون مغز ماست که مطابق آنچه انجام و یا احساس می کنیم تغییر می کنند. این پنج موج مغزی عبارتند از: گاما، بتا، آلفا، تتا و دلتا که از سریعترین تا کندترین امواج مغزی مرتب شده اند. سرعت این موج مغزی برحسب هرتز



## مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس های **رایگان** یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس. در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می شود.

**با انجام یوگا شما می توانید:**

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

<http://mindfullyogagroup.com>

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

**(408) 802-8882**





## جهت پیشگیری ویروس کرونا:

رعایت فاصله گذاری اجتماعی، استفاده از ماسک و پرهیز از دست زدن به بینی، چشم، دهان و ضد عفونی نمودن دست ها



## مشارکت

جهت مشارکت سهمی از زمینی به مساحت حدود ۱۰۰۰ متر مربع در شمال تهران به فروش می رسد. ۹۱۱۷-۴۲۸ (۸۳۱)

## جویای کار

تدریس خصوصی درس ریاضی در مقاطع Middle School و Preschool  
(۶۵۰)۴۳۰-۲۵۶۴

به دنبال یک پرستار (۶ ساعت در روز، ۴ تا ۶ روز در هفته)، با تجربه و با داشتن گواهینامه معتبر برای نگهداری مادر و پدر سالمند. لطفاً با شماره ۲۳۲۶-۳۰۳ (۶۵۰) تماس بگیرید.

آماده نگهداری از کودکان شما می باشم.  
(۶۶۹)۴۰۰-۹۴۰۰

# فال سنارگان

دی	مهر	تیر	شروالدین
قدر فرصت ها را بدانید. اگر با بی خیالی آنها را از دست بدهید، دیگر امیدی به موفقیت نمی توانید داشته باشید. مهمان و یا قدم نو رسیده ای در راه دارید که قدمش بسیار برایتان مبارک خواهد بود. سعی کنید مصمم باشید و دو دلی را از خود دور کنید. سعی کنید در محیط خانواده یا در محیط کار به بعضی اختلاف نظرهای کوچک و کم اهمیت دامن نزنید.	حسرت روزهای از دست رفته را خوردن فقط شما را کسل و بی انگیزه می کند، پس به جای غصه خوردن سعی کنید اشتباهات را عبرت بگیرید و دیگر آنها را تکرار نکنید. حد اعتدال را در هر موردی رعایت کنید. نگران نباشید، مشکلات گذرا هستند، فقط نگذارید که اثر سوء آنها روی شما بماند. تلفن خوشحال کننده ای دریافت می کنید.	این روزها سعی کنید خیلی حساس و دمدمی مزاج نباشید. بهانه جویی و بهانه گیری ها را از خود دور کنید. مواظب باشید توقعات بیش از حد شما کار دست تان ندهد. آن دسته از متولدین این ماه که به کار فرهنگی یا هنری اشتغال دارند به موفقیت هایی دست می یابند. اسرار درونی خود را با کسانی که شناخت کافی از آنها ندارید، در میان نگذارید.	خبر خوشی را که در انتظارش بودید، خواهید شنید و موضوعی که مورد دلخواه شما است به انجام می رسد. با توصیه و کوشش یکی از همراهان دلسوز کار مهمی به نفع شما جلو می رود. این ماه مواظب بعضی از سخنان تان باشید تا موجب کدورت نشود. پولی که در طلبش بودید به دست تان می رسد. با دید مثبت به اطرافتان نگاه کنید و شکر گزار باشید.
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
خریدی کرده اید که نهایت سود را خواهید برد. قدر کسانی را که برایتان زحمت می کشند را بدانید و شما هم تا آنجایی که می توانید به آنها کمک کنید. نیاز به استراحت دارید. شاید بیش از انرژی تان از خود کار می کشید که باعث خستگی تان می شود. معامله ای را که در انتظارش بودید به پایان خواهید برد.	بیشتر قدر خود را بدانید و خودتان را دست کم نگیرید. حتی از شما زایل شده است ولی با زبان نرمتری هم می توان مقصر را متوجه خبط و خطایش کرد. بیشتر به درس هایتان توجه کنید و اگر شاغل هستید بیشتر به کارتان توجه کنید. درخواستی از شما می شود. بهتر است اول خوب در مورد آن فکر کنید، جوانب را بسنجید و سپس آن را قبول یا رد کنید.	قولی که داده اید را هر چه زودتر انجام دهید. خواب ناراحت کننده ای دیده اید که ذهن تان را به شدت مشغول کرده است. بهتر است بد به دل تان راه ندهید. در این ماه با برنامه های جدیدی مواجه خواهید شد. افق های تازه ای پیش روی تان گشوده می شود. برای انجام یک معامله خوب و سودآور فرصت مغتنمی به دست می آورید.	شایستگی های شما از چشم هیچکس پنهان نیست، پس چرا زمان را با کارهای بیهوده تلف می کنید و منتظر لقمه آماده هستید؟! سعی کنید به کسانی که فقط به ظاهر شما اهمیت می دهند و بر اساس آن قضاوت می کنند، اعتنا نکنید، چون دوستی با آنها فایده چندانی، از هیچ نظری، برایتان ندارد. این روزها سعی کنید کمی سیاستمدار باشید و مدیرانه و مدبرانه رفتار کنید.
اسفند	آذر	شهریور	خرداد
جاه طلب بودن عاقبت خوبی ندارد و خیلی زود انسان را خسته و دل زده می کند. گاهی بسیار غرق رویاهایتان می شوید، این خوب است اما نه آنگونه که شما را از زندگی اصلی دور کند. یکی می خواهد به قول معروف با گل آلود کردن آب به نفع خود بهره برداری کند، مواظب باشید. خبرهای خوبی به شما خواهد رسید. سعی کنید غذاهای سالم بخورید.	هدف مهمی دارید. اگر واقعا تصمیم گرفته اید تا به این هدف برسید، شجاعانه در راه قدم بگذارید. اگر قصد خرید چیزی را دارید، عجله نکنید و مطمئن شوید که خریدتان منطقی باشد. از یک دوست خبرهای خوشی خواهید شنید. طلبی وصول و یا خواسته ای قبول خواهد شد. سعی کنید پیشنهادات و درخواست های خود را به زبان خوش مطرح کنید.	در تصمیمی مردد هستید. تمام جوانب را در نظر بگیرید. این روزها به خاطر پشیمانی و یا یک نوع شکست نباید خود را سرزنش کنید و توانایی های خود را دست کم بگیرید. سعی کنید اعتماد به نفس خود را حفظ کنید. بدانید که در زندگی برای انتخاب یکی از دو راه پیش رو، راه مستقیم کوتاهترین راه است.	بیماری دارید، در این روزها او را فراموش نکنید. یکی از آشنایان قدیمی به شما تلفن خواهد زد. اگر کار دادگاهی دارید، کمی طول خواهد کشید. از دوستان قدیمی یادی کنید. شاید به زودی به پول و سرمایه نیازمند شوید، پس مواظب مخارج تان باشید. در مورد کسی یا کاری، آنچه را که می پنداشدید اشتباه از آب در می آید. زیاد نگران و ناامید نباشید.



## حکایت رضا

بخش سوم

[miladrk@gmx.com](mailto:miladrk@gmx.com)

**میلاد رضایی کلانتری به دلیل فروش اطلاعات حدود ۲/۵ میلیون کارت اعتباری، که منجر به ۱/۲ میلیارد دلار خسارت به بانک های آمریکایی شد، در حال سپری کردن دوران محکومیت ده ساله اش در ندامتگاهی در ایالت کارولینای شمالی می باشد. بخاطر تنهایی و فرسنگ ها دوری از وطنش، به فکر نوشتن داستان زندگی به زبان انگلیسی افتاد. آنچه می خوانید برگرفته از ترجمه فارسی کتابش است.**

او خدا را اینگونه می بیند: منبع کمال، خوبی، زیبایی، بی نیازی، ثروت، آرامش، فناپذیری و هر چیز دیگری که بشر میل به کسب آن دارد. نه بعنوان یک ابزار جادویی که وقتی نیاز به کمک داریم دکمه ای را فشار دهیم و کمک برسد، و نه وقتی که از کرده خود پشیمانیم و بجواییم با فشار دادن دکمه ای دیگر، خرابکاری خود را درست کنیم.

اگر قطاری به مقصد خدا حرکت کند، همین که به بهشت برسد، همه مسافران با شتاب پیاده خواهند شد. فراموش می کنند که مقصد خدا بود، خالق بهشت. از نظر رضا بعضی از مردم، مخصوصاً مذهبی ها، کار خوب را انجام می دهند تا ثوابی کسب کرده و پس انداز شود برای رفتن به بهشت، و از انجام شر پرهیز می کنند، از ترس آتش جهنم. در واقع به جای درک دین، آن را حفظ می کنند. خوب، خوب است و بد، بد. چه بهشت و جهنمی وجود داشته باشد چه نداشته باشد. شاید پیامبر اسلام (ص) نظری مشابه داشت وقتی که فرمود: «اکثر پرهشیمان از ابلهانند.» (۱)

رضا مادر بزرگی داشت که در ۹۲ سالگی فوت کرد. سواد خواندن و نوشتن نداشت. از آنجائی که قرآن به عربی است، هر متن عربی را در قرآن اشتباه می گرفت و بر آن بوسه می زد. رضا معتقد است خیلی از مسلمانان در این دین دچار سوء تفاهم شده اند. برای مسلمان بودن لازم نیست حتماً به عربی احوالپرسی کنی یا نام خود را تغییر دهی. مجبور نیستی بگویی «سلام علیکم» بلکه به زبان مادری ات بگویی «صلح بر شما». می توانستید مسلمان باشید حتی اگر قبل از حضرت محمد (ص) به دنیا می آمدید. قبل از آنکه مسلمانان افراطی سر از تن رضا جدا کنند، باید نگاهی به قرآن داشته باشند: سوره شوری، آیه شماره ۳۱۳ (۲)

رضا در خانواده ای به دنیا آمد که همه چیز برایش فراهم بود، که با فداکاری ها و کار زیاد مهیا شده بود. او در خانواده ای بزرگ شد که حمایت، محبت و لذتی که کسب کرد را بچه های امروزه هرگز نمی توانند

هفت سالگی، شاگرد اول کلاس شد. پدرش به او دو جایزه پیشنهاد کرد که انتخاب کند: دوچرخه یا آتاری. (آتاری در آن زمان معادل PS۴ در سال ۲۰۱۵ بود) او آتاری می خواست، ولی چون می دانست برادرش عاشق دوچرخه است، دوچرخه را انتخاب کرد تا لذت آن را با برادرش سهیم کند.

رضا زندگی آرام کودکی اش را مدیون برادران و خواهر بزرگترش است که همیشه با فداکاری فشار زندگی را بر دوش کشیدند تا رضا سختی ای را حس نکنند. هرگز فراموش نمی کند وقتی که پنج ساله بود، برادرش حسن، برای او یک تفنگ بادی پلاستیکی خرید. هنوز لذت آن لحظه را به یاد دارد. هرگز فراموش نمی کند وقتی محمد در شهری دور به سختی کار می کرد، برای تولد رضا یک پنجم حقوقش را به او هدیه داد. هرگز فراموش نمی کند وقتی که گروه های بچه های همسایه را چپو کرده بود (دزدیده بود) و همه آنها با خشم به دنبال او می دویدند، حسین چگونه به تنهایی از او دفاع کرد. هرگز فراموش نمی کند وقتی از علی پنج تومان خواسته بود و علی به جای پنج تومانی ۵۰ تومان به او داد. هرگز فراموش نمی کند که پروین همانند یک مادر برایش بود و او بود که رضا را به کلاس زبان فرستاد. همه شان را بی قید و

شرط و عاشقانه دوست دارد. رضا خیلی علاقه داشت که زندگی را درک کند و خود را بهتر بشناسد. میل به ارتباط بی واسطه با خالقش سبب تقویت قدرت اراده اش می شد، چون همیشه دوست داشت یا ترجیح می داد از سرچشمه آب بخورد. این میل و اراده قوی در «از سرچشمه آب خوردن» خود به خود او را از غیر خالقش بی نیاز می ساخت. در هشت ساله بود و کلاس زبان می رفت. در ظهر یک روز گرم تابستانی بعد از کلاس متوجه شد که دوچرخه اش پنجر است. مجبور شد دوچرخه به دست پیاده به خانه برگردد. حدود چهار کیلومتر راه بود تا به خانه برسد. وسط راه نزدیک یک بستنی فروشی شد. قبل از اینکه به خود زحمت آرزو کردن بدهد و بگوید «ای کاش بیست تومان داشتم تا یک بستنی می خریدم». در یک قدمی خودش یک اسکاس تا نشده ۲۰ تومانی پیدا کرد. با خوشحالی برداشت و یک بستنی برای خود خرید که قیمتش در آن زمان دقیقاً ۲۰ تومان بود.

(۱) نهج الفصاحه. شماره ۶۰۶  
(۲) او برای شما همان دینی را تعیین کرد که برای نوح تعیین شده بود و آنچه ما به تو وحی کردیم و آنچه ما برای ابراهیم، موسی و عیسی تعیین کردیم: «از یک دین پیروی کنید، و در آن تفرقه نیندازید.»

## Ali Driving & Traffic School

### کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving  
Saves Lives



Safety is our most  
important concern

Licensed & Bonded

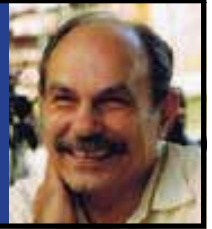
افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ◆ (408) 370-9696



## عشق، هوس، نفرت

بخش چهل و چهار  
عباس پناهی

بریم پیداش کنیم.» منظور مادر از این کار هم دیدن فریدون بود و هم دیدن پرویز و آگاهی از کسب و کار و وضع زندگی اش. گلرخ از خدا می خواست تا باز هم پرویز را ببیند اما نگران بود که کار و کسب پرویز توی ذوق مادرش بزند و با این وصلت مخالفت کند. هرچه که این پا آن پا کرد تا شاید بتواند مادر را منصرف کند، موفق نشد.

وجیبه خانم توی دلش عروسی بود. با شوق تمام و دوان دوان به خانه برگشت تا پیش از بیرون رفتن فریدون، خبر را به او برساند. فریدون آماده رفتن به محل کار بود. گفت: «میدوارم که همه کارها به خوشی انجام شود» و بعد برخاست و راهی محل کارش شد. پرویز که در غیاب فریدون به خانه آمده بود اما بدلیل خجالت از فریدون، خود را آفتابی نکرده بود، از اطاق بیرون آمد و از مادر پرسید: «چه خبر؟» مادر که سراز پا نمی شناخت گفت: «خبرهای خیر. خدایا شکر که نمردم و دامادی پسرم رو می بینم.» همه چیز را برای پرویز تعریف کرد و گفت: «برای پنجشنبه لباسهات رو به خشک شویی بده و خودت رو مرتب کن تا یک شاداماد واقعی رو بهشون نشون بدم که از تعجب دهنشون وا بمونه.»

تربیت کرده ام به پسری که هرگز ندیده و نمیشناسه تلفن بده و قرار ملاقات بگذاره.» و بعد پرسید: «تو چطور مطمئن شدی که این پسر آدم درست و حسابی و قابل اعتمادیه که باهاش قرار ملاقات گذاشتی؟» گلرخ جوابی نداشت، فقط به عنوان پاسخ به یک سؤال گفت: «چون دوست داداش بود. من فکر کردم که داداش بی جهت با کسی دوست نمیشه و اگه اون کسی رو قابل دوستی بدونه پس آدم خوبی باید باشه.» از نظر مادر هم این حرف درست بود و فریدون هرگز عادت نداشت با ارازل و اوباش رفاقت برقرار کند. اما این دلیل نمی توانست کار گلرخ را توجیه کند. گفت: «نمی بینی عمه خانومت چطوری مثل گرگ نشسته تا از هر کدومتون بپونه ای به دست بگیره و پیرهن عثمان کنه و همه جا بگردونه؟» و سپس حکم کرد که: «فعلا از این موضوع به کسی حرفی نزن تا ببینم بابات چه تصمیمی داره. اما حالا که تو به فریدون دسترسی داری با هم بریم پیشش که دلم براش خیلی تنگ شده.» گلرخ گفت: «مادر جون من نتونستم فریدون رو پیدا کنم و مجبور شدم که به این آقا موضوع رو بگم.» مادر جون گفت: «همین آقا با فریدون در ارتباطه، پس محل زندگی و کارش رو هم میدونه باشو باهم

با تعجب گفت: «آیا شما همان خانمی نبودید که پیش تر به اینجای زنگ زدید و سراغ گلرخ را گرفتید؟» وجیبه خانم گفت: «بله خودم هستم اما راستش الان یک کاری دارم که خیر است.» مادر گفت: «انشالله خیر است.» وجیبه خانم گفت: «اگر به من اجازه بدهید، شب جمعه همین هفته برای امر خیر مزاحمتان شوم.» مادر گلرخ انتظار شنیدن این حرف را نداشت. هنوز گلرخ را دختر بچه ای می دانست که مشغول درس است و اصلا چنین فکری در باره اش نباید بشود. اما ادب را رعایت کرد و گفت: «من باید از پدرش اجازه بگیرم، اما شما گلرخ را از کجا می شناسید؟» وجیبه خانم پاسخ داد: «وقتی خدمت رسیدیم همه چیز را خدمتتان عرض خواهم کرد.» مادر گفت: «پس لطفا شماره تلفن تان را بدهید تا فردا پس از گفتگو و مشورت با پدر گلرخ، نتیجه را به شما خبر بدهم.» وجیبه خانم گفت: «ما متاسفانه تلفن در خانه نداریم اما تلفن همسایه را خدمت تان میدهم که وقتی شما به آنجا زنگ زدید، ما را خبر خواهند کرد.»

خداحافظی کردند و تماس قطع شد. مادر که خیال می کرد گلرخ هنوز دختر بچه ای بیش نیست، از این اتفاق دچار شوکه شده بود. گلرخ را صدا زد و با نگاهی ملامت بار به چشمانش نگاه کرد که دل گلرخ ریخت. مادر گفت: «این خانم کیه و تو رو از کجا میشناسه که برات پیغام و پیغام میاره؟ چطور تا به حال من از اینهمه اتفاق ها که افتاده بی خبر مونده ام.» گلرخ که تمام صورتش از سرخی به ارغوانی زده بود بریده بریده گفت: «به جون مادر جون من این خانم رو نمی شناسم و تا بحال ندیدمش.» مادر که می دانست قسم به جون مادر جون رو هرگز بچه ها برای حرف دروغ بکار نبرده اند، با لحنی آرامتر پرسید: «پس چطور بود که دیروز زنگ زد و گفت که مادر دوستت مریضه و در بیمارستانه و نمیتونه برات کتاب بیاره و امروز زنگ زده که بیاد خواستگاری؟» گلرخ که دست پاچه شده بود، هیچ راهی پیدا نکرد که موضوع را راست و ریس کند و مجبور شد هرچه را که می دانست و شده بود به مادر بگوید. مادر کمی از کار گلرخ عصبانی شد و گفت: «من هرگز فکر نمی کردم دختری را که

بامداد که شد، وجیبه خانم پس از دادن صبحانه به فریدون که وانت میوه را برگردانده بود، و نیز پس از جابجا کردن و شستن و تمیز کردن خانه، چادر فلفل نمکی اش را به سر انداخت و دوان دوان به سرخیابان رفت و از تلفن عمومی به خانه پدری فریدون تلفن کرد. تلفن را گلرخ برداشت. وجیبه خانم گفت: «میخواستم با مادر گلرخ خانم صحبت کنم.» گلرخ گفت: «با خود گلرخ یا مادرش؟» وجیبه خانم گفت: «فرق نمی کند. هر کدامشان که باشند می توانم صحبت کنم.» گلرخ گفت: «من گلرخ هستم. اگر امری هست بفرمایید.» وجیبه خانم از شنیدن نام و صدای گلرخ آنچنان شاد شد که بی اختیار شروع کرد با او به زبان آذری سخن گفتن. گلرخ که چیزی متوجه نشده بود گفت: «ببخشید من آذری بلد نیستم. اگر ممکن است به فارسی بفرمایید تا متوجه شوم.» وجیبه خانم گفت: «بخش عزیزم من هیچان زده شدم و متوجه نشدم که دارم به زبان آذری با تو حرف میزنم. من مادر پرویز هستم.» به شنیدن نام پرویز، ضربان قلب گلرخ تند شد و صدایش لرزان گردید. قدری هم نگران شد که چرا مادر پرویز به این خانه تلفن کرده و چه می خواهد بگوید. خواست نام پرویز و شناسایی اش را انکار کند اما فهمید که نباید چنین کند زیرا که حتما او در جریان ملاقاتش با پرویز هست. با کمی تمجیح گفت: «امرتون رو بفرمایید.» وجیبه خانم گفت: «می خواستم از مادر شما اجازه بگیرم که همین شب جمعه به اتفاق پرویز برای امر خیر خدمت برسیم.» از نظر گلرخ این خواستگاری خیلی زود هنگام بود اما با رفتاری که از پرویز دیده بود که حتی حاضر نشد برای یک لحظه سرش را بالا بگیرد و به چشمانش نگاه کند، حتم داشت که جز این راه، راه دیگری برای معاشرت با پرویز وجود ندارد. پرسید: «آیا داداش از این موضوع با خبر هست؟» وجیبه خانم گفت: «بله عزیزم. من رضایت او را گرفته ام و او هم رضایت خود تو و مادر و پدر تو را مهم تر دانسته.» گلرخ گفت: «پس گوشه خدمت شما تا من مادر جون را صدا کنم. من از شما خدا حافظی میکنم.» گوشه را گذاشت و به سراغ مادر رفت. مادر صدای وجیبه خانم را شناخت.



## زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت  
علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

- ♦ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)
- ♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)
- ♦ جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- ♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور  
در کلاس های زوم البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408) 829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!



می‌گرفتم که با بهانه‌های مختلف غیبت می‌کردم و به سر کلاس نمی‌رفتم و همین موضوع هم رفته رفته باعث افت شدید تحصیلم شد. معلمان و مسئولان مدرسه هم نه تنها حمایتی از من نمی‌کردند، حتی گاهی

سننی و مذهبی و تعصبات مردسالارانه که در لایه‌های سیاسی و قانونی آن نیز نفوذ کرده است و زنان به عنوان شهروند در چنین جامعه‌ای در درجه دوم اهمیت قرار دارند و می‌بایست برای ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و شهروندی خود مبارزه کنند، یک زن ترنس چه خشونت‌ها و تبعیض‌هایی را تجربه می‌کند.

مانند زنان ترنس دیگر از نگاه جامعه، من فردی بودم که مردانگی نسبت داده شده به خود را که می‌توانست شامل امتیازات زیادی نیز باشد، به زن بودن و زنانگی تقلیل می‌دادم و خودم را یک زن هویت‌یابی می‌کردم. به علاوه از سوی جامعه زنان همان‌جنسیتی نیز به عنوان یک زن مورد پذیرش قرار نمی‌گرفتم و این امر خود عاملی برای اعمال خشونت‌های

با بچه‌ها هم‌دست می‌شدند و بیشتر آزارم می‌دادند. تمام تجربیات و تلخی‌های دوران مدرسه باعث شدند که قید رفتن به دانشگاه را بزنم و ادامه تحصیل ندهم.»

من خودم به‌شخصه به عنوان یک زن ترنس (فردی که در بدو تولد بر اساس ظاهر اندام جنسی جنسیت مردانه به او نسبت داده شده است، ولی او هویت جنسیتی خود را زنانه تعریف می‌کند و در واقع یک زن است) به دلیل این که خودم را یک زن هویت‌یابی می‌کردم در جامعه‌ای مثل ایران خشونت‌ها و تبعیض‌های بسیاری را تجربه کرده‌ام، حتی بیشتر از زنان «همان‌جنسیتی» (فردی که جنسیت خود را مشابه با جنسیتی که از بدو تولد به او نسبت داده شده است تعریف می‌کند) در جامعه. می‌توانید تصور کنید در جامعه مردسالاری مثل ایران، با فرهنگ

## خشونت و زنان جامعه رنگین‌کمانی

شاپا گلدوست

را تجربه نکرده باشند. حال اگر این زنان رنگین‌کمانی عضوی از یک اقلیت دینی، مذهبی، قومی و یا سیاسی باشند فشار این تبعیض‌ها و خشونت‌ها چندین برابر می‌شود. «خشونت جنسیتی» به هر خشونتی گفته می‌شود که به دلیل جنسیت و یا گرایش جنسی به شخص تحمیل شود. فرد اعمال‌کننده خشونت می‌تواند هر جنس و جنسیت و گرایش جنسی داشته باشد و این خشونت، آسیب‌ها و صدمات فیزیکی، روحی روانی، جنسی و همچنین تهدید به انجام این اعمال و هر عملی را که موجب سلب آزادی فردی باشد شامل می‌شود.

زنان ترنس و زنان رنگین‌کمانی معمولاً از سنین پایین در خانواده و از سوی والدین و اطرافیان مورد خشونت قرار می‌گیرند و در سال‌های بعد در روابط شخصی، محیط مدرسه، محیط کار، اجتماع و... اشکال متفاوتی از خشونت را تجربه می‌کنند. «مهسا» یک زن ترنس است و از تجربه خود در مدرسه می‌گوید: «آنقدر در مدرسه به خاطر رفتار و ظاهر، از طرف همکلاسی‌هایم مورد آزار و اذیت و تمسخر و تعرض قرار

۲۵ نوامبر از سال ۱۹۹۹ «روز جهانی مبارزه با انواع خشونت علیه زنان» نام‌گذاری شده است و تاکید بر مبارزه با انواع خشونت‌هایی دارد که زنان و دختران به واسطه هویت جنسیتی‌شان در جوامع مختلف به دلایل فرهنگی، اجتماعی، مذهبی، سیاسی، قانونی و... تجربه می‌کنند. وقتی صحبت از خشونت علیه زنان و روش‌های مبارزه با آن به میان می‌آید، توجه به این نکته بسیار اهمیت دارد که از همه زنان و انواع خشونت‌هایی که به آنها وارد می‌شود یاد کنیم.

در میان زنان هم افشار آسیب‌پذیر و به حاشیه رانده شده بیشتر از زنان دیگر در معرض خشونت قرار دارند. یکی از این گروه‌های آسیب‌پذیر زنان ترنس و زنان رنگین‌کمانی هستند، زنانی با گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی متفاوت با آنچه که جامعه آن را هنجار و قانون تلقی می‌کند. آنها همه خشونت‌هایی را که زنان در جوامع مختلف با آن روبرو هستند تجربه می‌کنند و علاوه بر آن به خاطر هویت جنسی و جنسیتی خود نیز تبعیض‌ها و خشونت‌هایی را متحمل می‌شوند که شاید زنان دیگر آنها



Mahin Motlagh

BRE# 01320595

## مهین مطلق

### مشاور املاک

با بیش از ۱۸ سال تجربه در امور

خرید و فروش املاک در بی‌اریا، ساکرامنتو و حومه

با همکاری تیم با تجربه، منزل شما را برای فروش با بالاترین

قیمت، با هزینه‌ای کمتر و در کوتاهترین مدت آماده خواهیم کرد!

هدف ما رضایت کامل شماست!

CALL ME FOR

FREE no obligation home evaluation

FREE list of active properties for sale

FREE Real Estate consultation & more

Specializes in helping home buyers, home sellers & investors throughout the Bay Area & surrounding since 2001

(650) 309-2700

mahinrealty@gmail.com

برای مشاوره رایگان در امور خرید، فروش و سرمایه‌گذاری املاک مسکونی و تجاری، دریافت لیست کامل اماکن مسکونی و گرفتن تخفیف ویژه، لطفاً با من تماس بگیرید!



خونریزی بین دو قبیله متوقف شود.» یعقوب می‌گوید خوشبختانه بین نسل جدید چه در طوایف عرب و چه در عشایر بختیاری ساکن خوزستان، این سنت تا حد زیادی منسوخ شده و به ندرت اتفاق می‌افتد.

اخیرا «صادق جعفری چگنی»، رئیس دادگستری شوش گفته است که در حال جمع‌آوری مستندات لازم برای ثبت ملی سنت «خون بس» هستند. این اظهارات پس از هشت سال، زخم کهنه «خون بس» را باز کرده و باعث اعتراض و مقاومت زنان خوزستانی شده است. چگنی در مورد نیتش گفته قصد دارند از این سنت‌ها در توسعه قضایی، عدالت، امنیت پایدار و ارتقای سرمایه اجتماعی بهره ببرند.

هشت سال پیش هم موضوع ثبت ملی «خون بس» در چند استان دیگر ایران جنجال آفرین شد. مسئولان محلی چهار استان لرستان، فارس، چهار محال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد برای ثبت سنت «فصل» و «خون بس» تلاش کردند که با مخالفت مدیران ثبت آثار سازمان میراث فرهنگی مواجه شد و این تلاش مسکوت ماند.

حالا هشتک‌های «من فصلیه نمی‌شوم» و «من خون بس نمی‌شوم» حکایت اعتراض زنان خوزستانی نسبت به ثبت این سنت خشونت بار است.

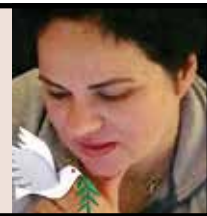
دنباله مطلب در صفحه ۱۵۶

بر مادرش رفته نمی‌بود شاید این درک و آگاهی را نداشت که امروز در این مورد به شاگردانش آموزش بدهد.

«مادرم خودی محسوب نمی‌شد. او یک زن بریده از جهان، یک زن بی‌وطن و یک زن بی‌خانواده بود. در سنت طایفه، بی‌پشتوانه بودن گناه بزرگی است. مادرم نه عضو طایفه پدری‌اش محسوب می‌شد نه در طایفه پدر من او را خودی حساب می‌کردند. با اینکه پدرم او را دوست داشت اما جرات نمی‌کرد محبتش را نشان بدهد یا بر خلاف میل و قاعده رفتار کند. دیگران هم از هیچ زخم زبانی دریغ نمی‌کردند. عمه‌هایم به مادرم به چشم خانواده قاتل برادرشان نگاه می‌کردند و از آزارش دست بر نمی‌داشتند و می‌خواستند انتقام برادر در گذشته را از او بگیرند، به همین دلیل در حش از سخن سرد گرفته تا محرومیت مواد غذایی، توهین و تحقیر و حتی بیگاری دریغ نمی‌کردند. پدرم با اینکه ذاتا مهربان بود اما در عمل هیچ حمایتی از او نکرد. او هم این وصلت را نمی‌خواست و دلش در گرو دخترخاله‌اش بوده. اما در جریان این سنت کسی به میل و اراده مردی که بی‌اذن و رضایت، وادار به همسر گرفتن می‌شود توجهی نمی‌کند. یعنی یک ظلم دو سویه رخ می‌دهد. آنها مجبور به پذیرش این سنت هستند تا

## من فصلیه نیستم!

ماهرخ غلامحسین‌پور



روستای آبا و اجدادی‌ات را ببینی.» امینه به روستای پدری که رسید سجده کرد و خاک روستا را توتیای چشمش کرد. در طول این سال‌ها مادرش مرده بود. خواهرانش به زنی رفته بودند، برادرانش بچه‌های قد و نیم قد داشتند و او که همان حوالی بود هیچکدام آنها را ندیده بود. «خون بس به معاوضه یک زن از خانواده قاتل به طایفه مقتول می‌گویند. گروگانی که در گذشته تا زمان مرگش حکم سوپاپ اطمینان را بازی می‌کرده که خشم خانواده مقتول را به در می‌برده و مانع جنگ می‌شده. یک جور ضربه گیر و کیسه بوکس. اما این رسم الزاما متعلق به خوزستان یا عرب‌ها و لرها نیست و در چندین استان ایران به عنوان یک روش مصالحه استفاده می‌شده. الان گر چه اجرای آن نادر است و نسل جوان نگاه دیگری دارند اما به کلی منسوخ نیست.» اینها اظهارات «یعقوب» است، پسر کتابخوان امینه. یعقوب می‌گوید اگر شاهد ستم‌های بی‌شماری که

«دده امینه» حالا هفتاد و شش سالش شده. وقتی چهارده‌ساله بود برادرش در جریان یک درگیری بر سر حقایبه آب کشاورزی، پسری از طایفه مرعی را با ضربه چماق از پای درآورد. بیم خونریزی که بالا گرفت، بزرگان طایفه مصمم شدند جلوی فاجعه را بگیرند. هیچکس از امینه نپرسید به این وصلت راضی است یا نه؟ او تا شب عروسی همسرش را ندید. برایش مراسمی نگرفتند و کسی برایش یزله و هوسه نخواند و پایکوبی نکرد. او زنی بود که برای صلح و صفا به طایفه درگیر داده شد. نه مهریه داشت نه شیربها و بعدها که هشت فرزند رشیدش قد کشیدند و همسرش درگذشت از ارث همسرش محروم بود. او سی سال متوالی نتوانسته بود خواهران و برادرانش را ببیند تا زمانی که پسر دومش درس خواند و کتابخوان شد و یک دم غروب مائشین پیکانش را آورد جلوی خانه مادرش و گفت: «می‌خواهم بپرمت خواهر و برادرها و

# Do Yoga with Mitra

با بیش از ۴۲ سال تجربه

Certified Yoga Instructor

Inspired by Iyengar Yoga, Yin Yoga  
Follower of Siddha & Sri Aurobindo Yoga  
Asana Yoga combined with Philosophy



As we navigate these new changes that is happening across the globe, my intention is to continue to support you as you continue your practice at home. I look forward to seeing you online.

Mondays 5:00pm - 6:54pm

Asana/Yen Yoga

Wednesdays 10:15am - 12:00pm

Asana Yoga

Wednesdays 5:00pm - 6:45pm

Asana

Last Friday of the month

4:00pm - 6:15pm

Yin Yoga

Sundays 3:00pm - 4:30pm

Self Study

For more Information & Register for the classes on zoom please Call:

(831) 344-8658 (Leave a message)

mitrayoga@yahoo.com

Yoga is a journey to the self

فواید یوگا:

- ✓ کاهش استرس و اضطراب
- ✓ کاهش نشانه‌های افسردگی
- ✓ تعادل و انعطاف پذیری بهتر
- ✓ بهبود وضعیت خواب
- ✓ افزایش ایمنی به علت تحریک سیستم لنفاوی
- ✓ از بین بردن سموم و فلزات سنگین
- ✓ افزایش قدرت و استقامت
- ✓ بهبود جریان خون
- ✓ عملکرد بهتر گوارشی، از جمله کاهش علائم IBS
- ✓ کاهش علائم مربوط به بارداری و افسردگی پس از زایمان
- ✓ دردهای مزمن، مانند کمردرد یا سردرد مکرر
- ✓ بهبود وضعیت بدنی و کاهش علائم اختلال شخصیتی

شاید این را شنیده ای که زنان  
در دل « آری » و « نه » به لب دارند  
ضعف خود را عیان نمی سازند  
رازدار و خموش و مکارند  
آه، من هم زخم، زنی که دلش  
در هوای تو می زند پر و بال  
دوستت دارم ای خیال لطیف  
دوستت دارم ای امید محال  
**فروغ فرخزاد**

باز آی دلبر که دلم بی قرار توست  
وین جان بر لب آمده در انتظار توست  
در دست این خمار غم هیچ چاره نیست  
جز باده ای که در قرح غمگسار توست  
ساقی به دست باش که این مست می پرست  
چون خم ز پا نشست و هنوزش خمار توست  
هر سوی موج فتنه گرفته ست و زین میان  
آسایشی که هست مرا در کنار توست  
سیری مباد سوخته‌ی تشنه کام را  
تا جرعه نوش چشمه‌ی شیرین گوار توست  
بی چاره دل که غارت عشقتش به باد داد  
ای دیده خون ببار که این فتنه کار توست  
هرگز ز دل امید گل آوردنم نرفت  
این شاخ خشک زنده به بوی بهار توست  
ای سابه صبر کن که بر آید به کام دل  
آن آرزو که در دل امیدوار توست  
**هوشنگ ابتهاج**

لحظه دیدار نزدیک است  
باز من دیوانه‌ام، مستم  
باز می لرزد دلم، دستم  
باز گویی در جهان دیگری هستم،  
های نخراشی به غفلت گونه‌ام را تیغ،  
آی نپیشی صفای زلفکم را دست،  
و آبرویم را نریزی دل!  
ای نخورده مست!  
لحظه دیدار نزدیک است

**مهدی اخوان ثالث**



ناله اگر که برکشم، خانه خراب می شوی!  
خانه خراب گشته ام بس که سکوت کرده ام  
**صائب تبریزی**

دیدمت وه چه تماشایی و زیبا شده‌ای!  
ماه من، آفت دل، فتنه‌ی جان‌ها شده‌ای!  
پشت‌ها گشته دو تا، در غمت ای سرو روان  
تا تو در گلشن خوبی گل یکتا شده‌ای  
خوبی و دلبری و حسن، حسابی دارد  
بی حساب از چه سبب این‌همه زیبا شده‌ای؟  
حیف و صد حیف که با این‌همه زیبایی و لطف  
عشق بگذاشته اندر پی سودا شده‌ای  
شب مهتاب و فلک خواب و طبیعت بیدار  
باز آشوبگر خاطر شیدا شده‌ای  
بین امواج مهت رقص کنان می بینم  
لطف را بین، که به شیرینی رویا شده‌ای  
دیگران را اگر از ما خبری نیست چه غم  
نازینا، تو چرا بی خبر از ما شده‌ای؟  
**شهریار**

هم‌رنگ گونه‌های تو مهتابم آرزوست  
چون باده لب تو می نایم آرزوست  
ای پرده پرده چشم توام باغ‌های سبز  
در زیر سایه مژدهات خوابم آرزوست  
دور از نگاه گرم تو، بی تاب گشته‌ام  
بر من نگاه کن، که شب و تابم آرزوست  
تا گردن سپید تو گرداب رازهاست  
سرگشتگی به سینه گردابم آرزوست  
تا وارهم ز وحشت شب‌های انتظار  
چون خنده تو مهر جهان‌تابم آرزوست  
**فریدون مشیری**

دوست دارم که بیوشی رخ همچون قمرت  
تا چو خورشید نبینند به هر بام و درت  
جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش  
گر در آینه بینی برود دل ز برت  
جای خنده‌ست سخن گفتن شیرین پیشت  
کآب شیرین چو بخندی برود از شکر  
راه آه سحر از شوق نمی یارم داد  
تا نباید که بشوراند خواب سحرت

**سعدی**

صدا کن مرا  
صدای تو خوب است  
صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی است  
که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید  
در ابعاد این عصر خاموش  
من از طعم تصنیف درمتم  
ادراک یک کوچه تنهاترم  
بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است  
و تنهایی من شبیخون حجم ترا پیش‌بینی نمی‌کرد  
و خاصیت عشق این است

**سهراب سپهری**

ای عاشقان ای عاشقان پیمانه را گم کرده ام  
درکنج ویران مانده ام، خمخانه را گم کرده ام  
هم در پی بالائیان، هم من اسیر خاکیان  
هم در پی همخانه ام، هم خانه را گم کرده ام  
آهم چو برافلاک شد اشکم روان بر خاک شد  
آخر از این جا نیستم، کاشانه را گم کرده ام  
در قالب این خاکیان عمری است سرگردان شدم  
چون جان اسیر حبس شد، جانانه را گم کرده ام  
از حبس دنیا خسته ام چون مرغی پر بسته ام  
جانم از این تن سیر شد، سامانه را گم کرده ام  
در خواب دیدم بیدلی صد عاقل اندر پی روان  
می خواند با خود این غزل، دیوانه را گم کرده ام  
گر طالب راهی بیا، ور در پی آهی برو  
این گفت و با خودمی سرود، پروانه را گم کرده ام  
**مولوی**

یاد باد آنکه بروی تو نظر بود مرا  
رخ و زلفت عوض شام و سحر بود مرا  
یاد باد آنکه ز نظاره رویت همه شب  
در مه چارده تا روز نظر بود مرا  
یاد باد آنکه ز رخسار تو هر صبحدمی  
افق دیده پر از شعله خور بود مرا  
یاد باد آنکه ز چشم خوش و لعل لب تو  
نقل مجلس همه بادام و شکر بود مرا  
**خواجوی کرمانی**

کیستی که من اینگونه  
به اعتماد  
نام خود را با تو می گویم  
کلید خانه ام را در دستت می گذارم  
نان شادی هایم را با تو قسمت می کنم  
کیستی که من اینگونه به جد  
در دیار رویاهای خویش  
با تو درنگ می‌کنم؟  
کیستی که من جز او  
نمی بینم و نمی یابم  
دریای پشت کدام پنجره ای؟  
که اینگونه شاید هایم را گرفته ای  
زندگی را دوباره جاری نموده ای  
پر شور، زیبا و روان  
دنیای با تو بودن در اوج همیشه هایم  
جان می گیرد  
و هر لحظه تعبیری می گردد از  
فردایی بی پایان  
در تبلور طلوع ماهتاب  
باعبور از تاریکی های سپری شده  
کیستی ای مهربان ترین؟

**احمد شاملو**





# ROYA FOUNDATION

International Alliance to Assist Children

Proudly Presents

## Valda Celebration

For the Benefit of Building Treatment Center for Children's Cancer



Pantea Lotfi  
Host, Writer,  
Researcher and Poet

This virtual event can be watched at  
[RoyaFoundation.org/program](http://RoyaFoundation.org/program)

**Sunday December 20th, 2020 at 11:00 AM PST**

### Speeches by



Masoud Sepand  
Professor, Published  
Author & Poet



Samineh Baghcheban  
Teacher of the deaf,  
Educator & Writer

### Musicians:



Behrouz Lotfi  
Composer, Santoor  
& Flute Player



Pamian  
Singer



Sirvan Manhoobi  
Musician, Performer  
& Instructor



Papiyon Band  
Musician & Band

### Dance Performances by:



Niosha Nafei Jamali  
Founder of NICA &  
Niosha Dance Academy



Natalie Nayun of  
Ballet Afsaneh

Roya Foundation would like to Thank all the sponsors and donors who make this event and our mission possible.

**Give The Gift of Cure to Children**

For More information and Donations please go to [RoyaFoundation.org](http://RoyaFoundation.org)

ROYA FOUNDATION IS A NONPROFIT ORGANIZATION 501C(3) TO PROVIDE HUMANITARIAN, EDUCATIONAL ASSISTANCE, HEALTH CARE, AND MEDICAL AID GLOBALLY.

Donations are Tax Deductible and available at [royafoundation.org](http://royafoundation.org)



## روایت مرگ یک خانواده کرد ایرانی در راه بریتانیا

ژبار گل



رسول ایران نژاد، ۳۵ ساله و فرزند ۱۵ ماهه اش آریتین، شیوا محمدپناهی، ۳۵ ساله، آیتنا، ۹ ساله، و آرمین، ۶ ساله

سواحل شمال فرانسه می‌رسانند. شارلوت دیکنتر، داوطلب شاغل در خیریه «آدرا» در شهر ساحلی دانکرک فرانسه می‌گوید شیوا را در گران-سینت، اردوگاه اصلی مهاجران و پناهجویان ایرانی هنگام پخش مواد غذایی دید و می‌گوید شیوا سرزنده و امیدوار بود. «زن ریز نقشی بود، خیلی مهربان و دوست داشتنی. من چند کلمه به کردی صحبت کردم. کلی خندید به من، ماتش برده بود.»

در اردوگاه پناهجویان در فرانسه وسائل شیوا و رسول را می‌دزدند. شیوا در پیامکی که سه روز پیش از غرق شدن قایق‌شان به دوستش در کاله فرانسه می‌فرستد، می‌نویسد که سفر با قایق خطرناک است اما گفته پولی برای سفر با کامیون ندارند، چون هزینه آن بیشتر است. او در پیامک گفته: «می‌دانم خطرناک است ولی چاره دیگری نداریم». شیوا بروشنی می‌گوید که برای یافتن پناهگاهی برای خانواده‌اش تقلا می‌کند «هزاران درد در سینه دارم و حالا که از ایران رفته‌ام می‌خواهم گذشته‌ام را فراموش کنم.»

یکی از دوستان رسول که خود را با نام «آواره» معرفی می‌کند از ایران تا فرانسه همراه خانواده او سفر کرد. آواره می‌گوید که شب ۲۶ اکتبر قاچاقچی در دانکرک فرانسه گفت که روز بعد وقت گذاشتن از کانال است. صبح زود از ساحلی به نام لون پلاز، که نقطه‌ای پرت در کنار یک انبار نفت است راه افتادند. آن روز هوا بسیار نامساعد بود، سرعت باد به ۳۰ کیلومتر در ساعت می‌رسید با امواجی به ارتفاع یک و نیم متر. آواره از سفر منصرف می‌شود و می‌گوید ارزش خطر کردن نداشت: «ترسیده بودم. نرفتم. به رسول التماس کردم که او هم نرود. ولی او گفت چاره دیگری ندارد.» برادر رسول در ایران گفت، او به قاچاقچی‌ها برای عبور خانواده اش از کانال مانش ۲۰۰ میلیون تومان پرداخته بود. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

۸۲ میلیون نفری ایران کرد هستند، اما به گفته سازمان ملل، کردها دست کم نیمی از زندانیان سیاسی کشور را تشکیل می‌دهند. آمار اعدامیان زندانیان امنیتی و سیاسی در این منطقه بالاست.

یکی از دوستان شیوا گفت که رسول ایران نژاد از آزار حکومت گریخته بود. او می‌گوید شیوا همه اموالشان را فروخت و از دوستان و خانواده پول قرض کرد تا هزینه سفر قاچاق به اروپا را پرداخت کنند، هدف آنها رسیدن به بریتانیا بود. اولین ایستگاه خانواده آیتنا ترکیه بود. کلیبی رسول را در حال خواندن آوازی کردی نشان می‌دهد در حالی که خانواده‌اش منتظرند که قاچاقچیان آنها را به اروپا ببرند.

«قلبم پر درد است، غمی عظیم ... ولی چه کنم که باید کردستانم را رها کنم و بروم.» رسول نوا سر می‌دهد. پسرش آرمین شادمانه می‌خندد. فرزند کوچکش آریتین به سوی او تاتی می‌رود و روی زانویش می‌نشیند. آنها در اتاقی بزرگ به همراه پناهجویان دیگر نشسته‌اند.

زمانی ترکیه مقصد نهایی هزاران پناهجوی ایرانی بود، اما در هفت سال گذشته فضای سیاسی ترکیه این وضع را تغییر داده است. از طرفی دفتر کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل با صدها هزار پناهجوی سوری درگیر است. برخی مهاجران گزارش داده‌اند که نیروهای امنیتی ترکیه پناهجویان ایرانی به خصوص کرد را در پاسگاه‌های پلیس آزار داده‌اند یا به محض ورود، آنها را به ایران بازگردانده‌اند. شماری از ناراضیان ایرانی در استانبول ترور شده‌اند یا ربوده شدند و به ایران بازگردانده شده‌اند. برای همین رسول و شیوا نمی‌خواستند در ترکیه از سازمان ملل تقاضای پناهندگی کنند.

در ماه سپتامبر قاچاقچیان در ازای دریافت ۲۴ هزار یورو آنها را از راه دریا با کشتی از ترکیه به اروپا می‌برند، سپس با کامیون آنها را به کمپ پناهجویان در

بریتانیا بود، چند کیلومتر پس از آغاز سفر واژگون می‌شود. شیوا و فرزندانش بدون جلیقه نجات در کابین کشتی گیر می‌افتند. رسول ایران نژاد، ۳۵ ساله و خانواده‌اش اوایل ماه اوت ایران را ترک می‌کنند. خویشاوندان آنها مستقیماً درباره دلیل ترک ایران اظهار نظری نکردند، ولی دلایل زیادی هست که خواسته باشند جایی دیگر زندگی را از نو آغاز کنند.

سردشت در استان آذربایجان غربی، همچون بسیاری از مناطق کردنشین ایران با مشکلات مضاعفی نسبت به سایر نقاط ایران روبرو است. در نبود صنایع عمده، مناطق مرزی یکی از بالاترین آمار بیکاری ایران را دارد. بسیاری از اهالی سردشت مجبور به کولبری و قاچاق کالا از مرز کردستان عراق به ایران می‌شوند. این کار سود زیادی ندارد، برای هر سفر کمتر از ده دلار گیرشان می‌آید، اما سفری پر خطر است.

در سال‌های گذشته صدها کولبر در تیراندازی نیروهای مرزبانی ایران کشته یا زخمی شده‌اند. بسیاری در کوهستان‌های صعب العبور سقوط کرده‌اند یا زمستان زیر بهمن مدفون شده‌اند. همچنین این منطقه به شدت امنیتی و نظامی هم هست. از انقلاب سال ۱۳۵۷ این مناطق کوهستانی و مرزی محل تردد احزاب مسلح کرد و درگیری بین آنها و نیروهای امنیتی ایران بوده است.

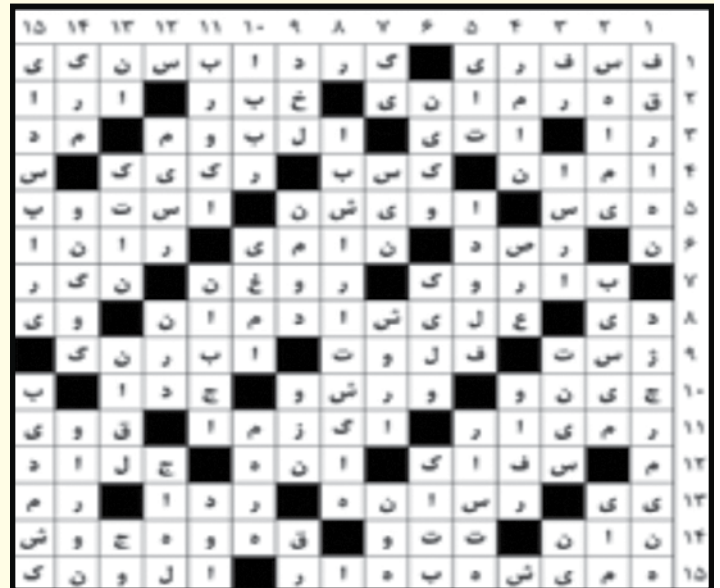
در مناطق کردنشین ایران برخورد با معترضان شدیدتر بوده و احکام دادگاه‌ها علیه سنگین‌تر، حدود ده درصد از جمعیت

چندی پیش ویدیویی از یک دختر کرد ایرانی منتشر شد که ماه گذشته همراه خانواده‌اش در راه بریتانیا در کانال مانش غرق شدند. این ویدیو نشان از عزم خانواده‌ای است که برای آینده‌ای بهتر برای فرزندانشان سفر پر مخاطره ای را شروع کردند.

آیتنا ۹ ساله در این کلیپ همزمان می‌تواند بخندد و گریه کند: «اسم آیتنا ایران نژاد است. اهل سردشتم» این آزمون بازیگری برای یک فیلم محلی به نام «درخت گردو» بود که قرار بود در زادگاهش ساخته شود. پشت صحنه، صدای پدرش رسول ایران نژاد شنیده می‌شود که به آرامی تشویقش می‌کند: «می‌خواهم بازیگر بشوم، بگو.»

این ویدیو پدری را نشان می‌دهد که می‌خواهد دخترش به دنبال تحقق آرزوهایش برود. ولی این آرزو برای دختری از منطقه‌ای که هم با فقر اقتصادی روبروست و هم فشارهای سیاسی کار آسانی نیست.

خانواده آیتنا اهل سردشت هستند، شهری کوچک کردنشین در مرزهای غربی ایران با عراق. حدود یک سال پس از آزمون بازیگری آیتنا، پدرش رسول، مادرش شیوا رسول-پناهی و برادرانش آرمین شش ساله و آریتین پانزده ماهه راهی سفری خطرناک به اروپا می‌شوند. اما آرزوهای خانواده آیتنا برای آینده‌ای بهتر و مکانی امن‌تر روز ۲۷ اکتبر در کانال مانش ناکام می‌ماند. قایق کوچکی که در شرایط نامساعد جوی راهی







دروم سر بر نمی کشید و مزاحمتی برایم ایجاد نمی کرد. با این همه سال‌ها بعد وقتی با رعایت موازین نگارش آکادمیک کتابی در باره زندگی ولی امر بهائی نوشتم تا در مؤسسه معارف عالی بهائی به‌عنوان متن درسی مطالعه شود و دوست دانشمندی در توصیف آن اثر گفت: «این یک نامه عاشقانه است» به کلی از خود ناامید شدم زیرا من نامه عاشقانه ننوشته بودم! متأسفانه هنوز نمی‌دانستم با وجودی که نهایت سعی خود را می‌کنم که منطقی و موجز و مستدل بنویسم چرا نوشته‌هایم شبیه یک نامه عاشقانه می‌شود. حالا اما در سلول زندان بودم، تنهای تنها در جایی که با اتمام بازجویی‌ها و تحمل روزها و ماه‌های دشوار، در انتظار اعدام نشسته بودم. دیگر از مشغله‌هایم خبری نبود، شتابی نبود، نوشتنی و خواندنی نبود. به جای همه این‌ها، سکوت بود و دل‌تنگی. طولانی شدن دوران انفرادی عادت‌های ذهنی‌ام را تغییر داده بود و با پذیرفتن مرگ، ترسم از مردن ریخته بود. ناشناخته‌های هراس‌انگیز و هراس‌های ناشناخته دیگر بر قلبم چنگ نمی‌انداخت. با خود می‌گفتم: «نمی‌شود که بمیریم پیش از آنکه بمیریم!» اینجا جایی بود که کسی شعر و سخن مرا قضاوت نمی‌کرد و دیگر برایم مهم هم نبود که رمانتیک به نظر آیم یا هر چیز دیگر. حالا کم‌کم تسلیم بودم به دست عشق! مهربان بودم با خودم و با دیوارها. انگار با تمام هستی یکی شده بودم انگار دیوارها فرو ریخته بودند و دنیای دیگری در درون خودم کشف کرده بودم که از قضا خیلی هم زیبا بود! بلی این خاصیت استعدادهای طبیعی انسان است که هر چند پس زده شوند و هرگز مورد بهره‌برداری قرار نگیرند، نابود نمی‌شوند. شعر در من نمرده بود و این بار بدون هیچ یک از دغدغه‌های پیشین ذهن و قلبم را اشغال کرد.

حالا در تاریک‌خانه بیداد و عشق، بضاعت خود را به داوری نشسته بودم. داشت چیزی در من می‌بالید و همان‌طور که چشمه به سوی تشنه می‌دود شعر به

## چشمه با تشنه!

مهوش ثابت

هنوز حال آن دخترک دبستانی را فراموش نکرده‌ام که انشای نانوشته‌ای را از روی برگه سفید خواند و معلم به جای تشویق او را زد! هنوز آن دخترک یازده ساله را که در پاگرد پله‌های خانه مادربزرگ نشست و شعری در فراق مادر نوشت از یاد نبرده‌ام و هنوز آن دانش‌آموز عینکی ارمک‌پوش را در خاطر دارم که در حین بالا رفتن از پله‌های دبیرستان برای دانش‌آموزان دیگر انشاء می‌نوشت. نمی‌دانم عشق فراوانم به حافظ و سعدی بود که با شعر و ضرب‌آهنگ آن آشنا بودم یا این یک استعداد طبیعی بود که در فقد هزار استعداد دیگر به من عطا شده بود! دبیر ادبیات مان می‌گفت «نثر تو شعر منثور است» و از آنجا که معنای شعر منثور را نمی‌دانستم دنبال شاعری به نام منصور می‌گشتم که نثر من شبیه شعر او باشد! اما دریغ که ما انسان‌ها استاد کشتن استعدادها می‌شویم. استعدادهای خویش را همیشه با ماست، به قدری به نظرمان بدیهی می‌رسد که آن را به راحتی نادیده می‌گیریم و ارزش‌های آن را نفی می‌کنیم. من البته از این فراتر رفته و سال‌ها در درونم با شعر مبارزه سرسختانه‌ای کرده بودم! شاید بارها یک متن یا نامه اداری را پاره می‌کردم و دوباره می‌نوشتیم که شبیه یک قطعه ادبی نباشد! بعدها وقتی در صدد یافتن علل مقاومت‌م در برابر شعر و ادبیات بر آمدم حداقل سه دسته عوامل برابرم روشن شد.

نمی‌دانم در سال‌های جوانی و دانشجویی یعنی دهه پنجاه خورشیدی چه درکی از رومان‌تیسیم پیدا کرده بودم که نمی‌خواستم به آن وادی درافتم. البته در آن سال‌ها جوانان شیفته رمان‌ها و اشعار و قطعه‌های ادبی رمانتیک بودند، اما دانشگاہیان ارزش‌های رمانتیسیم را بکلی نفی می‌کردند و آن را در برابر رئالیسم قرار می‌دادند و معتقد بودند که نویسنده باید عکس‌العمل‌های درونی و هیجانات و نظرات شخصی را از آتش جدا کند تا بتواند حقیقت را در برابر دیدگان مخاطب خود قرار دهد. همین بود که نمی‌خواستم رمانتیک باشم! گویا در درونم در جدال ساختگی بین رئالیسم و رمانتیسیم، اولی را برگزیده بودم! اما جدال بزرگ‌تر در فکر من جدال بین شعر و ادبیات کلاسیک و نو بود که در حقیقت از عدم درک ساخت و معنای واقعی شعر ناشی می‌شد. تا پیش از آن آموخته بودم که شعر کلام مخیل موزون



را می گیرند. هرچه سن این بچه ها زیادتر می شود، احساس غم و افسردگی جای خود را به خشم و خشونت می دهد. بچه های ۹ تا ۱۲ ساله، خاصه پس از جدایی والدین، واکنش های خشم آلودی از خود نشان می دهند.

از آنها در ابتدای جدایی احساس «فریب خوردگی» می کنند و برخی واکنش خشم آلودی از خود نشان می دهند و سعی می کنند از محیط خانه دور باشند. اما مسئله اساسا هنگامی پدید می آید که جوانان دچار تعارضی برای وفاداری به مادر یا پدر می شوند و تصور می کنند بین آنها یکی را باید انتخاب کنند. با توجه به اینکه نوجوانان راحت تر با مسئله طلاق کنار می آیند، و جدایی زن و شوهرها بیشتر در سنینی اتفاق می افتد که بچه ها جوانتر هستند ما بیشتر توجه خود را به مسائل کودکان خردسال معطوف می داریم.

#### برخورد صحیح با طلاق

با تلفیق پژوهش های اخیر در مورد بچه ها و مسئله طلاق، در نتایجی که شخصا از کارهای کلینیکی به دست آوردم موفق به شناخت چندین مسئله مهم در زمینه مسئله سازش پذیری کودکان، که لازم به تاکید است، گردیدیم. دنباله مطلب در صفحه ۵۷

برای مادرها به نظم درآوردن آنها کار آسانی نیست. پسرها از بازدید و ملاقات با پدر استقبال نمی کنند، کارکرد آنها در مدرسه پایین می آید و بعضی از پسران و دختران با معلمین خود درگیری هایی پیدا می کنند. به دلایل بسیاری که بعدا ذکر خواهد شد. جدایی پدر و مادر مسائل بیشتری برای پسرها در مقایسه با دخترها در این گروه سنی به وجود می آورد.

**جوانان:** جوانان، در مقایسه با خردسالان سازش پذیری بیشتری نسبت به مسئله طلاق نشان می دهند. شاید به این دلیل باشد که در این سن، نوجوانان استقلال بیشتری پیدا می کنند و ارتباط نزدیکی با والدین ندارند، آشکارا به محبت و راهنمایی کمتری خود را نیازمند می بینند. نوجوانان غالبا در چنین موقعیت هایی خود را از پدر و مادر دور نگه می دارند و می کوشند زندگی و برنامه های مستقل و جدیدی را دنبال کنند. بسیاری

## بچه های طلاق

دکتر ادوارد تایبر، روانشناس - ترجمه توراندخت تمدن (بخش سوم)

#### تاثیر طلاق روی بچه ها

سال های پیش از دبستان: واکنش بچه ها در سنین پیش از دبستان (۳ تا ۵ سالگی)، به صورت خشم و افسردگی نمایان می گردد. پسرها معمولا ناآرام تر، خشن تر و شیطان تر می شوند. در بعضی موارد به اندازه سابق، شوقی به بازی با سایر کودکان نشان نمی دهند و اغلب ترجیح می دهند تنها باشند. چنانچه در مهدکودک به سر برند، به جای همکاری به هنگام بازی دسته جمعی، سعی می کنند اخلاص و بی نظمی ایجاد کنند. بعضی از دخترهای کمتر از هفت سال عصبی مزاج می شوند، اما برخی دیگر «رفتار بزرگترها» را در پیش می گیرند. این جور بچه های «کمال طلب» بیش از حد مراقب رفتار و پاکیزگی هستند و ضمنا سایر بچه ها را مثل پدر و مادر یا معلم سرزنش می کنند یا پند و اندرز می دهند. بچه های این سن و سال اغلب غمگین و افسرده به نظر می رسند، زود به گریه می افتند و زیاده طلب می شوند.

**سال های مدرسه:** بچه های ۶ تا ۸ ساله اغلب پس از جدایی پدر و مادر دچار افسردگی شدید می شوند. واکنش پسرها معمولا از دخترها شدیدتر است. پسر بچه ها زود به گریه می افتند، و سراغ پدر

پس از افزایش میزان جدایی در دهه ۱۹۷۰، بسیاری از پژوهشگران کار آزموده به مطالعه این موضوع پرداختند. نتیجه پژوهش های آنها، اطلاعات جامعی در مورد بچه ها و موضوع طلاق در اختیار ما قرار می دهد. یکی از نتایج به دست آمده این است که پدر و مادرها باید بین واکنش های فوری و کوتاه مدت بچه ها پس از جدایی، و بازتاب های بلندمدت آنها تفاوت بگذارند. واکنش کودک در دراز مدت کاملا متفاوت است و بستگی به این دارد که با او در مدت طلاق و پس از جدایی چگونه رفتار شده باشد. برعکس، واکنش بیشتر بچه ها درست پس از جدایی اغلب یکسان و یک شکل است.

بنابر مطالعات انجام شده اکثریت پژوهشگران، بچه ها پس از جدایی دچار ناراحتی و نگرانی های گوناگون می شوند. در سال اول جدایی، احساس خشم، ترس، افسردگی و گناه زیادی در بچه ها ظاهر می گردد که در سال دوم رو به کاهش می گذارد. با وجود این، برای درک بیشتر این حالت ها باید به مطالعه اثرات مختلف طلاق روی پسرها و دخترها در سنین مختلف پرداخت.

**جهت پیشگیری ویروس کرونا: رعایت فاصله گذاری اجتماعی، استفاده از ماسک و پرهیز از دست زدن به بینی، چشم، دهان و ضد عفونی نمودن دست ها**





## بالماسکه مذهبی‌های افراطی

سوگل رازدار

بادکنک‌های هلیومی قرمز به سقف خانه چسبیده، رومیزی‌های قرمز روی میزها افتاده و انواع شکلات‌ها با پوشش قرمز و کیک‌های کوچکی که با خامه و کاغذ قرمز تزیین شده‌اند، روی میزها خودنمایی می‌کنند. تمام ستون‌ها، میزها و نرده‌ها با گل‌های سفید و قرمز و شمع‌های قرمز و طلایی تزیین شده‌اند. کنار پرده‌ها، گیپور قرمز نصب شده و ریسه‌هایی با نور قرمز سر تا سر دور سقف‌ها کشیده شده‌اند. اینجا مراسم جشن «ولنتاین» نیست، یک جشن مذهبی زنانه است که همه مدعوین لباس‌های قرمز پوشیده‌اند و آرایش‌هایی با تم قرمز دارند. برخلاف دیگر مراسم مذهبی شیعیان، این جشن همراه با دست و سوت، رقص و البته «لعتن» فرستادن است.

از روزهای نهم تا هفدهم ربیع‌الاول، برخی از شیعیان مذهبی مراسمی به نام «عمرکشون» که نام جدید و رسمی آن «عیدالزهره» است، برگزار می‌کنند. بنا بر برخی روایت‌های تاریخی، «عمرین خطاب» در روز نهم ربیع‌الاول کشته شده و به همین دلیل، شیعیان از روز نهم تا هفدهم ربیع‌الاول که هم‌زمان با تولد پیامبرشان است، جشن می‌گیرند. بعد از مرگ پیامبر اسلام، «ابوبکر»، «عمر» و «عثمان» به ترتیب جانشین او شدند و «خلفای مسلمین» نامیده می‌شوند. اما شیعیان معتقدند پیامبر اسلام قبل از مرگ و در واقعه «غدیر خم»، علی، امام اول شیعیان را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود و آنها را سزاوار جانشینی پیامبرشان نمی‌دانند. معتقدند این سه خلیفه در حق امام اول‌شان جفا کرده‌اند.

این در حالی است که اهل سنت، این سه خلیفه را در کنار علی، امام اول شیعیان، جزو «خلفای راشدین» می‌دانند و بین آنها اختلافی متصور نیستند. برگزاری جشن عمرکشان از سال‌های دور رواج داشته است اما به دلیل ایجاد تفرقه میان شیعیان و اهل سنت، علمای شیعیان برگزاری آن را به شکل علنی ممنوع کرده‌اند. ولی این جشن کماکان هر سال توسط گروهی از شیعیان مذهبی برگزار

می‌شود، حتی امسال در ایام شیوع کرونا. «سمیرا» یکی از کسانی است که امسال در این مراسم شرکت کرده است: «من با واسطه و از سر کنجکاو به این مراسم رفتم. خانم «ف» که همسر یکی از بازاریان سرشناس تهران است، هر سال این مراسم را برگزار می‌کند. یک آپارتمان ۴۰۰، ۵۰۰ متری توی یکی از برج‌های شیک خیابان «آصف» دارند و کل این آپارتمان را تزیین می‌کنند. من دوست عروس این خانواده هستم. پیش از این تعریف این مراسم را شنیده بودم اما امسال دعوت شدم. البته امسال به خاطر کرونا، فقط ۳۰ میهمان داشتند ولی عروس‌شان می‌گفت هر سال بیشتر از ۱۰۰ میهمان دارند.»

او توضیح می‌دهد: «از در که وارد شدیم، دو خانم ایستاده بودند و سبدهایی را که با پارچه‌های قرمز تزیین شده بودند، جلوی ما گرفتند تا موبایل‌های خود را درون آن قرار دهیم. می‌گفتند به خاطر حفظ حریم خصوصی و این که مبدا دشمنان شیعه سوء استفاده کنند، لطفاً موبایل‌ها را این‌جا بگذارید چون به خواست صاحب‌خانه، فیلم‌برداری و عکس‌برداری از مراسم مجاز نیست.»

سمیرا می‌گوید مراسم آنقدر برایش عجیب و باورنکردنی بوده که تا چند روز برای همسرش درباره همان چند ساعت



حرف می‌زده است: «واقعا برایم عجیب بود. خانم‌ها با آرایش‌ها و شینیون‌های گران‌قیمت آمده بودند. کل می‌کشیدند، شکلات پرتاب می‌کردند و شعرهایی با مضمون لعنت بر یزید می‌خواندند.» او بخشی از شعرهایی را که در این مراسم خوانده شده بود را به یاد دارد: «مثلا به صورت رپ و یکپارچه می‌گفتند می‌روم جنت‌ها با همین لعنت‌ها. بعد دست‌ها را بالا می‌بردند و با حالت رقص، بیت دیگری می‌خواندند.» او می‌گوید موضوع وقتی بیشتر برایش تعجب‌انگیز شده که یاد مراسم ازدواج دوستش که عروس خانواده است، افتاده بود: «مراسم عروسی دوستم حتی دست هم نمی‌زدند و صلوات می‌فرستادند. نه موزیکی بود و نه هیچی. می‌گفتند گناه دارد اما برای این مراسم همه این کارها را انجام می‌دادند.»

سمیه بخشی از حرف‌های خانمی که برای سخنرانی به این مراسم دعوت شده بود را نیز به یاد دارد: «مساله تولی و تبری در دین اسلام به شدت حائز اهمیت است. ما با دوستان خدا و اهل بیت پیامبر دوست و با دشمنان خدا و اهل بیت پیامبر دشمن هستیم. امروز جشن ما و عید ما به خاطر برآورده شدن حاجت و آرزوی قلبی عزیز دل‌مان، خانم زهرا است. می‌دانیم بارها به برگزاری این نوع مجالس سفارش شده است، پس هر چه می‌توانید، شادی کنید تا دل خانم زهرا از شادی‌مان شاد شود.» پذیرایی این مراسم هم برای سمیه جالب بوده است: «روی میزهای گرد شش نفره به خاطر رعایت فاصله، سه صندلی گذاشته بودند. میزها گل‌آرایی شده بودند و روی هر میز یک کیک قرمز با عبارت لعنت بر عمر قرار گرفته بود. شکلات‌های قلبی ولنتاین، قرمز و میوه چیده شده بود و بعد از مراسم هم شام دادند. یک کیت‌رینگ معروف شام آورده بود و روی هر میز یک دیس زرشک‌پلو، یک دیس باقالی‌پلو و ته چین، یک دیس جوجه کباب و کباب برگ به همراه سالاد و نوشابه و دیگر مخلفات را چیدند. موقع خداحافظی هر کس صاحب‌خانه را می‌دید، تشکر می‌کرد و یک «لعنت به عمر» می‌فرستاد و می‌رفت.» او می‌گوید: «با یادآوری این مراسم عجیب، بیشتر غمگین می‌شوم و فکر می‌کنم چه پول‌هایی که صرف کارهای بی‌خود می‌شود.»

### شیعیان مخالف

با این که این مراسم در میان برخی از مذهب‌یون شیعه طرف‌دارانی دارد اما برخی نیز به شدت با آن مخالف هستند. «زهرا» که الهیات خوانده، با برگزاری چنین مراسمی به شدت مخالف است و می‌گوید: «این مراسم واقعا یک چیز من درآوردی است که بر اساس روایت‌هایی که سندیت محکمی ندارند، شکل گرفته‌اند. دنباله مطلب در صفحه ۴۸»

## انجمن سخن شمال کالیفرنیا

کلاس شرح غزل‌های حافظ در ZOOM

توسط مسعود سپند

هر سه شنبه، از ساعت ۹ شب، شرح یک غزل حافظ

کُد ورود به کلاس در ZOOM

۸۲۲۸۷۶۹۵۵۹۰

## انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

## دیگو مارادونا



خاک سپرده شد و در آرژانتین به مدت سه روز عزای عمومی اعلام کردند. مردم در تاریکی شب برای خداحافظی با فوتبالیست محبوبشان به صف ایستاده بودند. حضور مردم برای وداع با فوتبالیست محبوب خود بیش از انتظار بوده است. **دنباله مطلب در صفحه ۴۸** کورتاژ باعث سقط نشوند و قصد بارداری در آینده را نداشته باشید، در آوردن رحم پیشنهاد می‌شود. پس از اینکه سقط به صورت کامل انجام شد، پزشک سطح هورمون HCG را اندازه‌گیری می‌کند تا اطمینان پیدا کند که بافت به صورت کامل از رحم خارج شده است. برای دریافت اطلاعات در مورد هورمون HCG کلیک کنید.

بسیاری از خانم‌ها زمانی که متوجه می‌شوند که حاملگی پوچ داشته‌اند و باید جنین را سقط کنند بسیار ناراحت و افسرده می‌شوند و گمان می‌کنند دیگر راهی برای بارداری موفق ندارند. در حالیکه بسیاری از زنان بعد از تجربه این مشکل بچه دار می‌شوند. در این شرایط مراجعه به یک مشاور روان شناس به شما کمک می‌کند که هرچه زودتر به زندگی طبیعی بازگردید و بحران‌های روحی ناشی از تجربه سقط جنین را پشت سر بگذارید.

دیگو مارادونا بازیکن افسانه‌ای تیم ملی آرژانتین در سن ۶۰ سالگی به دلیل ایست قلبی درگذشت. او یک هفته قبل از مرگ به دلیل لخته شدن خون در مغز، در بیمارستانی در بوئنوس آیرس جراحی شد. بنابر اعلام پزشکان، عمل جراحی مارادونا موفقیت‌آمیز بود از این‌رو او دوره استراحت خود را در منزل سپری می‌کرد.

رسانه‌های محلی به نقل از پزشکی قانونی نتیجه کالبد شکافی مارادونا را «نارسایی حاد قلبی» عنوان کرده‌اند. مارادونا در اوایل ماه نوامبر یک عمل جراحی موفقیت‌آمیز مغز را انجام داده بود و قرار بود به خاطر اعتیاد به الکل تحت درمان قرار بگیرد.

مارادونا در خارج از بوئنوس آیرس و در محلی که پدر و مادرش دفن هستند به دو یا چند بار بارداری پوچ داشته باشد، بارداری‌های بعدی ممکن است برایش خطراتی را ایجاد کند. به همین خاطر قبل از تصمیم‌گیری برای بچه دار شدن حتماً با پزشک خود مشورت کنید تا در زمینه مراقبت‌های قبل از بارداری توصیه‌های لازم را به شما ارائه دهد.

### درمان حاملگی پوچ

معمولاً پزشک پس از اینکه به حاملگی پوچ شک کرد، از شما می‌خواهد که حدود دو هفته دیگر مجدداً برای معاینه اقدام کنید زیرا ممکن است بارداری بر خلاف تصورات شما دیرتر اتفاق افتاده باشد. پس از تشخیص بارداری پوچ، برای درمان نمی‌توان روند بارداری را به حالت طبیعی برگرداند و رشد جنین را ادامه داد. پزشک برای اتمام بارداری دستور سقط جنین را میدهد و برای آن یکی از راه‌های زیر را پیشنهاد و تجویز می‌کند. تجویز دارو و عمل کورتاژ از راه‌هایی هستند که باعث سقط می‌شود، اگر دارو و

## بارداری پوچ

سولماز مولوی

دفع می‌کنند. همچنین اختلال در تخمک یا ساختار اسپرم، اختلالات ژنتیکی، بالا بودن سن مادر و ناکافی بودن میزان هورمون تستوسترون در بدن مادر نیز ممکن است باعث بروز حاملگی پوچ شود. داشتن سابقه بارداری پوچ، انجام دادن آزمایشات آمنیوستنز و بیوپسی کوریون (CVS)، سقط مکرر جنین، عفونت، تغذیه نامناسب، اختلالات غدد درون ریز، مشکلات رحمی، وجود بیماری‌های مزمن در مادر و مصرف سیگار و الکل نیز از دلایل دیگر بروز این مشکل هستند.

### انواع بارداری پوچ

بارداری پوچ دو نوع دارد. نوع اول شامل بارداری پوچ



کامل است که در آن یک تخمک بدون هیچ اطلاعات ژنتیکی به وسیله اسپرم بارور می‌شود و اسپرم درون این تخمک رشد می‌کند، ولی فقط یک بافت برآمده را می‌تواند ایجاد کند، به همین دلیل نمی‌تواند تبدیل به جنین شود و این بافتی که در حال رشد است شبیه به خوشه انگور می‌شود و رحم را پر می‌کند.

نوع دوم، بارداری پوچ جزئی است که در آن یک تخمک توسط دو اسپرم بارور می‌شود. در این نوع از حاملگی هر بافت جنین به احتمال زیاد دچار نواقص ژنتیکی زیادی خواهد بود.

**چگونه باید از حاملگی پوچ جلوگیری کرد؟** بهتر است این نکته را بدانید که شما در ایجاد حاملگی پوچ مقصر نیستید، زیرا این اتفاق یکی از واکنش‌های طبیعی بدن برای مقابله با تولد نوزادی است که با ناهنجاری‌ها و اختلالات مادرزادی روبرو است. انجام دادن آزمایشات ژنتیک قبل از بارداری می‌تواند در پیشگیری از این مشکل مفید باشد زیرا بیشتر حاملگی‌های پوچ در اثر مشکلات کروموزومی پیش می‌آید. همچنین استفاده از ترکیبات پروژسترونی در زمان بارداری برای جلوگیری از بارداری پوچ موثر است که این ترکیبات در صورت تشخیص توسط پزشک تجویز می‌شود.

### بارداری مجدد

برای اینکه رحم بتواند برای بارداری بعدی آمادگی کامل پیدا کند و امکان لانه‌گزینی درست تخمک بارور شده فراهم شود، لازم است دو الی سه ماه بعد از حاملگی پوچ، از بارداری مجدد خودداری کنید. اگر فردی

بارداری پوچ نوعی از بارداری است که در طی آن فرایند رشد جنین اتفاق نمی‌افتد و جفت به صورت یک توده غیر عادی از کیست بیرون می‌آید و اصطلاحاً بارداری پوچ نامیده می‌شود. اما این مشکل ربطی به مراقبت‌های مادر از خود ندارد و معمولاً به علت اختلالات ژنتیکی، اختلال در تخمک،

اسپرم و ... اتفاق می‌افتد. اگر بارداری پوچ را تجربه کردید نیازی به نگرانی نیست زیرا پس از درمان می‌توانید بارداری طبیعی داشته باشید و دوباره حامله شوید.

### علائم بارداری پوچ

بارداری پوچ معمولاً با حالت تهوع، استفراغ، احساس ناراحتی در لگن، خونریزی در واژن، بزرگ شدن رحم بیش از حد معمول، خسته و عصبی شدن، ضریب قلب نامنظم، تعریق بیش از اندازه، درد، احساس ناراحتی در سینه‌ها و نفخ همراه است. ممکن است برخی از خانم‌ها لکه‌هایی به رنگ قهوه‌ای یا قرمز ببینند. البته این لکه‌ها لزوماً قرار نیست خونریزی شدید باشد، همچنین گرفتگی عضلانی در ناحیه شکم و زیر شکم نیز برای بسیاری از زنان اتفاق می‌افتد. با این حال همه این علائم در بارداری طبیعی نیز ممکن است مشاهده شود. در نتیجه بر اساس این‌ها نمی‌توان به تشخیص قطعی در این زمینه دست یافت. به همین خاطر لازم است از ابتدای زمانی که تشخیص حاملگی می‌دهید با پزشک متخصص زنان در ارتباط باشید. در سونوگرافی با مشاهده ساک حاملگی خالی می‌توان به تشخیص قطعی حاملگی پوچ رسید. در بیشتر موارد قبل از هفته ۱۲ بارداری پوچ تشخیص داده می‌شود.

### علت بارداری پوچ چیست؟

به صورت دقیق نمی‌توان علت بارداری پوچ را مشخص کرد زیرا هر کسی بنا به دلایل مختلفی حاملگی پوچ را تجربه می‌کند. اما به صورت کلی پزشکان به این نتیجه رسیده‌اند که گاهی اختلالات کروموزومی اجازه تشکیل جنین را نمی‌دهند و آن را

## گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه‌های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 549 728 773 \* Password: 405 756

(408) 221-8624



## ترامپ و حکایت جفت شدن کفش‌ها!

احمد زیدآبادی



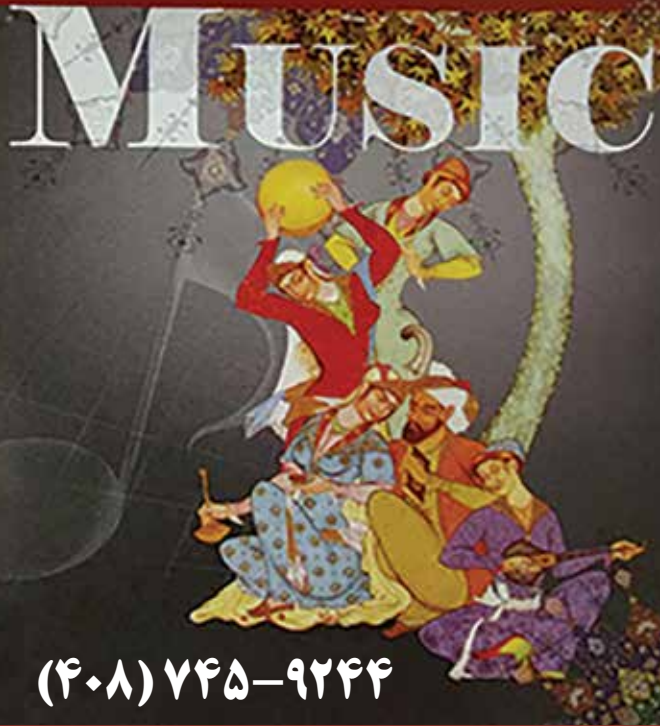
این ترامپ بینوا با چه زبانی باید بگوید و گفته باشد که دنبال تغییر رژیم در ایران نیست تا برخی از طرفداران سرسخت او در بین ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی باور کنند؟ ترامپ اگر نگوییم هزاران بار حداقل صدها بار به صریح‌ترین وجه ممکن گفته است که صرفاً خواهان مذاکره و انعقاد توافق تازه‌ای با جمهوری اسلامی است که به زعم او نقطه ضعف‌های برجام را نداشته باشد. همین چندی پیش، البوت ابرامز نماینده ویژه ترامپ در امور ایران که در شمار "بازها" به حساب می‌آید، طی کنفرانسی مطبوعاتی در اسرائیل اعلام کرد که در مورد لزوم مذاکره با جمهوری اسلامی، هیچ تفاوتی بین ترامپ و بایدن نیست و هر کس که رئیس جمهور آینده آمریکا شود در همین مسیر حرکت خواهد کرد! با این همه، هواداران آتشین مزاج ترامپ در بین برخی ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی همچنان مصرند که او در پی تغییر رژیم و بایدن به دنبال نجات آن است و به همین علت چنان خشمی از شکست ترامپ از خود بروز می‌دهند و بر وقوع قلب گسترده در انتخابات آمریکا

افزایش می‌کنند که برخی کارشناسان صدا و سیما جمهوری اسلامی نیز در این مورد در مقابلشان کم می‌آورند! حکایت این افراد حکایت مریدان فردی است که ادعا می‌کردند کفش‌های مرشدشان پیش پایش جفت می‌شود! یک روز که یکی از همین مریدان با آب و تاب در حال نقل جفت شدن کفش‌های مرشد پیش پایش بود، یک نفر گفت؛ ولی من از خود مرشد این موضوع را پرسیدم و او انکار کرد! مرید در جوابش به غیظ گفت: مرشد غلط کرده و... خورده که انکار کرده است! من خودم به چشم خود دیدم که کفش‌هایش پیش پایش جفت می‌شود!

## تدریس کلاس های تار، ستار، تنبور، پیانو، ریتم خوانی، سلفژ و صدا سازی و تئوری موسیقی

توسط: وحید زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی با بیش از بیست سال تجربه



۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)

## ادامه مطلب بچه فروشی در... از صفحه ۲

فروشنده باشد برای حق معرفی مبلغ ۲۰۰ هزار تومان تا پنج میلیون تومان مطالبه می‌کند. اسم خریدار را به فروشنده می‌دهد و شماره تلفن آنها را رد و بدل می‌کند. نه فروشنده را می‌بیند نه خریدار را. ولی اگر واسطه یک دلال حرفه‌ای باشد عمده مبلغ به او می‌رسد. این قبیل دلال‌ها معمولاً سراخ زنان کم‌سواد و به شدت فقیر و درمانده می‌روند تا بتوانند اوضاع را به خوبی کنترل کنند و البته دلال‌هایی در این سطح در بیمارستان یا ثبت و احوال هم آدم‌های آشنا دارند و با صرف مبلغی اقدام به صدور گواهی‌های تقلبی تولد به نام والدین جدید می‌کنند.

اردیبهشت امسال «مسعودی فرید»، معاون امور اجتماعی بهزیستی کشور از برگزاری جلسات متعدد با پلیس فتا، قوه قضاییه و دادستانی برای برخورد قاطع با خریداران و فروشندگان کودک در شبکه‌های اجتماعی خبر داد. او گفت که اخیراً مواردی در مورد خرید و فروش کودک مطرح می‌شود که به لحاظ قانونی قابل پیگیری است. به گفته وی در این موارد هر دو طرف ماجرا مجرمند و ممکن است با مجازات قاچاق انسان مواجه شوند.

این بار نوید مرا به زنی به نام «رویا چاسبی» معرفی می‌کند که با طرح یک شکایت در کلانتری خانه، به دنبال پیدا کردن نوزادی است که سه سال پیش فروخته و الان پیشمان شده است. رویا دوست ندارد زیاد صحبت کند و کوتاه داستان را تعریف می‌کند: «از سر فقر صیغه مردی شدم که لاابالی و معتاد بود اما این کار را کردم تا جایی برای اقامت داشته باشم، اما وقتی فهمیدم باردار هستم مرا از خانه‌اش بیرون انداخت. بعد از استرس و گشت و گذار فراوان آدرس دکتری را پیدا کردم که کارش سقط جنین غیرقانونی بود اما آقای دکتر از من هشت میلیون تومان پول خواست که طبیعتاً من چنین پولی نداشتم. خواهر یکی از دوستانم که به نظر می‌رسید در این مورد اطلاعات زیادی دارد به من توصیه کرد بچه را نگه دارم تا وقتی به دنیا آمد او را به فرد دیگری واگذار کنم». رویا نوزادش را به قیمت ۲۰ میلیون تومان فروخته اما به سرعت پشیمان شده است. او واسطه‌ها را به پلیس معرفی کرده اما هیچ رد و نشانه‌ای از فرزندش به دست نیامده است.

«دنیا کریمی»، مدیر پیچ «حامی گمشدگان» در اینستاگرام می‌گوید با نگاهی به گزارش پلیس در مورد کودکانی که ماجرای آنها را پیگیری می‌کرده، متوجه شده است که دزدیدن کودکان به قصد معامله، یکی از دلایل مهم گم شدن آنهاست. **دنباله مطلب در صفحه ۴۸**

«نوید» که خبرنگار حوادث یکی از خبرگزاری‌های معتبر تهران است می‌گوید: «به احتمال بسیار زیاد این پیچ اینستاگرامی واقعی نیست و قصدش از انتشار آگهی‌ها، جلب توجه دنبال‌کنندگان بوده، چون در بدترین شرایط یک کودک دوساله را با دو میلیون تومان واگذار نمی‌کنند».

به گفته این خبرنگار سرویس حوادث، دلال‌ها و واسطه‌ها با احساس هرگونه تهدیدی صفحه‌شان را مسدود کرده و بار دیگر با نام و مشخصات تازه ظاهر شده و فعالیت‌شان را از سر می‌گیرند و البته هر جا که پای آنها در میان باشد تقریباً هفتاد درصد سود معامله به جیبشان واریز می‌شود.

آخرین روز اردیبهشت امسال معاون امور اجتماعی بهزیستی خراسان گفت خرید و فروش نوزادان در حاشیه بیمارستان‌ها و توسط دلالان انجام می‌شود.

«غلامحسین حقدادی» در گفت‌وگو با ایسنا از ۲۰۰ کودک خرید و فروش شده‌ای خبر داد که بعد از رسیدگی به پرونده‌هایشان به بهزیستی این استان سپرده شده‌اند.

نوید معتقد است گاهی اصلاً پای یک باند و یک سیستم پیچیده در میان نیست و فقر است که ماجرا را پیش می‌برد: «با افزایش فقر، پدیده فروش کودکان به شدت شایع شده و در برخی موارد مادر کودک به علت ناتوانی در تامین غذا و پوشاک نوزاد در پی مشتری است و گاهی پیشنهادش را زیر پست‌ها و مطالب بی‌ربط اما پریننده یک سلبریتی یا شخصیت معروف و با نوشتن یک شماره تلفن مطرح می‌کند و چند ساعت بعد هم اثری از کامنت و شماره تلفنش نمی‌بینید و البته در موارد بسیاری پای واسطه‌ها و دلال‌ها در میان است که تقریباً هفتاد درصد سود این معامله به جیب آنها واریز می‌شود». او از سماجت یکی از همکارانش برای دستگیری یک باند خرید و فروش کودکان حرف می‌زند: «همکارم خبردار شد که یکی از وابستگانش با یک دلال قرار و مدار گذاشته و حتی بیعانه را هم رد و بدل کرده بودند تا یک کودک را بخرد. به‌سختی توانست خریدار را راضی به همکاری کند. آنها برای فروشنده که یک دلال سابقه‌دار بود تله گذاشتند و در نهایت بعد از دوندگی‌های بسیار باند خلاف‌کار را با کمک پلیس گرفتار کردند».

این روزنامه‌نگار معتقد است عمده معاملات مرتبط با خرید و فروش کودکان در فضای اینستاگرام انجام می‌شود.

## ادامه مطلب بچه فروشی در... از صفحه ۴۷

به خاطر جریان آتنا اصلانی به شدت جریحه دار و حساس شده بوده و در نهایت وابستگان آقای برج ساز وقتی ملیکا را می بینند او را شناسایی می کنند و به افراد رباینده معترض می شوند. دنیا می گوید آنها از زوج رباینده خواسته بودند که کودک را به سرعت به خانواده اش برگرداند: «گفته بودند قرار نبوده کسی را بدزدید چون ما دنبال پذیرفتن سرپرستی یک کودک بی سرپرست بودیم. زوج کودک را نیز از ترس دخترک را در یکی از خیابان های اصفهان رها کرده و فرار می کنند.»

با اینکه مسئولان بهزیستی می گویند خرید و فروش کودک جرم است و قابلیت پیگیری دارد، اما به نظر نمی رسد پلیس فتا دغدغه چندان برای دستگیری باندهای قاچاق کودکان داشته باشد. صفحه های اینستاگرامی با عنوان خرید و فروش نوزاد و کودک که بسیار سریع مورد توجه قرار می گیرد، ممکن است از طرف پلیس فتا پیگیری شود اما کامنت هایی که درباره فروش بچه زیر پست های پر مخاطب گذاشته می شود به یک پدیده رایج تبدیل شده است.

## ادامه مطلب دیگو مارادونا.. از صفحه ۴۶

معروفش به نام «دست خدا» را برابر انگلستان به ثمر رساند و در نهایت برنده جام جهانی شد. مارادونا یکی از بهترین بازیکنان تاریخ فوتبال و ستاره دهه هشتاد میلادی به شمار می رفت و همواره شماری از بازیکنان و مربیان سرشناس، کارشناسان، مجلات تخصصی فوتبال و نیز هواداران این رشته ورزشی، او را برترین بازیکن تمام ادوار فوتبال می دانند، اما او زندگی شخصی آشفته ای با اعتیاد به کوکائین و الکل داشت. مارادونا اولین بازیکن در تاریخ فوتبال بود که دو مرتبه رکورد نرخ نقل و انتقالات را در جهان شکست. او اولین بار با بهای ۵ میلیون یورو به بارسلونا در لالیگا و بار دوم با بهای ۶.۹۵ میلیون یورو به ناپولی در سری آ پیوست. اسوالدو آردیلس یکی از بازیکنان آرژانتین در جام جهانی ۱۹۸۲ می گوید که مارادونا «یک خدا» در آرژانتین، شهر ناپل و تمام دنیا بود. در تمامی بازی های جام باشگاه های اروپا نیز یک دقیقه سکوت به احترام این فوق ستاره آرژانتینی انجام شد.

او که تا به حال به پیدا شدن کودکان گمشده زیادی کمک کرده است به سرنوشت دختری به نام «ملیکا» اشاره می کند: «من سرگذشت ملیکا را دنبال می کردم و برای پیدا شدنش چند شب پیاپی نخوابیدم. ملیکا را اوایل مرداد ۱۳۹۶ در مقابل خانه پدرش در محله سیس آباد مشهد دزدیدند و مدتی بعد او را حوالی پارکی در اصفهان پیدا کردند. بعدها مادر ملیکا برایم تعریف کرد که مرد محترم برج سازی از اهالی کویت از بستگانش درخواست کرده بود که یک کودک بی بضاعت را به او معرفی کنند تا سرپرستی اش را برعهده بگیرد. آشنایان مرد برج ساز هم این وظیفه را به زوجی در مشهد واگذار می کنند اما زوج مذکور وقتی ملیکا در یکی از کوچه های مشهد توپ بازی می کرده از فرصت استفاده کرده و دخترک را می دزدند.»

دنیا کریمی همان روزها از طریق خانواده ملیکا از ماجرا خبردار شده و تصویر دخترک را در پیج حامی گمشدگان منتشر می کند. تصویر ملیکای یک سال و نیمه به سرعت مورد توجه رسانه ها قرار می گیرد چون آن روزها افکار عمومی

چنین مراسم باشکوهی برای آخرین بار حدود ۱۰ سال پیش پس از فوت نسترو کیرشنر، رئیس جمهور آرژانتین برگزار شده بود. تابوت دیگو با پرچم آرژانتین و لباس شماره ۱۰ او پوشانده شده بود. یک مراسم خصوصی پیش از باز شدن درها برای خانواده و هم تیمی های سابق مارادونا برگزار شد. رهبر کاتولیک های جهان که خود آرژانتینی است و مارادونا را می شناسد برای فوتبالیست محبوب خود دعا کرد. پاپ چند بار هم با مارادونا دیدار داشت و او را به واتیکان دعوت کرده بود. مارادونا در دیدارش از واتیکان تریکوی شماره ۱۰ خود را هدیه کرده بود. این تریکو هنوز هم در موزه واتیکان نگهداری می شود. واتیکان مارادونا را «شاعر فوتبال» توصیف کرده است. مارادونا دارای پنج فرزند است و در سال ۲۰۰۴ از همسرش پس از ۲۰ سال ازدواج جدا شده بود. مارادونا در دوران حرفه ای برای تیم های بارسلونا اسپانیا و ناپولی ایتالیا بازی کرد و کاپیتان تیم ملی آرژانتین در جام جهانی ۱۹۸۶ بود که در نیمه نهایی گل

## ادامه مطلب بالماسکه مذهبی های... از صفحه ۴۵

می کند. هر سال ۳۰۰ میهمان دارد اما امسال به خاطر کرونا، حدود ۱۰۰ میهمان داشت. نمی دانم خودش دعوت نکرده بود یا نیامده بودند.»

می گوید در مراسم مردانه عیدالزها، فقط لعنت نمی فرستند، برخی مداحان شعرهایی می خوانند که فحش های رکیک دارند و مدعوین هم با آنها تکرار می کنند: «مثلا شعرهای پسر «حدادیان» معروف هستند.» می خندد و می گوید: «امسال حاجی یک خر آورده بود کنار مداحان. وقتی مداح می خواند، خر وسطش عرعر می کرد. واقعا بامزه بود.»

می پرسد: «عکسی هم از این مراسم داری؟» می گوید: «نه. حتما می دانید این مراسم امنیتی است. ما هم با اسم رمز وارد می شویم. موبایل هایمان را هم تحویل می دهیم. اما دم در چند مراسم دیگر که کوچک تر بودند، عکس گرفته ام. توی اینستاگرام هم بگردید، عکس زیاد است. عکس های این مراسم با هشتک های «عیدالزها» یا «فرحه الزهرا» و یا «غدیر دوم» منتشر می شوند.» به گفته امیر، در مراسمی که امسال در باغ لواسان برگزار شده، حداقل بیش از یک میلیون تومان برای هر نفر خرج شده است: «پذیرایی واقعا مفصل بود. از در که می رفتیم داخل، با دل و جگر کباب شده، پذیرایی شروع می شد. میز شام را هم که نگویم، از میگو و بره تا انواع کباب و ماهی پخته شده بود. حاجی دو تا آرایش گر هم آورده بود برای اصلاح سر میهمانان. در طول مراسم هر که می خواست، می رفت و سر و صورت را صفا می داد. از گل آرای و سفره آرای هم چیزی کم نگذاشته بود. واقعا خوش گذشت. خیلی از بچه ها در طول مراسم ماسک های صورت های زنانه زده بودند و خیلی سر به سر همه می گذاشتند.»

## انگار ولنتاین است

این مراسم اما فقط مختص بالای شهر و قشر مرفه جامعه نیست. «فهیمه» از اهالی «نازی آباد» است. می گوید هر سال در همسایگی آنها این جشن برگزار می شود: «راستش یکی دو باری شرکت کردم. همسایه ها دور هم جمع می شوند، رژ لب قرمز می زنند و لباس قرمز می پوشند. لعنت می فرستند و می رقصند. گاهی هم یکی از همسایه ها دایره زنگی خود را می آورد و می زند و تصنیف های قدیمی این مراسم را می خوانند. مادرم هم یک بار شکلات نذر کرده بود. یادم می آید که اصرار داشت شکلات ها حتما کاغذ قرمز داشته باشند.» می خندد و می گوید: «فکر می کنند همه چیز باید قرمز باشد، انگار ولنتاین است.»

ما اگر درست امام علی را بشناسیم، می دانیم که او حتی به این که به دشمنش دشنام داده شود، راضی نبود. او بیست و سه سال سکوت کرد و هیچ نگفت. نمی توانست برای خلافت بجنگد یا دشنام بدهد؟ حالا واقعا ما اگر به عمر و عثمان و ابوبکر فحش بدهیم، او را خوشحال می کنیم؟

او می گوید این مراسم هم زمان با رسمی شدن مذهب شیعه در ایران رونق گرفت و بر اساس روایتی، منسوب به «محمد باقر مجلسی»، به نام «رفع القلم» اجرا شد: «علامه مجلسی نقل کرده در روز قتل عمر بن الخطاب، در آسمان و زمین جشن است و ملائکه نیز به خاطر این جشن بزرگ کار خود را تعطیل می کنند و در این ایام گناه کسی نوشته نمی شود.»

او لبخند تلخی می زند و می گوید: «شاید به همین دلیل است که مذهبی ها بسیاری از کارهایی را که در روزهای دیگر مجاز نمی دانند، در این روز مجاز می دانند، مثلا رقصیدن یا آواز خواندن و...»

موضوع دیگری که زهره به آن اشاره می کند، مساله تفرقه است: «اسلام از همه ادیان با احترام یاد می کند. چرا باید به افرادی که در بین اهل سنت، مقدس و محترم هستند، بی احترامی کرد. آیا این باعث تفرقه نمی شود؟» بعد از چند ثانیه سکوت می گوید: «اصلا آقای «حسینعلی منتظری» پیشنهاد نام گذاری هفته وحدت را به خاطر برگزاری همین جشن های شیعه که نماد تفرقه است، مطرح کرد.»

از دوازدهم تا هفدهم ربیع الاول که بنا بر روایات مختلف، تولد پیامبر اسلام است، در جمهوری اسلامی «هفته وحدت» نام گذاری شده که پیشنهاد آن را حسینعلی منتظری، قائم مقام معزول «روح الله خمینی» مطرح کرده بود.

زهره می گوید: «با همه این که بسیاری از علمای شیعه این مراسم را قبول ندارند اما برخی از مذهبیون طرف دار این مراسم هستند و متأسفانه این مراسم که نماد تفرقه است، هر سال برگزار می شود.»

## نسخه مردانه

این مراسم تنها مختص زنان نیست. «امیر» یک پسر مذهبی دو آتشفه است. او عکس هایی را که با لباس قرمز و تزیینات این مراسم گرفته، در اینستاگرامش گذاشته است: «بهترین جشن های عیدالزها را حاجی «شین» می گیرد، توی باغ لواسانش.»

او هم نام یکی از بازاری های معروف تهران را می آورد: «امسال هم نهم ربیع دعوت کرد. بیشتر هم جوانان را دعوت



## ادامه مطلب خشونت و زنان... از صفحه ۳۸

کوتاه کردن موهایم مورد تنبیه بدنی هم قرار می‌گیرم و اجازه ندارم این کار را انجام دهم. با وجودی که همه سعی‌ام را می‌کنم تا خانواده‌ام را نسبت به جامعه رنگین‌کمانی و مسائل و مشکلات‌شان آگاه کنم، اما فایده‌ای ندارد و آنها به سختی مقاومت می‌کنند.»

متأسفانه در سال جاری شاهد چندین قتل به اصلاح ناموسی زنان و دختران از سوی پدر، همسر، پارت‌نر و اعضای خانواده در ایران بودیم، اما آمار دقیقی از قتل‌های خانوادگی، تجاوزها و تعرض به ترس‌ها و زنان رنگین‌کمانی در ایران وجود ندارد. اخباری که هر روزه از نقاط مختلف دنیا به دست می‌رسد نشان‌دهنده این است که ترس‌ها در جوامع مختلف از خشونت در امان نیستند و به خاطر هویت جنسیتی‌شان این خشونت‌ها را به اشکال مختلف تجربه می‌کنند. آمارها نشان می‌دهند که در سال ۲۰۲۰ دست کم ۳۵۰ فرد ترس در دنیا به قتل رسیده‌اند که اکثر آنها زنان ترس بودند. این آمار تکان‌دهنده و ناراحت‌کننده نشان‌دهنده این است که با وجود همه تلاش‌هایی که در سراسر دنیا برای حمایت از ترس‌ها و اعضای جامعه رنگین‌کمانی و همین‌طور زنان صورت می‌گیرد، اما هنوز هم برای رسیدن به حقوق برابر و از بین بردن ظلم، تبعیض و خشونت سیستماتیک راه درازی در پیش داریم و این امر تنها با تلاش همه فعالین این حوزه‌ها و به رسمیت شناختن همه زنان و تلاش برای رسیدن به حقوق برابر محقق می‌شود.

نه تو می‌مانی و نه اندوه،  
و نه هیچ یک از مردم این آبادی!  
به حباب نگران لب یک رود قسم،  
و به کوتاهی آن لحظه‌ی شادی که گذشت،  
غصه هم می‌گذرد!  
آنچنانی که فقط خاطره‌ای خواهد ماند،  
لحظه‌ها عریانند. به تن لحظه خود،  
جامه اندوه میپوشان هرگز  
«سهراب سپهری»

همچون فرانسه و بلژیک بازگرداند. داستان خانواده آیتا، داستان هزاران خانواده ایرانی است که برای آینده‌ای بهتر و امن‌تر برای فرزندان‌شان و به خصوص دختران‌شان وطن‌شان را ترک می‌کنند و خطر سفر را به جان می‌خرند. با توجه به وضعیت اقتصادی ایران و فشارهای سیاسی به نظر نمی‌آید موج پناهندگان ایرانی به این زودی‌ها متوقف شود. احتمال اینکه پناهجویان دیگری هم به سرنوشته خانواده آیتا گرفتار شوند زیاد است.

## ادامه مطلب روایت مرگ... از صفحه ۴۲

ابراهیم محمدپور، بازیگر و مستندساز ۴۷ ساله اهل سردشت همراه برادرش محمد ۲۷ ساله و پسر ۱۷ ساله‌اش در همان قایق بود. او می‌گوید قایق کوچک بود و برای حمل هشت نفر ساخته شده بود، اما قاچاقچیان ۲۳ نفر را در آن «چپانده» بودند. ابراهیم می‌گوید: «چشم هایمان کور شده بود، چون در این سفر خیلی زجر کشیده بودیم. اولش فکر کردم نمی‌خواهم سوار این قایق بشوم، ولی بعد گفتم سوار می‌شوم تا دستکم از این مصیبت نجات پیدا کنم و به مقصد برسیم.»

یاسین، پسر ۱۶ ساله اهل سردشت هم در این قایق بود. تنها او و دو نفر دیگر جلیقه نجات داشتند. او می‌گوید هیچ یک از اعضا خانواده آیتا جلیقه نجات نداشتند. بیست و دو مسافر قایق اهل سردشت بودند و هدایت کشتی هم به دست پناهجویی از شمال ایران بود. مهاجران ایرانی که پیشتر از این راه به بریتانیا رسیده‌اند می‌گویند قاچاقچیان معمولاً از مسافری که از همه پول کمتری دارد می‌خواهند قایق را هدایت کند یا پناهجویی را به زور وادار می‌کنند که قایق را براند. آیتا، مادرش و برادرانش به کابین شیشه‌ای قایق می‌روند که به نظر گرم‌تر و امن‌تر می‌رسید. اما این کابین برای آنها تله مرگ می‌شود.

به گفته ابراهیم، پس از حدود هشت نه کیلومتر، قایق پر از آب شد. او می‌گوید: «سعی کردیم آب را بیرون بریزیم ولی نشد. می‌خواستیم به کاله برگردیم ولی نتوانستیم.» برادرش محمد می‌گوید که مسافران وحشت کردند و از یک سو به سوی دیگر قایق می‌رفتند تا آنکه قایق واژگون شد. شیوا و فرزندان‌ش در کابین گیر می‌افتند. ابراهیم می‌گوید که رسول زیر آب رفت و کوشید نجات‌شان دهد، بعد بیرون آمد و فریاد می‌زد کمک کنید.

پیشرو، جوانی ۲۷ ساله دانشجوی رشته اقتصاد و اهل سردشت است. او هم در آن قایق بود. او می‌گوید تلاش آنها برای شکستن شیشه کابین با تیغ موکت‌بری به جایی نرسید. او می‌گوید: «آرتین خردسال را توی کابین دیدم که روی آب شناور شده بود.» رسول برادر شیوا که در آلمان پناهنده است پس از غرق شدن قایق به دانکرک رفت. او گفت که شنیده رسول، دامادش توانسته بود آرتین را بیرون بکشد، و بعد برگشته بود تا بقیه را بیرون بیاورد. اما موج آرتین را با خود می‌برد.

ابراهیم محمدپور آیتا را می‌بیند که روی آب شناور بوده. او با گریه آن لحظات دردناک را تعریف می‌کند: «بچه را از آب گرفتم، خیال کردم شاید زنده باشد. با یک دست قایق را گرفته بودم و با دست دیگر او را. تکانش می‌دادم تا ببینم زنده است یا نه، ولی هیچ واکنشی نشان نمی‌داد.» گریه‌کنان ادامه می‌دهد: «نمی‌توانم خودم را ببخشم.»

به گفته محمد برادر ابراهیم، رسول ناله‌کنان از قایق بیرون آمد و نام اعضای خانواده‌اش را فریاد می‌زد «آیتا، آرمین، آرتین، شیوا» و بعد دستش را از قایق واژگون شده رها کرد و عمداً خود را به امواج سپرد. به گفته مقام‌های فرانسه، ساعت ۹:۳۰ دقیقه صبح به وقت محلی، یک قایق بادبانی که از محل عبور می‌کرده، علامت هشدار مخابره می‌کند و به کمک مسافران قایق غرق شده می‌رود. اولین کشتی نجات به گفته آنها هفده دقیقه بعد می‌رسد.

پانزده نفر نجات داده می‌شوند و چهار جنازه از آب بیرون کشیده می‌شود. برادر و خواهر شیوا جنازه را شناسایی می‌کنند، آنها خانواده آیتا بودند. اما اثری از آرتین پانزده ماهه نیست. مقامات محلی می‌گویند او در دریا ناپدید شده است.

بنا به تحقیقات وزارت کشور بریتانیا، در سال ۲۰۱۸ میلادی ۲۹۷ نفر با قایق‌های کوچک خود را به بریتانیا رسانده‌اند. در سال ۲۰۱۹ این رقم به ۱۸۴۰ نفر رسید، و در نه ماهه سال جاری میلادی هم هشت هزار نفر از این راه وارد بریتانیا شدند که اکثراً ایرانی هستند.

فساد مالی، گرانی و بیکاری اعتراضات گسترده‌ای را در چند سال گذشته در ایران به دنبال داشته، این اعتراضات به شدت سرکوب شده‌اند و باعث مهاجرت هزاران نفر از ایران گردیده، هر چه بر فشارهای اقتصادی و سرکوب فعالان سیاسی و مخالفان افزوده می‌شود تعداد ایرانیانی که به کشورهای غربی پناهنده می‌شوند بیشتر می‌شود.

آمار وزارت کشور بریتانیا نشان می‌دهد در سال ۲۰۱۹ بیش از ۵ هزار ۵۰۰ نفر ایرانی در بریتانیا تقاضای پناهندگی کرده‌اند. این افراد در مصاحبه با ماموران مهاجرت باید ثابت کنند اگر به ایران برگردند به دلایل سیاسی، مذهبی، نژادی، ملیتی و جنسیتی در ایران تحت تعقیب خواهند بود. تعداد زیادی از پناهجویان ایرانی گرویدن به مسیحیت را دلیل فرار از ایران می‌خوانند. از سال ۲۰۱۹ دست‌کم ده نفر در تلاش برای رسیدن به بریتانیا در کانال مانس جانسان

قاصدک هان، چه خبر آوردی؟  
از کجا وز که خبر آوردی؟  
خوش خبر باشی، اما، اما  
گرد بام و در من بی ثمر می‌گردی  
انتظار خبری نیست مرا  
نه ز یاری نه ز دیار و دیاری باری  
برو آنجا که بود چشمی و گوش‌ی با کس  
برو آنجا که تو را منتظرند  
«اخوان ثالث»

را از دست داده‌اند. خیریه‌های حمایت از پناهجویان به سیاستمداران فرانسوی توصیه کرده‌اند که پناهجویان پیش از ورود به بریتانیا اجازه داشته باشند درخواست پناهندگی بدهند.

سه روز پس از غرق شدن قایق، ابراهیم محمدپور، پسر و برادرش توانستند با پرداخت نفری ۲۵۰۰ پوند به قاچاقچیان خود را به بریتانیا برسانند. وزارت کشور بریتانیا قصد دارد کسانی که با قایق به این کشور می‌آیند را به کشورهای مبدأ

## ادامه مطلب بایدن و تیم... از صفحه ۱۵

منویات خود عمل کنند، واقعیت‌های جدید خود را بر آنها تحمیل می‌کند و چه بسا چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای هم در مواضع آنها نسبت به قبل ایجاد کند، به ویژه در دولت جدید آمریکا که با میراث ترامپ مواجه است. از این رو، در بحث ایران صرفاً اکتفا به مشارکت این افراد در برجام و حمایت آنها از رویکرد دیپلماتیک، واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسد. شرایط و واقعیات کنونی بسیار متفاوت از دوران اوباما است و الزامات خاص خود را دارد. به هر حال، پر واضح است که اولویت نخست بایدن در سیاست خارجی اصلاح روابط با اروپاست، اروپایی که این روزها دور تندی علیه ایران برداشته و بیش از دوران ترامپ انتقاد می‌کند. حالا باید منتظر ماند و دید چه می‌شود!

## ادامه مطلب چشمه با تشنه... از صفحه ۱۴

در فکر می‌دود، مانند چشمه می‌جهد و پس از آن ذهن به حرکت می‌آید و عواطف و خیال را به کار می‌گیرد و چیزی خلق می‌شود. و از پس گفته شدن، دیگر به شاعر تعلق ندارد بلکه از آن پس، شعر از آن خواننده است و خواننده در درک و مَنابِخشی به آن نقشی اساسی دارد. بله این که با احساس از ناخودآگاهم در عمق دلم با جان و روحم جان یافته بود شعر بود. مقاومت را رها کردم و به ذهنم اجازه دادم که به تداوم خیال، به تداوم رؤیاهای دست‌نیافتنی، به تداوم تصورات غیرمعقول غیرمعمول تن در دهم! و البته وقایع روزمره را هم آن‌سان که می‌بیند و می‌فهمد بیان کند و در پس خشونت تاریک محیط زندان آنچه را می‌خواهد و می‌تواند ببیند و بگوید. حالا دیگر برایم ابدا تفاوتی نداشت که سبک شعر و اثرم چه باشد. می‌دانستم در تضادی آشکار با محیط خشک و خشن و پر از خصومت زندان این نوعی فرار از واقعیت شمرده می‌شود، اما مگر این شعر، حقیقت وجود مرا و واقعیت محیط مرا باز گو نمی‌کرد؟ پس چه مانعی می‌توانست داشته باشد که «واقعیت»‌های تلخ و گزنده پیرامونم را به دست «حقیقت» شیرین درونم بسپارم؟

نویسنده و خواننده حرفه‌ای می‌شود. پس از انقلاب پاورقی‌ها از نشریات به کتاب‌های عامه پسند منتقل شدند. بامداد خمار فتانه حاج سید جواد، یکی از پرخواننده‌ترین این نوع داستان‌هاست. بر خلاف دوران گذشته اما حالا این نویسندگان زن هستند که رکورد را از دست مردان درآورده‌اند و پر فروش‌ترین کتاب‌ها را منتشر می‌کنند.

سالیوان اخیراً گفته است که رئیس‌جمهور منتخب «به هم پیمانان آمریکا کمک لازم را برای مذاکره با ایران برای رسیدن به تفاهم منطقه‌ای فراگیری خواهد کرد»؛ تفاهمی که مستلزم برجامی منطقه‌ای است و بعید است اتفاق بیفتد. اسرائیل مانع جدی چنین تفاهمی خواهد بود. سالیوان همچنین از سیاست منطقه‌ای ایران به شدت انتقاد کرده است. هر چند انتخاب بلینکن و سالیوان و پیشینه هر دو می‌تواند سنجه مهمی برای شناخت نسبی رویکردهای خارجی دولت بایدن باشد و این مساله به اشکالی تأثیر خود را خواهد گذاشت، اما نباید از یک مساله کلیدی غفلت کرد. معمولاً افراد بعد از این که در یک پست کلیدی قرار می‌گیرند، بیشتر از آن که بتوانند طبق پیشینه و

از آن پس سال‌های سجن را متمرکز بر شعر بودم. به تجربه دریافتم که شعر صنعت نیست. مهارت نیست. نشستن و فکر کردن و جمله‌ها را پس و پیش کردن و قافیه‌ها را ردیف کردن و برگزیدن نیست. در تجربه بود که دانستم شعر از درونی‌ترین لایه‌های ناخودآگاه انسان جاری می‌شود. شعر خودش از یک منشأ درونی آسمانی می‌آید و خودش را به انسان غالب می‌کند و هیچ تصنعی را در خود نمی‌پذیرد. درونمایه شعر درونمایه حقیقی منحصر به فرد شاعر است. شکوه‌ها و شکایت‌ها داشتم اما شعرم شکوه‌آمیز نمی‌شد. گاه وقتی قلم و کاغذ به دست آورده بودم می‌خواستم قسمتی از شعری را تغییر دهم و می‌دیدم که هرگز نمی‌توانم آن را به سیستم اولیه‌اش باز گردانم. شعر بزک کرده اتو کشیده دیگر مرا راضی نمی‌کرد. شعر خود به خود یک سیستم معنایی، عاطفی، و یک سیستم زیبایی‌شناسی منحصر به فرد است که در یک لحظه بر انسان وارد می‌شود. گویا به نوعی به ناخودآگاهمان مجال می‌دهیم که به خودآگاهمان سرریز شود. اولین مصرع به قول پل والری «هدیه‌ای الهی است» یک ایده، در قالب یک مصرع یک لحظه سبب برانگیختن حسرت درماندگان اداره امور روزمره نسبت به توفیق‌های عشقی و مالی قهرمانان می‌داند.

سیروس آموزگار که خود از پاورقی نویسان آن دوران است می‌گوید که خواندن ولع می‌آورد. مطالعه چند قصه معمولی، خواننده را به سوی قصه‌های والاتر سوق می‌دهد و همین سبب تشویق به مطالعه و تبدیل خواننده معمولی به

## ادامه مطلب پاورقی در ایران... از صفحه ۲۳

نام هوس»، «مو پلائی شهر ما» و «خانه استخوان خشک‌ها» که در زمره پاورقی‌های وحشت‌آور جای دارد از معروف‌ترین نوشته‌های اوست. الهی با اسامی مستعار سپیده، تاک، ارغنون برای نشریات مختلف پاورقی‌های خود را می‌نوشت. در میان پاورقی‌نویسان نام تنها دو زن به چشم می‌خورد، فریده گلبو و لعبت والا. اما بسیاری از زنان و مردان پاورقی‌خوان که با نامه‌های خود به تشویق و تحسین پاورقی‌نویسان در ستون خوانندگان می‌پرداختند بعداً خود از نویسندگان بنام ایران شدند. شهرنوش پارس، پور، غزاله غلیزاده، مرادی کرمانی و جمشید اسماعیلی از جمله این خوانندگان هستند. در میان پاورقی‌نویسان نام نویسندگانی چون سعید نفیسی که به گفته صادق هدایت به گروه سبوعه تعلق داشت و از جمله نویسندگان ادبای کلاسیک ایران بود با قصه نیمه راه بهشت نیز به چشم می‌خورد.

موجی برخاسته بود که خیال فرو کش کردن نداشت. هر قصه‌ای که پر خواننده و پر فروش می‌شد دیگران به تقلید از آن با نام‌هایی مشابه قصه خود را می‌ساختند و منتشر می‌کردند. به عنوان مثال وقتی امشب دختری می‌میرد ارونقی کرمانی گل می‌کند، کورس بابایی امشب اشکی می‌ریزد را می‌نویسد. حسین مدنی به تقلید از خود پس از قصه پر خواننده اسمال در نیویورک، اسمال در هندوستان را می‌نویسد. اسماعیل رائین با جاسوس به شهرت می‌رسد و از آن پس جاسوس‌های عدیده به بازار می‌آیند. من جاسوس شوروی در ایران بودم از کریم روشنیان، جاسوسه چشم آبی از امیر عشیری، جاسوسه‌ای در برلین نوشته پرویز قاضی سعید و ر. اعتمادی با نویست داغم کن.

حسین میر عابدینی از منتقدان پاورقی می‌گوید: «نویسندگان مطمئن‌ترین و کوبیده‌شده‌ترین راه‌ها را می‌پیمایند و قالبی‌ترین شیوه‌ها را به کار می‌گیرند. هیچ چیز این داستان‌ها تازگی ندارد. همه شان به سبکی همانند نوشته می‌شوند و شخصیت‌های سطحی را با احساساتی ساختگی درگیر حادثه پردازی‌هایی قراردادی می‌کنند».

شاید خواننده این گونه داستان‌ها تصور کند که نویسندگانی احتمالاً با معلومات کمتر به جرگه پاورقی‌نویسان پیوسته‌اند. صدرالدین الهی اما فهرست بلند بالائی از این نویسندگان تهیه کرده که همه از درجات عالی تحصیلی برخوردارند. حسین میرعابدینی حتی دستورالعمل‌های اخلاقی در این گونه نوشتارها را

استنطاق میرزا رضای کرمانی، قاتل ناصرالدین شاه شباهت بسیار به یک پاورقی دارد. قصه دنباله دار این استنطاق اما به دلیل سانسور موجود ناتمام ماند.» از تهران مخوف مشفق کاظمی که بگذریم کم‌کم موج پاورقی‌نویسان به نشریات روی آوردند. شاید کمتر کسی بداند که نسخه اولیه یوف کور، به اضافه یکی دو قصه دیگر صادق هدایت نیز در آغاز به صورت پاورقی منتشر شد. ایرج پزشکزاد نیز دایمی جان ناپلئون و ماشاءالله خان در دربارگاه هارون الرشید را به صورت پاورقی منتشر کرد. دایمی جان ناپلئون این شانس را داشت که به تلویزیون راه پیدا کند. علت شهرت این اثر پزشکزاد که ارزشی هم‌سنگ با دیگر آثار او دارد شاید همان تصویری شدن آن باشد.

## مستعان و پاورقی

اما کسی که در صدر پاورقی‌نویسان جای می‌گیرد حسینقلی مستعان است که با نام‌های مستعار انوشه، یکی از نویسندگان ح.م.حمید، با طرح داستان‌های عشقی ساده، بیشترین شمار خوانندگان به ویژه زنان را به خود جلب می‌کند. البته مردان هم به دور از چشم زنان خود از مشتریان پر و پا قرص این گونه داستان‌ها بودند. رابعه، دل بود که شیطان آمد، که عشق اول نمود آسان، از معروف‌ترین آثار اوست. یکی از دلایل برگزیدن نام‌های مستعار برای این نویسندگان نوشتن چند پاورقی در یک نشریه بود. بدین ترتیب خواننده تصور می‌کرد با نویسندگان متعدد پاورقی‌سر و کار دارد. عده‌ای هم به خاطر مسائل سیاسی از نام مستعار استفاده می‌کردند مانند محمد مسعود که میم-دهانی امضا می‌کرد.

فروش کم نظیر پاورقی‌های مستعان، نه تنها نشریات را به فکر تکاپو برای جلب پاورقی‌نویسان می‌انداخت که نویسندگان را نیز تشویق به نوشتن این نوع داستان‌ها می‌کند. صدرالدین الهی که خود یکی از پاورقی‌نویسان مشهور آن زمان بوده، تحقیق جامعی درباره سیر پاورقی‌نویسی در ایران کرده است. او می‌گوید که دستمزد یک پاورقی‌نویس خوب خیلی بیش از دیگر نویسندگان در نشریات بود. به این ترتیب هم نشریات برای یافتن پاورقی‌نویسان سر و دست می‌شکستند و هم نویسندگان در پی رقابت با یکدیگر بودند. پس از مستعان، ارونقی کرمانی با پاورقی امشب دختری می‌میرد و جواد فاضل با عشق و اشک، و قلبی در موج خون راه او را ادامه می‌دهند.

## پاورقی در انحصار مردان

صدرالدین الهی که با یک پاورقی ورزشی پا به میدان نهاده بود کم‌کم گوی شهرت را از دیگر نویسندگان می‌رباید. «زنی به



## ادامه مطلب بر گرفته از کتاب... از صفحه ۷

از آن جمله یکی آن که معلوم می شود عشق خاصیت حبّ تریاک دارد و این خاصیت مهم که عرفای بزرگ بدان پی نبرده بودند از اکتشافات خود نویسنده است... فقط نکته ای که برای این حقیر موجب نگرانی است آن است که این داستان چنان موثر نوشته شده که ممکن است بعضی جوانان نادان برای آن که دختر زیبایی عاشقشان بشود تریاک بکشوند و بعد هم منقل تریاک را بر معشوقه ترجیح بدهند. ولی امیدواریم این گونه جوانان فاسدالخلق در جامعه پیدا نشوند.»<sup>(۵)</sup>

حسینقلی مستعان، که خود را نویسنده ای چون ویکتور هوگو می دانست، شش سال بعد از مرگ هدایت جوابی به نقد طنزآمیز هدایت می دهد.<sup>(۶)</sup> حسن قائمیان، از دوستان هدایت، در جواب مستعان مقاله مبسوطی می نویسد و آن را به صورت جزوه ای منتشر می کند. در این مقاله قائمیان به ادعاهای «ویکتور هوگوی وطنی» رسیدگی می کند.<sup>(۷)</sup>

نقد هدایت بر داستان ناز همچون «قضیه عشق پاک» و «قضیه تیار طوفان عشق خون آلود» از شیرین ترین آثار انتقادی اوست. **شیوه های نوین در شعر فارسی:** عنوان مقاله است که هدایت با نام یکی از دوستان مترجم خود علی اصغر سروش، همراه با نام مستعار خود (مشکین خامه) منتشر کرده و در آن با دوستان شاعرش شوخی کرده است. این مقاله را نمی توان از جمله انتقادهای ادبی جدی هدایت دانست که در آن با زبان طنز نکته های درست انتقادی آورده باشد، بلکه بیشتر شوخی دوستانه ای است با شاعرانی که بعضی از ایشان مانند پرویز نائل خانلری و نیما یوشیج از دوستان هم فکر و هم مشرب او بوده اند. مقاله «شیوه های نوین در شعر فارسی» در مجله موسیقی به چاپ رسیده که هدف های تجدد خواهانه در هنر موسیقی و ادبیات داشته و شعر شاعرانی چون نیما یوشیج را منتشر می کرده است.<sup>(۸)</sup>

در این مقاله هدایت ابتدا توضیحی درباره مکتب ادبی ساختگی، که شاعر مورد بحث را پیرو آن می داند، می دهد. نام مکتب کلمه من در آری فارسی یا فرانسه است که با پسوند «isme» مشخص می شود. مانند چرندیسیم یا vomitisme که با «واژه» vomit به معنی «استفراغ» ترکیب شده است بعد از این توضیح نقیضه ای (parody) در تقلید از قالب و مضمون شعر جماعتی از شاعران (بهار، ایرج میرزا، افسر، حسین شجره، خانلری، تندرکیا، نیما یوشیج و کاظم رجوی) ساخته که بعضی از آنها نیز

بی مزه از کار در نیامده است<sup>(۹)</sup>، از جمله آنها شعری از نیما یوشیج است که بند اول آن چنین است:

**اندوهناک شب**  
هنگام شب، که سایه هر چیز زیر و روست دریای منقلب  
در موج خود فروست،  
هر سایه ای ریمیده به کنجی خزیده است،  
سوی شتاب های گریزندگان موج.  
بنهفته سایه ای  
سربر کشیده ز راهی،<sup>(۱۰)</sup>

شعر نیما در نقیضه هدایت به صورت زیر درآمده است:

**فرحناک روز**  
هنگام روز سایه هر چیزی مختفی است  
و در اتاق  
از رنگ های تلخ که بویی دهند تند  
بس غول ها  
خیلی بلند بالا  
از دور می رسند چو موجی ز کوه ها  
تا فریاد برکشند»<sup>(۱۱)</sup>

۱- نوشته حسینقلی مستعان (م.حمید)، تهران، ۱۳۱۹.  
۲- خانلری گفته است: «نوشته دیگری که من تحت تأثیر سبک هدایت نوشتم، نقدی بود بر «داستان ناز» از حسینقلی مستعار و این نوشته نیز در مجله موسیقی (سال ۲، شماره ۲، تهران ۱۳۲۰) به نام «سروش» چاپ شد. بعدها مرحوم حسن قائمیان، به هنگام گردآوری نوشته های پراکنده صادق هدایت، این نوشته ها «شیوه نوین در تحقیق ادبی» و «داستان ناز» را نیز به تصور این که از صادق است در آن کتاب آورد.»  
کاوه گوهرین، دفتر هنر، سال ۲، شماره ۶، نیوجرسی، آمریکا، ۱۳۷۵-۱۹۹۶، ص ۲۴۴ به نظر می رسد خانلری، با توجه به کتاب ها و آثار معتبر بسیاری که خود دارد، نیازی نداشته که در مورد این دو مقاله ادعای نادرست کند. نهایت این که می توان گمان برد که او مواد خام این دو مقاله را به صورت یادداشت های پراکنده، در اختیار هدایت گذاشته و هدایت آن یادداشت ها را با چاشنی طنز و تمسخر به صورت مقاله در آورده است. سبک نثر خانلری و مشخصات نثر هدایت نیز این حدس را تأیید می کند. مضافاً این که خانلری در خطابه ای که چند روزی بعد از مرگ دوستش در تالار دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران ایراد کرد، به همکاری خود با هدایت در تهیه چند مقاله انتقادی و طنزآمیز چنین اشاره می کند: «در سال های ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ جز چند مقاله انتقادی و طنزآمیز که با هم نوشته بودیم و دو سه مقاله تحقیقی که او مستقلاً نوشت وقت او به ترجمه از زبان پهلوی صرف شد.» عقاید و افکار صادق هدایت پس از مرگ، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۲.  
۳- نگاه کنید به: «قضیه» های صادق هدایت پیش گفته.  
۴- نوشته های پراکنده، همان، ص ۳۹۹.  
۵- همان جا، صص ۴۰۰-۴۰۱.  
۶- یکی از نویسندگان، مجله تهران مصور، تهران، ۱۳۳۶.  
۷- ویکتور هوگوی وطنی و شاهکار او، تهران، ۱۳۳۶.  
۸- موسیقی شماره ۳، سال ۳، تهران، ۱۳۲۰، صص ۲۸-۲۹.  
۹- به روایت شفاهی شفیعی کدکنی به نقل از خانلری شعرهایی که به صورت نقیضه در این مقاله آمده با همکاری خانلری ساخته شده است.  
۱۰- نیما یوشیج، مجموعه آثار، دفتر اول، تهران،

## ادامه مطلب ورزش از نگاه... از صفحه ۱۴

## تاکتیک Tactical

همچنان سودمند این بررسی را به عنوان سرمایه های اصلی به کار گرفت و برای جایگزینی و بازشناسی در آینده از آن سود برد. در این بررسی، بدون فحاشی و منفی بافی، یک نگرش اخلاقی، سایه خواهد افکند و در آن سهم عنصر اخلاقی جای برجسته ای خواهد داشت. فراموش نکنیم فکر پیشرفت و بهتر شدن هرگز فکر تازه ای نبوده و نیست. انتقاد از کمی و کاستی ها هرگز به مفهوم محکوم کردن آن نیست، بلکه برای آن است که درس های ضروری گرفته شود. بدون حب و بعض و بدون کینه، چشم بستن به کج روی ها و ناکامی ها ما را از پیشرفت باز خواهد داشت. شخصی که به جای آقای کی روش روی صندلی داغ مربی گری تیم ملی خواهد نشست وظیفه خطیری را به عهده خواهد گرفت. به امید اینکه او عروسک دست نشاندۀ وزیر ورزش نباشد.

فوتبال دولتی تعداد تماشاگران ورزشگاه ها را تقریباً به صفر رسانده است، و آنها کم کارهایی به مراتب برجسته تر از آنند که ما فکر می کنیم و نابود کردن اگر حاصلش یک ساختمان تازه ساز نباشد کار با ارزشی نیست.

## ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۵

می گذاشت، محدود کند. همه می دانند که تمام شاهزادگان خاندان سلطنتی و خود شاه چه شدند و چگونه وی بر تخت سلطنت نشست و بنام پادشاه ایران تاجگذاری کرد. وی همین که بر تخت نشست آغاز به تجدید تجمل افراطی دربار کرد و چند قانون جدید وضع کرد که برای ارتش و ملت بسیار مفید بود. بنظر نمی رسد که وی هوا خواه بزرگی برای اسلام باشد، گرچه مانند تقریباً همه ایرانیان پیرو مذهب علی است. وی احترام ویژه ای برای اروپائیان دارد و در میان اروپائیان برای فرانسویان بخاطر ارزش و ادب آنها تمایزی قائل است. وی به میسیونرها اجازه داده است که در تمام کشورش آزادانه برای دین مسیحیت تبلیغ کنند و هر کس آزاد است که بدون ترس از آزار مردم آن را بپذیرد. این نکته ای است که دارای نتیجه ای بی نهایت است و می بایستی موجب خوشوقتی کسانی مانند شما گردد که به شکوه خدا علاقمند هستید.»

ضمن بیان سبک خود و دشواری هایی که برای هر متعددی در شیوع دادن نظریات تازه پیش می آید می گوید: «شاعر جنک می انداخت، جرات نداشتند به او حمله کنند، کنایه می زدند.» نوشته های پراکنده، همان، ص ۴۰۷ گویا نیما برای شوخی دوست خود را بر نمی تابد و در نوشته کوتاهی با عنوان «فاخته چه گفت» هدایت را هجو می کند، دفتر هنر، سال ۲، شماره ۶، نیوجرسی، آمریکا، ۱۳۷۵/۱۹۹۶، ص ۶۲۷.

تهماسب قلی خان، شاه ایران که این همه سر و صدا در تمام آسیا بر اه انداخته است، آنطور که در فرانسه شایع بوده است، به هیچ وجه اروپائی نیست. من اغلب در اینجا با یک بازرگان پیر ارمنی صحبت کرده ام. وی به من اطمینان داده است که او ایرانی الاصل است. وی می گفت که در اصفهان خانواده او را که خانواده معروفی بوده است، می شناخته است و خود او این بزرگ زاده را در هنگامی که تازه می خواست خود را در جنگ با افغان ها بشناساند، در شهر اصفهان دیده است.

این مرد جنگاور در طول زمان با دلیری خود، چنان اعتماد لشکریان را به خود جلب کرد که توانست کاملاً فرمان فرمای آنها گردد. وی بر رعایای سرکش غلبه کرد و سپس میهن و شاه خود را از دست دشمن نجات بخشید، ولی نتوانست افتخارات و جاه طلبی خود را که می بایست حدی بر آن

۱۳۶۴، ص ۳۷۶.  
۱۱- هدایت پیش از نقل نقیضه «فرحناک روز» اشاره ای به مقدمه نیما در منظومه «خانواده سرباز» می کند که نوشته: «گفتند انحطاطی در ادبیات آبرومند قدیم رخ داده است. مدت ها در تجد ادبی بحث کردند. شاعر کارد می بست، جرات نداشتند صریحاً به او حمله کنند، کنایه می زدند.» هدایت با اشاره به این مقدمه می نویسد: «در مقدمه کتاب «خانواده سرباز»

## ادامه مطلب چرا مدیتیشن... از صفحه ۳۳

## ادامه مطلب بر خورد علم و دین... از صفحه ۱۰

کاهش می کند و ضربان قلب شروع به کند شدن می کند. امواج مغزی در مرحله یک تقریباً ترکیبی از آلفا و تتا می باشد که با ورود به مرحله دو امواج تتا بیشتر می شود. **مرحله سوم و چهارم N3 - N4:** در مرحله سوم و چهارم خواب در نهایت، امواج بزرگ و آهسته مغز به نام امواج دلتا در EEG پدیدار می شود. ما در این مرحله به خواب عمیق می رویم. تنفس منظم تر می شود. فشارخون پایین می آید و نبض حدود بیست تا سی درصد کمتر از سرعت بیداری کاهش می یابد. مغز کمتر به محرک های خارجی پاسخ می دهد و بیدار کردن فرد در این مرحله سخت است. به نظر می رسد خواب عمیق زمان تجدید و ترمیم بدن است. جریان خون کمتر به سمت مغز هدایت می شود. در ابتدای این مرحله، غده هیپوفیز هورمون رشد را آزاد می کند که رشد بافت و ترمیم عضلات را تحریک می کند. محققان همچنین افزایش موادی در سطح خون که سیستم ایمنی بدن ما را فعال می کنند، کشف کرده اند و به این باورند که خواب عمیق به بدن در دفاع از خود در برابر عفونت و یا حتی در زمان التهاب عضلانی کمک می کند.

**مرحله پنجم REM:** در مرحله پنجم مرحله REM خواب دیدن رخ می دهد که به عنوان «مغز فعال در بدن فلج» توصیف شده است. یعنی انتقال دهنده های عصبی مغز، سلول هایی را که به ماهیچه اجازه حرکت می دهند خاموش می کنند، به شکلی که ما به حالت تقریباً فلج در می آییم. مغز ما در این مرحله فعال بوده و در حال خواب دیدن به سر می برد و کره چشم به سرعت در حال جابجایی است. دمای بدن و فشارخون افزایش پیدا می کند. همچنین ضربان قلب و تنفس بیشتر می شود. بنابراین هر مرحله از خواب نقش منحصر به فردی در ترمیم مغز دارد و هر کدام از این مراحل خواب برای بدن و ذهن ما مهم و مفید است. اما خواب REM مخصوصاً بسیار مفید است زیرا فعالیت مغز را افزایش می دهد و یادگیری را تقویت کرده و رویاها را ایجاد می کند. به طور خلاصه هدف از چهار مرحله اول خواب یعنی خواب سبک و خواب عمیق این است که بدن، خود را بازیابی و جوان سازی می کند و هدف از REM خواب دیدن و ترمیم ذهن و تقویت حافظه می باشد و هر کدام برای سلامتی و تندرستی ضروری هستند.

در ماهنامه بعد به چگونگی عملکرد مغز هنگام استرس پرداخته می شود.

همان طور که بعضی افراد در وهله اول برای به خواب رفتن باید تلاش بسیار بکنند، برخی ممکن است پس از پریدن از خواب در شروع چرخه خواب بعدی دچار مشکل شده و به راحتی به خواب دوباره برنگردند. جالب است بدانید طول یک مرحله خاص از خواب، از چرخه به چرخه دیگر متفاوت است. اولین چرخه شبانه معمولاً شامل طولانی ترین خواب عمیق اما کوتاه ترین زمان REM (زمانی که ما رویا می بینیم) است. در حالیکه آخرین چرخه قبل از بیدار شدن، حاوی کمترین مرحله خواب عمیق اما بیشترین میزان خواب دیدن است. برای همین بیدار شدن از خواب به طور طبیعی بسیار مهم است تا هیچ یک از مراحل خواب که هر کدام منفعت خود را برای بدن دارد را از دست ندهیم. کتاب «چرا می خوابیم» نوشته دکتر متیو واکر (Matthew Walker) توسط خانم ناهید ملکی به فارسی ترجمه شده است و اطلاعات مفیدی را در این زمینه در اختیار شما می گذارد.

## مراحل خواب

**مرحله یک N1:** مرحله N1 یک دوره کوتاه و سبک ترین مرحله خواب است. فرکانس مغز EEG کمی کندتر از زمان بیداری است. تنفس با سرعت منظمی اتفاق می افتد و ما می توانیم به راحتی از خواب بپریم. مغز ما هنوز هم فعال است اما فعالیت مغز در این مرحله حدود ۴ تا ۷ هرتز کاهش می یابد.

**مرحله دوم N2:** همان طور که از مرحله یک وارد مرحله دوم خواب می شویم تعداد تغییر بیشتری در EEG رخ می دهد که نشانه افزایش عمق خواب می باشد. از مشخصات مرحله دوم خواب، خواب کمپلکس-ک (K-complexes) و امواج دوک خوابی (sleep spindle) می باشد. در این مرحله فعالیت الکتریکی مغز نامنظم می باشد و امواج بزرگ کمپلکس-K با امواج دوک خوابی درهم آمیخته می شوند. دانشمندان به این باور هستند که کمپلکس K نوع سیستم هوشیاری داخلی است که ما را آماده می کند تا در صورت لزوم از خواب بیدار شویم. یعنی در صورتی که در هنگام خواب شما نام کسی را نجوا کنید در نوار EEG شما امواج K-complex ظاهر می شود. همچنین پژوهشگران می پندارند که مغز از ورودی حسی خارج می شود و روند تثبیت حافظه که شامل سازمان دهی خاطرات برای ذخیره سازی طولانی مدت است در این مرحله از خواب صورت می گیرد. مرحله دوم خواب حدود بیست دقیقه طول می کشد. دمای بدن شروع به

«روح خداوندی» دمیده شده است. انسان با سایر جانوران سنجش ناپذیر است زیرا سایر جانوران نه روح دارند و نه جاودانی هستند. براساس آموزش های کتاب مقدس، آدم و حوا از سوی پروردگار خلق شده اند و نوع انسان از آغاز آفرینش تاکنون به شکل امروزی خود پدید آمده است. تمامی جانداران زمین همه با هم و به شکل کنونی خود به دنیا آمده اند. نظرهای داروین سبب شدند تا خشم و غضبی دیوانه وار در رهبران و بزرگان مسیحیت پدید آید و با خشونت و بی پروایی بی ماندی که نشانی از «روحانیت» در آن نبود به شخص داروین و به نظریه هایش حمله کنند و ناشایست ترین نارواها را درباره او روا بدانند. با این که داروین هرگز نگفته بود که نوع انسان از نوع میمون پدید آمده است، شخص داروین را میمون نامیدند. روحانیان از این که ستاره شناسان در دو قرن پیش زمین را از مرکزیت جهان هستی خلع کرده بودند و تا حد ذره ای ناپیچ در عالم وجود پایین آورده بودند هنوز به شدت خشمگین بودند و اکنون نوبت به یک طبیعیان رسیده بود تا نوع انسان را از مقام «آفریده ویژه پروردگار» به زیر سؤال بکشد و او را چون سایر جانوران یکی از حیوانات طبیعت بشناساند. انسان «فرشته تبار» روحانیان به انسان «حیوان تبار» علم تبدیل شده بود و چنین کابوسی تحمل ناپذیر می نمود. اما خوشبختی داروین در این بود که در نتیجه نیرومند شدن دانشمندان و اندیشمندان در اروپا، روحانیان مسیحی دیگر نه قدرت آن را داشتند که او را چون «برونو» زنده بسوزانند و نه می توانستند او را به مانند «گالیلو» دوباره به دادگاه دین بکشاند تا پس از توهین بسیار نظریه های خود را کفر آلود بدانند و در پیشگاه روحانیان توبه کنند. بنیادگذاری نظریه تکامل جانداران به ویژه اصل تکامل تدریجی انسان سبب شد تا آنچه در کتاب آسمانی دین های سامی در مورد خلقت جانداران و به ویژه آفرینش انسان به آفریننده جهان نسبت داده شده بود در دنیای علم غیر آسمانی اعلام شود و داستان آفرینش آدم و حوا به مانند قصه ای مذهبی جلوه کند.

داروین طبیعتدانی بود که پس از سالیان دراز پژوهش بر روی گیاهان و جانوران گوناگون و بررسی محیط زندگی آنها در سرزمین های گوناگون جهان موفق به کشف یکی از بزرگترین قوانین یا اصول طبیعت شد و به پدیده تغییر شکل یا دگرگونی جانداران کره زمین در طول مدت صدها میلیون سالی که بر روی این سیاره زیسته اند پی برد. از داروین با عنوان بنیادگذار «نظریه تکامل» یاد می شود. براساس این نظریه، جانداران زنده کنونی به شکل امروزی خود پدید نیامده اند و پیدایش تمامی گیاهان و جانوران و از جمله انسان هم زمان و با هم نبوده است. درصدها میلیون سال گذشته در دریاها، اقیانوس ها و خشکی های کره زمین جانداران ساده تر می زیسته اند و گیاهان و جانوران پیچیده تر و پیشرفته تری که اکنون وجود دارند از تکامل آن جانداران پدید آمده اند. بنابر فرضیه های داروینی، جانداران برای ادامه زندگی و بقای نسل خود ناچارند با شرایط محیط خود سازش کنند و این سازش پذیری با تغییرها و دگرگونی هایی در اندام های بدن آنان همراه است که در پایان سبب تغییر شکل یا تکامل نسل آنها می شود. نوع انسان با سایر جانوران هم ریشه و هم اصل است و جز تکامل بدن و به ویژه پیچیده تر شدن و تکامل بیشتر مغز تفاوت دیگری با سایر جانوران، به ویژه امتیاز نمایانی بر میمون های تکامل یافته، ندارد.

از دیدگاه روحانیان مسیحی نظرهای داروین درباره انسان با آنچه در کتاب آسمانی آنان نوشته شده بودند نه تنها برخورد شدید دارند بلکه سبب می شدند که نوشته های کتاب مقدس درباره آفرینش جانداران و خلقت انسان به طور کامل بی اعتبار و بی ارزش شناخته شوند. پیکر مسیحیت که از نظریه های ستاره شناسان درباره کره زمین، گردش آن به دور خورشید و کوچکی آن در جهان هستی، که همه برخلاف نوشته های انجیل بودند، خونین بود بار دیگر در زیر ضربه های تازیانه علم قرار گرفته بود و بار دیگر بنای دستگاه دین رو به ویرانی گذاشت. براساس آموزش های کتاب آسمانی نوع انسان «آفرینش ویژه» ای دارد و در او

در بدترین ما آنقدر خوبی هست،  
و در بهترین ما آنقدر بدی هست،  
که هیچ یک از ما حق این را نداریم  
که از دیگری عیب جویی کنیم...  
«ویلیام شکسپیر»

اگر آزادی بیان از ما گرفته شود  
همچون گوسفندان زبان بسته  
و ساکتی می شویم  
که به سمت کشتارگاه هدایت می شوند.  
«جورج واشنگتن»



## ادامه مطلب کرونا و بازار سیاه... از صفحه ۴

می‌زند، با این تفاوت اساسی که خدمات پرستاری و پزشکی در منزل هنوز مشمول بیمه نمی‌شود. پس تمام مخارج به عهده بیمار و خانواده او است.

محمد شریفی‌مقدم دبیر کل خانه پرستار، تیر ماه به خبرگزاری ایرنا گفت: «راگیر شدن این خدمات نیاز به توسعه بیمه‌های دارد تا این خدمات برای همه قشرهای مردم تحت پوشش بیمه باشد. این هم به نفع بیمه‌هاست هم به نفع بیمار و همراه بیمار و هم به نفع دولت زیرا تخت بیمارستانی آزاد می‌شود.» علاوه بر این، در صورتی که خدمات درمانی خانگی تحت پوشش سازمان‌های بیمه قرار گیرد، امکان نظارت بر ارائه‌کنندگان نیز بیشتر خواهد شد و احتمال تخلف کمتر. به گفته وزارت بهداشت، حدود یک هزار مرکز مراقبت‌های درمانی در ایران به ثبت رسیده است که ۷۰۰ واحد آن فعالند.

زمانی است که همه ما با هم قربانی چنین وضعیتی خواهیم شد. امیدوارم که ما ایرانی‌ها توجه داشته باشیم که تشویق و تولید تنفر و انزجار و ایجاد گروه‌های ترور نتیجه‌اش فقط و فقط قربانی کردن آینده خودمان و ناامن کردن محیط زندگی برای خانواده‌های همه ما است.

ترور و تروریسم از جهتی شبیه همین ویروس کرونا است که وقتی شیوع پیدا کرد فقیر و غنی، غربی و شرقی، مسلمان و غیر مسلمان نمی‌شناسد. کرونا امروز همه را نشانه گرفته است و برای پرهیز از آن باید محیط زندگی را به معنای واقعی کلمه بهداشتی کرد. برای دوری از تروریسم نیز باید جهان بهداشتی شود، یعنی با همه اشکال تروریسم و تولید آنها و استفاده از آنها مقابله کرد. نمی‌توان تروریسم را در یک کشور به وجود آورد و ترور را تشویق کرد و آن را در محدوده همان کشور و منطقه نگه داشت. تنفر و خشونت نیز همچون کرونا راه خود را برای ورود به دیگر کشورها پیدا می‌کند. این جوان چچن ساکن پاریس در حقیقت همچون همان مسافری است که ویروس کرونا را با خود از نقطه‌ای به نقطه دیگر در جهان منتقل می‌کند. او ویروس خشونت و ترور را با خود از چچن به فرانسه آورده است که نتیجه‌اش متأسفانه قتل این معلم بی‌گناه بود. ویروس ترور و خشونت که توسط این جوان به پاریس منتقل شد احتمالاً قبلاً از طریق افغانستان یا عراق یا سوریه به چچن رفته بود و امروز در فرانسه قربانی خود را گرفت.

## ادامه مطلب تروریسم هم... از صفحه ۲۱

من به عنوان یک ایرانی که در خانواده‌ای مسلمان متولد شده‌ام و سال‌ها در کشوری که بیشتر مردم آن مسلمان بوده‌اند زندگی کرده‌ام و با توجه به تجربه تاریخی و سیاسی چند دهه گذشته، می‌دانم که این روش‌های تروریستی و جهادی بیشتر در دنیای امروز از طرف و بوسیله گروه‌هایی تشویق و ترغیب و سازماندهی شده است که انگیزه‌های سیاسی داشته و گروه‌های تروریستی را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود با پرچم اسلام سازماندهی کرده‌اند. آمریکا و غرب در افغانستان پیش و همزمان و پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران و قبل از اینکه واحدهای برونمرزی و تروریستی جمهوری اسلامی ایران راه اندازی شوند، به سازماندهی جریان‌های تروریستی مسلمان اقدام نمودند و مقامات رسمی این کشور از جمله آقای برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر که خود آرشیویتکت اصلی سازماندهی این جریان‌های تروریستی بود در مصاحبه‌های رسمی خود بارها و بارها اقرار کرده است آنها برای شکست اتحاد جماهیر شوروی و فروپاشی این کشور و تبدیل افغانستان به ویتنامی برای روس‌ها به این شیوه‌های رذیلانه اقدام نمودند. البته نباید نقش عربستان سعودی را که با انگیزه توسعه و گسترش وهابیسیم و مبارزه با کمونیسم و مقابله با گسترش شیعه‌گری را در سازماندهی این جریان‌های تروریستی کم‌بها داد و یا نقش دیگر کشورهای غربی را که نظر مالی، لجستیکی و ارسال نیروی انسانی نقش مهمی داشته‌اند را فراموش کرد. در دوره اخیر هم ما شاهد بوده‌ایم که باز انگیزه سیاسی مبارزه با حکومت بشار اسد در سازماندهی این گروه‌ها در سوریه و دیگر کشورها نقش اصلی را داشته است. در تمام این سال‌ها مقامات آمریکایی و اروپایی نه فقط به ایجاد مراکز تربیت تروریست‌ها مستقیماً اقدام نمودند بلکه با کمک‌های مالی میلیارد دلاری خود به تروریست‌ها به آنها کمک کردند تا بتوانند شبکه‌های کشتار خود را در تمام منطقه سازماندهی کنند و متأسفانه سازماندهی چنین شبکه‌هایی چنانکه بارها در نوشته‌های قبلی خود به آن اشاره کرده‌ام در یک کشور و منطقه قابل کنترل نبوده و امروز هم می‌بینیم که به خارج از کشورهای مورد نظر آنها وارد شده و همچون ویروس در حال گسترش است.

اینکه از اسلام و آیین آن چه برداشت‌هایی میتوان کرد و نقش جمهوری اسلامی چه بوده موضوع این مطلب نیست چرا که

متأسفانه مقامات فرانسوی و همه آنها می‌کنند، توجه نمی‌کنند که این جنایت هولناک در حقیقت پیامد تربیت تروریست‌هایی است که خود آنها با پول و اسلحه خود آنها را تولید کردند.

صحبت اینجا بر سر این است که نمیتوان کشورهای دیگر را به ویرانه تبدیل کرد و گروه‌های تروریستی در آنها به وجود آورد و آنها را تقویت کرد و انتظار داشت که آنها در همان محدوده باقی بمانند و آسیبی به ما نرسد و بعد مدعی شد که آنچه این افراد می‌کنند از ذات اسلام است و مسلمانی آنها را نشانه گرفت.

ذات اسلام تروریست پرور نیست و نبوده است و کسانی که ذات اسلام را تروریستی میدانند، در حقیقت بخشی از جریان اسلاموفوبیا بوده و در پس این نگاه آلوده به دنبال سرکوب مسلمانان هستند و آگاهانه به اسلام هراسی و مسلمان‌کشی دامن می‌زنند.

این همان پدیده‌های است که آشویتس را برپا کرد، چرا که با ذات یهودیت مشکل داشت و یا در ایران بابی‌کشی و بهایی‌کشی را رواج داد چرا که با ذات آنها مشکل داشتند و دارند. تا آنجا که من ادیان را مطالعه کرده‌ام هیچکدام از آنها به ذات تروریست پرور و مشوق تروریسم نیستند، گرچه تروریست‌ها می‌توانند از همه ادیان و ایدئولوژی‌ها استفاده کنند و برای روش‌های جنایتکارانه خود توجیه دینی و یا ایدئولوژیک بتراشند.

به تاریخ اگر نگاهی کنید می‌بینید که شاهد فجایعی بوده‌ایم که به دست کلیسا انجام گردیده و یا افراد مسیحی مرتکب آن شده‌اند و همچنین طرفداران دیگر ادیان و یا حتی بی‌دین‌ها و کمونیست‌ها، ولی هیچکس ذات کمونیسم و باور به مبانی ماتریالیسم دیالکتیک را و یا ذات مسیحیت را منشاء خشونت‌های کلیسایی یا جنایت‌های دولت‌های کمونیستی قلمداد نمی‌کند مگر اینکه مشکلی داشته باشد. از طرفی شاهد جنایت‌ها و ترورهای دولت اسرائیل بوده‌ایم، اما کسی نباید آن جنایت‌ها را به حساب یهودی‌ها و یا دیانت کلمبی بگذارد و به یهودی‌ستیزی دامن زده و در دام جنایتکارانی که به دنبال برپا کردن دوباره اردوگاه‌های مرگ برای یهودیان هستند بیفتد.

## ادامه مطلب شمر و شراب... از صفحه ۲۷

**صبح تو را در باغ دیدم  
زردآلوهای خوب را جدا می‌کردی  
گفتی برای یک مهمان است  
تمام روز در انتظار دعوت بودم**

با همه اینها حاج قربان غلامحسین را فردی معتقد و فداکار می‌دانست که برای بر زمین نماندن تعزیه امام حسین با فداکاری نقش شمر را بازی می‌کرد و همه نامالیات جاهلان را به جان می‌خورد. غلامحسین صدای خوبی داشت. برای تشویق مردان روستا به ایفای نقش شمر، مالی مسجد سر نماز اعلام کرد که غلامحسین شب به خوابش آمده و گفته به ثواب همه نقش‌های شمری که بازی کرده از همان لحظه فوت به بهشت آمده و دیگر غمی ندارد. مالی مسجد هر چه از حوری و غلمان و جویبارهای پر از شیر و غسل حرف زد فایده نداشت. کسی داوطلب ایفای نقش شمر در مراسم تعزیه روز عاشورا نبود. حاج قربان برای سالیان متمادی هماهنگ کننده همه رویدادهای عاشورای روستا بود و حالا از اینکه نتواند در این شرایط دشوار برای نقش شمر کسی را پیدا کند تنش می‌لرزید و خوابش نمی‌برد. کافی بود در سختی شایع شود که امسال به دلیل نبود شمر هیچ تعزیه‌ای روز عاشورا برگزار نمی‌شود. آن وقت اعتبار روستا بین همسایگان می‌رفت و مردم برای عزاداری به دهات اطراف می‌رفتند. این یعنی سرافکنندگی کامل. دیگر هیچ مردی از سختی جرات پیدا نمی‌کرد سرش را بالا نگه دارد. اوضاع کاملا دشواری پیش آمده بود. سرانجام خودش هم نفهمید چطور این فکر بکر به ذهنش رسید. چرا از دوستان ارمنی غلامحسین کمک نگیرد. چند نفر از آنها را به نام می‌شناخت. آلبرت بالاخانیان، آره خودش. همه ارامنه مراغه ترکی را به خوبی بلدند و با مراسم عاشورا به خوبی آشنا هستند. چرا که نه. باید رفت و صحبت کرد. فرصت تنگ است. حاج قربان روز دوشنبه شال و کلاه کرد و رفت مراغه. بعد از مدت‌ها نیشش باز بود. احساس خوبی داشت. هر کسی را می‌دید سلام می‌داد و از احوال والدینش می‌پرسید. آن روز خنده از لبانش دور نمی‌شد. همه چیز عالی به نظر می‌رسید. مطمئن بود که پیروز خواهد شد. می‌خواست دستمزد خوبی هم برای آلبرت بالاخانیان پیشنهاد کند. از در مغازه که وارد شد با خوش آمدگویی آلبرت روبرو شد. ترکی را با لهجه غلیظ ارمنی صحبت می‌کرد. نیم ساعت درباره دوست تازه

حاج قربان حرف های مالی ده را جدی گرفته و سعی داشت مراسم عاشورا را امسال مفصل‌تر از سابق برگزار کند تا هرگونه نشانه بی‌ایمانی از اسم دهش زدوده شود. به مالی روستا حق می‌داد. جوانان دیگر شورش را در آورده بودند. سختی بهترین انگور را برای شراب داشت. خیلی‌ها از جاهای دور حتی از تبریز و تهران و رشت برای خرید مشروب به روستا می‌آمدند. درآمد خوبی داشت ولی پاک آبروی دهکده را برده بود. جوک‌های زیادی در مراغه دهان به دهان می‌گشت که اهالی روستای سختی دست ارامنه را در مشروب سازی از پشت بسته‌اند و بهتر است به جای سختی گفته شود «شراب لی».

در روستاهای اطراف مراغه رسم قدیمی شبیه و تعزیه برقرار بود. مخصوصا روز عاشورا. دوباره مشکل بزرگی پیش آمد. غلامحسین رنجدار که سال‌ها نقش شمر را بازی می‌کرد پارسال در تصادف اتومبیل جانش را از دست داد. حالا پیدا کردن جانشین برایش سخت دشوار است. با وجود همه تبلیغاتی که مالی روستا در مورد قبول ایفای نقش شمر در روز عاشورا داشت (ثوابی به گفته وی معادل هفت بار زیارت کعبه) با این حال هیچکس حاضر نبود این بدنامی را به جان بخرد و خود و خانواده را مضحکه این و آن کند. غلامحسین رنجدار قبل از پذیرش نقش شمر سال‌ها با ارامنه مراغه حشر و نشر داشت. آلبرت بالاخانیان خواربارفروش نزدیک کلیسا از دوستان نزدیکش بود. شایع بود که مصرف بادام و گردو و سایر اقلام خشکبار کلیسای مراغه را غلامحسین تامین می‌کرد و دوستان ارمنی زیادی داشت که تابستان‌ها در باغش می‌نستند و مشروب می‌خوردند. غلامحسین بارها پیش حاج قربان اقرار کرده بود که وقتی آلبرت با گیتارش آوازهای ارمنی می‌خواند با وجود آنکه از کلماتش سر در نمی‌آورد با اینحال تمام بدنش رعشه می‌گیرد و از خود بیخود می‌شود. خوردن جوجه کبابی که آلبرت و دوستانش روی زغال چوب گردو تهیه همراه با شرابی که از مراغه می‌آوردند واقعا غلامحسین را به هفت آسمان می‌برد. زیر لب آهنگی را که آلبرت اغلب می‌خواند زیر لب زمزمه می‌کرد. غلامحسین معنی دست و پا شکسته‌ای را که از آلبرت شنیده بود بعد از اندکی مکث، انگار با شنونده‌ی خنکی طرف است، به ترکی و فارسی با صدای بلند دکلمه می‌کرد.

طرفی دستمزد پیشنهادی برای نصف روز کار واقعا وسوسه انگیز بود. حاج قربان آخرین سفارش‌ها را کرد. صبح روز عاشورا پیکانی به رانندگی صمد رنجدار پسر شمر سابق می‌رفت تا شمر جدید را به روستا بیاورد. همه چیز ظاهرا درست برنامہ ریزی شده بود. روز عاشورا روستا رنگ غم گرفته بود. اهالی باورش‌ان شده بود که بیش از حد به گناه آلوده‌اند و عاشورا فرصتی است که اندکی از بار سنگین گناهانشان کم شود. هر کسی تصور می‌کرد که همسایه اش در مشروب‌خواری افراط کرده و حالا دودش به چشم همه می‌رود. هیچکس نمی‌خواست این فرصت از دست برود. همه سیاه پوش و آماده گریه بودند. به محض اینکه آلبرت از ماشین پیاده شد عده‌ای به سویش هجوم بردند. خیلی ترسید. می‌خواست قید گوسفند و بادام و گردو را بزند و از همان راه برگردد. حاج قربان دستش را گرفت و پشت صحنه برد. آلبرت بیشتر به غلامحسین فکر می‌کرد. این ادای دینی بود به همه دوستی‌ها و لحظات خوبی که با هم داشتند. پوشیدن لباس قرمز شمر بیست دقیقه طول کشید. لباس‌ها فیت تش ولی کفش‌ها خیلی گشاد بودند. سرانجام با گذاشتن تعدادی دستمال کاغذی درنوک کفش‌ها از داخل به هر حال آنها را هم بر شمر پوشاندند. نوک چکمه‌ها به طرزی باور نکردنی تیز بود و به بالا برگشته بود. بیشتر شبیه کفش‌های دلفک‌های سیرک بود تا شمر ذی‌الجوشن. چشمان قرمز شمر با لباس‌ها و زرهش هماهنگی کامل داشت. شمشیر بیش از آنکه نشان می‌داد سنگین می‌نمود. کلاه خود آهنی بر سر آلبرت سنگینی می‌کرد. خوشبختانه آفتاب زیر ابرها پنهان بود و باد ملایمی می‌وزید و گرنه مغزش همان بالا می‌جوشید. حاج قربان متن تعزیه را به دست شمر داد و به وی گفت اولاً نخواهد گذاشت اسراء آب بخورند و آنها را تازیانه خواهد زد و بعد به جنگ همه آنها می‌خواهد رفت که قصد کمک به اسرا را دارند. همه را از دم تیغ خواهد گذراند. سپس متن آشتی ناپذیری را خواهد خواند و تنها از مرگ و نیستی دم خواهد زد و بس. تا شروع نمایش حاج قربان محض احتیاط شمر جدید را چندین بار پیش حضار برد و به آنها معرفی کرد و گفت چقدر زحمت کشیده تا وی را به ایفای نقش شمر راضی کند. آلبرت هم با ترکی فصیحی احترامش را به اعتقادات مردم بیان و از اینکه عهده دار ایفای چنین نقشی شده از همه پوزش خواست. دنباله مطلب در صفحه ۵۵



## ادامه مطلب منطقه فضول آباد... از صفحه ۱۹

گفتم بسیار از این مشکلات سالمند ناشی از فراموشی است. فقط یک مورد فراموشی سالمندی را دیدیم که بد هم نبود.

پدری دیدم به نوه اش در ایام عید چهار پنج بار عیدی میداد. هر دفعه یادش

میرفت که عیدی داده. سالمند دیگری می شناختم که قیمت های روز یادش رفته بود. به روز ده تومان داده بود به دامادش که بره به کیسه برنج ده کیلویی بخره.

این هم بگم به روز آرایشگری به من گفت صاحب خانه ما پاک فراموش کار

از هرکس هم نامش را پرسیدم نمی دانست. که وقتی هم سفر می روم، حالا یا تورنتو یا آلمان که پسرهایم آنجا زندگی می کنند، گنجینه ای عکس می گیرم. برخی از آنها را در فیس بوک پست می کنم یا زیر نویس. با یکی دو تا از دوستان عادت دارم آخر هفته ها به شهرهای مجاور می روم. عکس هائی هم در پالالتو دانشگاه استنفورد، اوکلند، والنات کریک، پلزنون، سانفرانسیسکو و غیره می گیرم و گاهی هم از انجمن ادیب مان هم عکس گرفته ام. درینا بعضی از دوستان هم که در آن عکس ها بوده اند حالا نیستند.»

آخرین پرسش از او این بود: «دوست داری با عکس هایت چه کار کنی؟» گفت: «دوست دارم نمایشگاه عکس برپا کنم، با زیر نویس. هر عکسی هم بگذارم دوست دارم تا نظر تماشاگر عکس هایم را بدانم. بازیگر شدند. پایان داستان جور دیگری رقم خورد. داستان طبق سناریو تمام نشد. هیچکس نمی دانست قدم بعدی چیست. حاج قربان با دقت دست دراز کرد و متنی را که دست آلبرت بود گرفت. همراه متن تعزیه کاغذ دیگری بود که حاج قربان صبح همان روز عاشورا آلبرت را در حال خواندن آن دیده بود. اشعاری بودند به ارمنی که معنی فارسی آنها به دقت کنارشان نوشته شده بود. انگار آلبرت از سر نوشتش

چه آنها که نقد می کنند، چه آنها که تحسین گر باشند.» پرسیدم: «می توانی به یکی از عکس هایت که ماندگار شده اشاره کنی؟» گفت: «بله. گوگل وقتی خواسته درباره فریمانت اطلاع رسانی کنه یکی از عکس های مرا هم آورده کنار چند عکس دیگر گذاشته.»

## ساکنان صبور

کتاب ها ساکنان صبور خانه هاینده، الفاظشان در خطوط موازی می پوسند و برگ هایشان چون کبوتران غریب سر برهم دارند هر کتابی که چراغیست حرفی دارد من و تو نباید بشنویم؟ باور کن دنیا با بال کتاب می پرد آنکه بی بال می ماند به صف پرواز نمی رسد و می ماند از حسینعلی مکنونی، تهران بهار ۱۳۸۳

اطلاع داشت و می خواست حاج قربان هم این بدانند که تنها به خاطر دوستش غلامحسین آمده بود.

نگاه کن بر گهای بید را خمیده در زیر باران،

فردا خواهند ریخت، فردا بر شاخه ها نخواهند ماند،

فردا غروبی سرد بر همه و همه جا گسترده خواهد شد،

و برگها نومیدانه در گل و لای خواهند مرد.

## نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق  
بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱(۰۸)

ماهنامه پژواک



## ادامه مطلب شمر و شراب... از صفحه ۵۴

با هر وسیله ای در دست داشت به شمر حمله می کرد.

حاج قربان احساس می کرد که بلائی که چند ماه انتظارش را داشت دارد به سرش نازل می شود. مردم احساساتی شده و به شمر حمله می کردند. حاج قربان از ترس زبانش بند آمده بود. در جانی دورتر از محل تعزیه درست کنار دیوار قبرستان روستا شمر از پا افتاد. مردم هنوز با سنگ و چوب به شمر حمله می کردند و نعره می کشیدند. سرانجام بدن آلبرت از حرکت ایستاد. حاج قربان به زور توانست مردم را از شمر دور کند. لباس های قرمز را کند و کلاه خود را در آورد. گوشش را به قلب آلبرت چسباند. انگار صد ساله که شمر مرده بود. سکوت همه جا را گرفت. تنها برگی از درخت سپیداری در نزدیکی غسالخانه تکان خورد. بوی خوش قیمه قطع شد. شمشیر شمر درست کنار پایش بر زمین افتاده بود. مردم حاج و اج به چهره شمر زل زده بودند. اسراء دیگر از جای خود بلند شده و ماتشان برده بود. همه دهکده درجا خشکشان زده بود. حتی آبی از چشمه نمی جوشید. حاج قربان داشت به عمق فاجعه ای که روی داده بود فکر می کرد. آنها در حقیقت مهمان روستا را کشته بودند. یادش افتاد که چقدر آلبرت اصرار داشت به این مراسم دعوت نشود. آلبرت آنقدر نقشش را خوب بازی کرد که مردم کاملا باورشان شد که وی امام حسین را کشته. آنها انتقام گرفتند. حاج قربان دست کرد زمین و اندکی خاک نرم برداشت و بر روی سرش ریخت. دستاش آنقدر کرخت شده بودند که به سوی جیبش نمی رفتند تا سیگاری روشن کند. برای حاج قربان دنیا به آخر رسیده بود. احساس می کرد دیگر زمستان و بهاری را نخواهد دید و لازم نیست نگران برف و سرمای ناهنگام باشد. آخرین حرف های شمر را زیر لب زمزمه کرد:

**در آرزوی ملک ری**

**مطرب بزن شیپور و نی**

**عمر حسین گردیده طی**

**ای داد هی بیدادی**

هنوز دقایقی از شروع تعزیه نگذشته بود که آلبرت کاملا در نقشش فرو رفت. جمعیت بسته به اوج و فرود مکالمات بین دو طرف صدای گریه و فغانشان بلندتر و بلندتر می شد.

تعزیه خوانی داشت به انتها نزدیک می شد دیگر هیچ راهی جز مبارزه رو در رو باقی نمانده بود. همه صحبت ها برای پیدا کردن راه حلی میانه به شکست انجامید. متنی که در دست آلبرت بود به تدریج آشتی ناپذیرتر می شد.

**اهل بیت شه لب تشنه به چشمان پر آب  
گر که بیدار نسازید حسین را از خواب**

**پا گذارم ز جفا در حرم پیغمبر  
سر ببرم ز حسین ابن علی از خنجر**

نزدیک آذان ظهر جنگ مغلوبه شد. همه در هم پیچیدند. به تدریج تعداد کشته های صحنه زیاد می شد. همزمان صدای شیون و زاری به آسمان بلند بود. هر لحظه بر وحشت آلبرت افزوده می شد. همه شمر را لعنت می کردند. یکی از تماشاگران سنگی را به سوی آلبرت پرت کرد. سنگ سرش را شکافت. احساس می کرد موهایش زیر کلاه خودی که مثل هود آشپزخانه بود دارد می پزد. آلبرت می خواست قید دستمزدهش را زده و از صحنه فرار کند. با همان لباس ها از صحنه پائین پرید. حاج قربان دنبالش دوید تا بگوید که تعزیه باید در همان جا تمام بشود و نیازی به ادامه نیست. همه تماشاگران تصور می کردند شمر قاتل سعی در فرار از صحنه جرم را دارد. آنها به دنبال دستگیری شمر بودند. هر کسی

**بدان دیشب جمله با هم**

**نمودیم مشورت ای فخر عالم**

**تمامی همدل و هم رأی هستیم**

**کمر بر قتل تو از کینه بستیم**

**نداریم چاره ای با هم ستیزیم**

**مگر خونت در این صحرا بریزیم**

تماشاگران می خواستند قبل از آنکه شمر دست به کار شود، کارش را تمام کنند که کردند. حاج قربان کارگردان صحنه در کنار بازیگر اصلی بر زمین افتاد. تعزیه تمام شد. حاج قربان کارگردان خوبی نبود. جریان بازی بعد از شروع از دستش در رفت. تماشاگران در ادامه تبدیل به

## ادامه مطلب سگ ها... از صفحه ۲۸

راست کرد و یک لحظه سکوت برقرار شد. «لیدی هویشام» وطنی دستور داد که فوراً سگ‌ها را از آنجا دور کنند. تشره‌های مهماندار و مداخله پیشخدمت حضور، سگ‌ها را از محوطه عیش و نوش ما تاراند، ولی تا مدتی صدای قرچ قرچ جوییدن آنها به گوش می‌رسید.

حتی بعد از آنکه سر خانم «هویشام» درون اطاق بلعیده شد و لت‌های پنجره هم آمد، سکوت ادامه داشت. یکی دو بار کوششی به عمل آمد که باز هیچانی ایجاد شود، ولی به کلی ناموفق بود. با «خیلی خوش گذشت، پا شیم بریم» راه افتادیم. وقتی می‌رفتیم سگ‌ها بدرقه‌مان کردند. به پشت گرمی آنها از اطاق کذایی با شهامت گذشتیم. توی خیابان یکی از ما گفت: «مگه مجبوره این سگ‌ها رو تو خونه اش نگه داره و بعد بهشون گرسنگی بده؟» آنکه همه بلاها زیر سرش بود، و من خیال می‌کنم دشمنی شخصی با خان سالار داشت، شانه‌ها را بالا انداخت و جواب داد: «آره، مجبوره. چون این سگام مثل تابلوهای گرد گرفته، اثاث زهوار در رفته، مردنگیای ترک دار، کاسه بشقابای بند خورده، اشک دونا و کاسه‌های مرصع لب پریده کنار راهرو، علامت تشخیص پوسیده صابخون.»

یکی دیگر، مثل اینکه تازه متوجه موضوع شده باشد، گفت: «آره، راستی، همه اسبابای اون خونه زهوارشون سخت در رفته.» و سومی اضافه کرد: «خود حضرتم همچی اسطقسی نداره، اسباب خونم به صابخونه می‌ره.» دشمن اصلی صاحبخانه، که ذهن همه ما را مسموم کرده بود، گفت: «سگاش از خودش اصیل ترن.» «آره بابا، به از خودشن!»

او می‌گوید به عنوان یک فعال حوزه زنان بر این باور است که طرح این ماجرا فرصت مغتنمی است تا نسبت به سنت‌های غیرانسانی و نادلپسند تجدید نظر کنیم «چطور ممکن است ما در پی ثبت ملی ازدواج کودکان باشیم؟ یا ختنه زنان و قمه زنی را بخشی از میراث فرهنگی مان بدانیم؟ کما اینکه این روزها خود روحانیون و مراجع هم به این نتیجه رسیده‌اند که قمه زدن پسندیده نیست و آسیب به نفس است. من معتقدم این ماجرا فرصتی برای تجدید نظر و اصلاح این قبیل رسوم است. فرصتی برای اینکه جامعه نگاهی اساسی و مجدد به این سنت‌ها داشته باشد.»

بر اثر تبلیغ سوء این مهمان، یکی از حاضرین یک دانه نان شیرینی به سگی که از همه نزدیک تر بود داد. سگ شیرینی را مثل تکه استخوانی میان پنجه‌هایش گرفت و جوید و خرده‌های آن را با زبان و پوزه مرطوبش از اطراف جمع کرد و بعد آرزومندان به دست خیر چشم دوخت. به صدای جوییدن شیرینی دوم بقیه سگ‌ها هم جمع شدند.

سایر مهمان‌ها هم که جسور شده بودند، با هیجان مشغول خیرات شدند. بقیه قاب شیرینی و نان و ماست و کباب و جوجه‌ای که، در عین اختصار، میز را رنگین کرده بود، روی زمین ولو شد. یکی هشدار داد: «جوجه بهشون نندین. استخونش تو گلشون گیر می‌کنه.» یکی دیگر اعتراض کرد: «حرفا می‌زنی! اینا غذا تو دهنشون آب می‌شه، دیگه به گلشون نمی‌رسه.» به هر تکه نانی که به هوا پرتاب می‌شد، سگ‌ها به جست و خیز می‌افتادند، از سر و کول هم بالا می‌رفتند، زوزه می‌کشیدند، می‌گریه‌اند، آن‌را از میان هوا یا چنگال دیگران می‌زدیدند. جنگ مغلوبه بود.

سگ تازی با پاها و گردن درازش، زودتر از همه خوردنی‌ها را در هوا می‌قاپید. پودل کوچولو، زیر دست و پا مانده بود و با غرش‌های کوتاه اعتراض را به این بی‌عدالتی نشان می‌داد. باکسر، با غنیمتی که به چنگ آورده بود، در زیر میز پناه گرفته بود و سر فرصت با آن عیش می‌کرد. ستر و گرگی سر تکه‌ای با هم در افتاده بودند. صدای پارس سگ‌ها و خنده مهمان‌ها و قیل و قال و آمد و شد در هم آمیخته بود و شاید اگر پنجره رو به مهتابی باز نمی‌شد و جیغ همزاد خانم «هویشام» به گوش نمی‌رسید، باز ادامه می‌یافت. اما هیبت سر زولیده و صدای تیز فریاد مادر صاحبخانه، موی را به اندام‌ها

بنابر این در نهایت ثبت «فصل» اگر متضمن رسم «خون‌بس» هم باشد، مورد تایید یونسکو قرار نخواهد گرفت. به گفته او خوشبختانه برخی از رسوم نادلپذیر و غیر انسانی به تدریج و به مرور زمان مهجور شده‌اند و زمان تجدید نظر در مورد این سنت‌های اشتباه فرا رسیده است. «در گذشته رسمی در کردستان وجود داشته که اگر دو دوست با همدیگر پیمان برادری می‌بستند برای تحکیم این پیمان، خواهران همدیگر را به زنی می‌گرفتند و هر کدام از این زنها، مهریه دیگری محسوب می‌شد بدین معنا که اگر زندگی یکی از آن‌ها به سرانجام نمی‌رسید و منجر به طلاق می‌شد آن دیگری هم می‌بایست همسرش را طلاق می‌داد.»

## ادامه مطلب من فصلیه... از صفحه ۳۹

مبتلا به زنان پژوهش کرده، معتقد است میراث فرهنگی به آثاری باقی مانده از گذشتگان گفته می‌شود که ارزش فرهنگی و قیمت ماندگاری داشته و برای آیندگان، پیام و توشه قابل عرضه و منحصر به فردی داشته باشد و به کار بیاید.

رایحه مظفریان نیز مانند عسکرزاده معتقد است بین مقوله «خون‌بس» و «فصل» تفاوت وجود دارد و الزاماً فصل و خون‌بس هم معنا نیستند بلکه «خون‌بس» زیر مجموعه فصل است.

«فصل به معنای تلاش سران دو قبیله برای ایجاد صلح و آرامش است. همه افرادی که در امور قبیله مشارکت می‌کنند، ماهانه به فصل کمک می‌کنند تا شاید اگر خودشان درگیر مشکلی بشوند بتوانند از خدمات فصل بهره ببرند و «خون‌بس» هم بخشی از فصل بوده. اگر خون‌بس را از سنت فصل کنار بگذاریم و خود فصل را به تنهایی به عنوان یک میراث فرهنگی ناملموس و با ارزش تعریف کنیم که کارکرد قوه قضاییه را در روزگاران گذشته برای احاد جامعه آن روزها داشته، یک امر پسندیده است. اما همین فصل هم ایراداتی داشته که امروزه بهتر است آن ایرادات را رفع کنیم.»

به گفته او در «فصل» الزاماً گره مسایل به شیوه ناموسی باز نمی‌شده بلکه اختلافات مالی، شرایط کشته شدگان درگیری‌ها، موضوع دیه، امور مربوط به زمین، حقه‌ها و امور کشاورزی، پرداخت بدهی و قرض و این قبیل چیزها هم بوده و فقط یکی از این موضوعاتش شامل خون‌بس و جریانات ناموسی می‌شده.»

این نویسنده معتقد است علاوه بر مقوله خون‌بس که ایراد اساسی «فصل» بوده دیگر مشکل اساسی ساز و کار فصل، عدم مشارکت زنان در کل پروسه «فصل» است. «زنان در فصل هیچ رای و حضوری ندارند. البته به همان اندازه هم دین و تعهدی برای پرداخت پول به فصل ندارند و البته زنان هرگز مشکلاتشان را به فصل نمی‌برند. شاید موارد محدودی وجود داشته باشد که زنان دست به دامان فصل شده باشند اما از آن جایی که بیشترین اعضای فصل در قبایل مردانند به همین دلیل هم زنان در این جریان هیچ جایگاهی ندارند.»

به گفته مظفریان هدف از ثبت ملی آثار این است که در نهایت بشود آن میراث را به ثبت بین المللی رساند اما یونسکو اساسنامه‌ای قوی و مستدل دارد و در اساسنامه‌اش به شدت نسبت به تبعیض علیه زنان واکنش و مقابله نشان می‌دهد

«پونه پیل رام» فعال حقوق و پژوهشگر حوزه زنان که در مورد خون‌بس نیز پژوهش مفصلی انجام داده و با بیش از شصت زن فصلیه که در سنت خون‌بس معاوضه شده‌اند گفت و گو کرده می‌گوید: «فلسفه دادن زن، در خون‌بس تحقیر خانواده قاتل است که هدف از اجرای آن‌زاد و ولد زن است تا دو طایفه به هم وصل شوند. ضمن اینکه به گفته برخی زنان خون‌بس، حتی بچه‌ای که در این ازدواج به دنیا می‌آید با القاب زشتی نامیده می‌شوند با اینکه برخی به این آیین، لقب «سنت حسنه» داده‌اند در واقع می‌خواهند وجدان جمعی را ساکت کنند، زیرا در «فصل و خون‌بس» یک طایفه برای آرامش وجدان جمعی خود، زنی را می‌آورد و تحقیر می‌کند.»

اما «حدیث عسکرزاده» خبرنگار محلی ساکن خوزستان که خودش هم متعلق به یکی از طوایف عشایر خوزستان است معتقد است باید مابین پدیده «فصل» و «خون‌بس» تفاوت‌هایی قابل باشیم. «همه سنت‌های مرتبط با «فصل» بد نبوده‌اند و علیرغم خون‌بس که مایه شرم است اما در گذشته حکمیت از طریق «فصل» در قبایل مرزی منشا خیر و صلح بوده. فصل یک شیوه کلی مصالحه است که خون‌بس یکی از زیر مجموعه‌های آن محسوب می‌شود. متأسفانه خون‌بس یا «خین بر» یک رسم ننگین، دردناک و ضد انسانی در بطن این جریان بوده که بی‌تردید نباید مورد تقدیر یا ثبت قرار بگیرد.»

«فصل» به شیوه حکمیت و جبران خسارت مالی یا معنوی مابین دو قبیله و طایفه اطلاق می‌شده است. زمانی که دو طایفه در جنگ و درگیری باعث زیان هم می‌شدند، برای توقف خونریزی و درگیری، سازوکاری به نام فصل وارد عمل شده و چیزهایی رد و بدل می‌شده است. زمین، پول، دارایی، برگزاری مراسم عذرخواهی و «طلب حلالیت» بخشی از این ساز و کار است. اما در این میان یک روش بسیار دردناک که در این ساز و کار مورد استفاده بوده، معامله یکی از زنان وابسته به قاتل بوده تا به منزله توافقی برای صلح و مانعی برای افزایش خونریزی باشد.

«رایحه مظفریان» پژوهشگر حوزه زنان ساکن ایران می‌گوید این ایده که بگویم ما بر اساس یک رسم قدیمی، زنان مان را مابین دو قبیله دشمن مبادله می‌کردیم تا بتوانیم به دعوی بین آنها پایان بدهیم هیچ چیز خوشایندی برای ثبت فرهنگی ندارد. او که سالهای متوالی در حوزه مشکلات



## ادامه مطلب بچه های طلاق... از صفحه ۴۴

بچه ها که به علت طلاق بروز کرده بود مشاهده نمودند. شش ماه بعد به والدین مذکور تلفن کردم. معلوم شد آنها سازش پذیری بیشتری پیدا کرده اند.

برنامه هایی که در اختیار والدین قرار داده شد در ماه های بعدی به طور خلاصه مطرح می گردد. همان گونه که ملاحظه خواهید کرد، این برنامه ها یک تدبیر علمی ساده و قابل فهم و مقدماتی است و بسیاری از پدر و مادرها با بکارگیری آنها می توانند به فرزندان خود کمک کنند و نتایج مثبتی دریافت دارند.

اجازه دهید ابتدا به اولین نگرانی کودکان پس از جدایی والدین - یعنی ترس از رها شدن و تنها ماندن - برگردیم و ببینیم زوج ها چه کار می توانند بکنند تا این تشویش را برطرف کنند.

این درباره خواستگاری بکنم. رو کرد به فریدون و گفت: «فقط خداکنه که بابات مخالفت نکنه چون شاید از اینکه دکه داره خجالت بکشه و از ترس نیش زبون های زری با این وصلت مخالفت کنه.» فریدون از مادر خواهش کرد که خودش با پدر جواری حرف بزند که پدر رضایت بدهد. البته گفت: «پدر مرد عاقل و نیک اندیشیه و تحت تاثیر تجملات نیست اما خوبه که شما نتیجه تحقیقاتتون رو طوری براش بگید که پیشاپیش نرمش کرده باشید.» باز سفارش کرد که: «به هیچ وجه آقا جون نفهمه که من رو دیده اید و محل کار من رو پیدا کرده اید، چون من از خجالت های عمه خیلی می ترسم و امیدوارم که هر چه زود تر تکلیفمون با او روشن بشه.» مادر جون اطمینان داد که نخواهد گذاشت کسی از دیدارشان بویی ببرد. فریدون گفت: «آشنایی من و پرویز را پس از خواستگاری برای آقا جون تعریف کن اما اگر جلوتر این موضوع را بر ملا کنی، عمه زری فوراً به سراغش خواهد رفت و با آبروریزی کاری خواهد کرد که محل کار مرا کشف کند و باز همان جنجال ها.» مادر و گلرخ خداحافظی کردند و رفتند و فریدون در فکر که آقا جون در برابر این خواستگاری چه واکنشی نشان خواهد داد. فکر می کرد اگر کسی به خواستگاری گلرخ میامد و آنها از زندگی اش خبر نداشتند، هر چقدر هم که اگر خوب از آب در میامد، آیا می توانست به اندازه پرویز اینهمه صفات مردانگی و لوطی گری و انسانیت و مهربانی را یکجا داشته باشد؟ آیا مادر شوهری خانم تر و با صفا تر و اصیل تر از وجیهه خانم می توانست برای گلرخ پیدا شود؟ یا خود گفت: «من نباید بگذارم این وصلت بی سرانجام شود.»

از این یافته ها برای تهیه یک برنامه آموزشی جهت پدران و مادرانی که از هم جدا شده اند، استفاده نمودم. این برنامه ها به آنها می آموزد چگونه در مقابل از هم گسیختگی ناشی از طلاق، از خود واکنش نشان دهند. در واقع والدین از این یافته ها فواید زیادی بردند و از آن به منزله یک راهنما برای جلوگیری به مسائل فرزندان خود استفاده کردند. نتایج کار واقعا چشمگیر بود و بسیاری از مسائل رفتاری بچه ها در مدت کوتاهی از میان برداشته شد. با آنکه این برنامه ها برای کمک به والدین بود تا به طور موثر و مفیدی جوابگوی نگرانی های قابل پیش بینی فرزندان خود باشند، ولی مسلماً این راهنمایی ها تمام مسائل آنها را حل نمی کرد. با این وصف والدین، معلمان و درمانگرها پیشرفت های قابل ملاحظه ای در بهبود رفتارهای نابهنجار

هستند که زمینی که پشت دیوار روبروی دکه کنار پیاده رو است را بخرند و تبدیل به یک آبمیوه فروشی مجهز کنند. مادر جون گفت: «تو چقدر این پسره رو میشناسی؟» فریدون گفت: «به اندازه ای که وقتی همه شما من رو تنها گذاشتید و بی کس و بی پناه توی خیابان ها سرگردان بودم، مانند برادری که از هر برادری مهربان تره به من پناه داد و دنبال کارم رفت و برام شغل پیدا کرد و مانند یک نگهبان شب و روز از من مراقبت کرد و در مدتی هم که در زندان بودم به هر ترتیبی که بود کارهای من رو انجام می داد و همه اینها رو بدون هیچ چشم داشتی انجام داد و مادرش برای من و پرویز طبقه بالای خونه اش رو آب و جارو کرد و تجهیزاتش کرد و از جیب خودش همه چیز از وسایل خونه خرید تا من اول زندگی، اسیر بی خونه گی نباشم. کله سحر پا می شد و برام صبحونه آماده می کرد و ناهار شام رو مهیا می کرد و حتی رخت و لباسم رو هم مانند رخت و لباس پسرهای می شست و اطو می کرد و الان هم من توی طبقه بالای خونه شون هستم و حتی ملافه هام هم هر روز تمیز و اتو کشیده اند.» و بعد از مادرش پرسید: «بازهم می خواهی بیشتر از اینها این خانواده رو بشناسی؟» مادر تمام مدتی که فریدون از پرویز و مادرش می گفت، اشک می ریخت و به حال رفت بار پسرش دل می سوزاند. گلرخ با شنیدن این همه تمجیدی که فریدون از پرویز و خانواده اش می کرد، حظ کرده بود و قند دردلش آب میشد. رنگش سرخ شده بود و به شکلی به خود می بالید که اینهمه تعریف ها درباره محبوب اوست. مادر نگاهی به گلرخ انداخت و گفت: «دختر جان من نمی توانستم تحقیقی بیشتر از

## ادامه مطلب عشق، هوس، نفرت... از صفحه ۳۷

فریدون به پشت سر مادر جون نگاه کرد که ببیند آیا عمه زری یا پرویز یا آقا جون هم آمده اند یا نه! مادر جون گفت: «نه ترس مادر هیچکس به جز من و گلرخ نمی داند ما اینجاییم.» فریدون گفت: «خیلی کار خطرناکی بود که کردید. اگر عمه زری بفهمد من اینجا کار می کنم، باعث اخراجم خواهد شد و دوباره آواره و در بدر کوچه و خیابان خواهم شد.» مادر دلش به شدت فشرده شد و اشکش در آمد و گفت: «نه دیگه نمیذارم اون عفریته نشانیت رو پیدا کنه.» فریدون گفت: «شما از کجا میدانید که الان شما را تعقیب نکرده است؟» مادر جون گفت: «برای اینکه ما خودمان هم نمی دانستیم که آیا می توانیم تو را پیدا کنیم یا نه.» فریدون گفت: «چندی پیش یک نفر را اجیر کرده بود تا من را تعقیب کند اما چشم های تیز بین پرویز فوراً او را دید و با صحنه سازی حرکت کرد که ناگهان از پشت سرش در آمد و دستگیرش کرد و تا می خورد کتکش زد و بعد به کلانتری بردیم و در کلانتری اقرار کرد که از طرف وکیل عمه زری استخدام شده بوده. از وکیل و هم یارو تعهد گرفتند که دیگر مزاحم من نشوند اما عمه را که شما خوب می شناسید، به هیچ اصل و اصولی پایند نیست و ممکن است که باز هم کسی را برای تعقیب اجیر کرده باشد.» ناگهان متوجه شد که مادر و خواهر را سرپا نگهداشته. خواهش کرد بنشینند و آبدارچی هم بدون پرسیدن، خود سه استکان چای با یک بسته بیسکویت و یک ظرف میوه به اتاق آورد. پس از ابراز دلتنگی ها، بالاخره مادر حرف را به پرویز و خواستگاری کشاند و از فریدون جویای احوال او شد. فریدون گفت: «بله در جریانم و وجیهه خانم موضوع را به من گفته اما پرویز را هنوز ندیدم. در واقع از خجالتش از من دو روز است که خودش را به من نشان نداده.» مادر جون پرسید: «شغلش چیه؟» فریدون گفت: «همین دکه آبمیوه فروشی رو داره که با برادرش شبانه روزی کار می کنند.» مادر گفت: «اون پسره که الان توی دکه بود، برادر پرویز بود؟» فریدون گفت: «بله و این دو برادر، براستی دو مرد جوان شریف هستند با مادری که به اندازه یک بهشت صفا در دل دارد.» مادر گفت: «همان خانمی که با لهجه آذری زنگ زد، همان وجیهه خانمه؟» فریدون گفت: «بله و واقعا من اون رو درست به اندازه شما دوست دارم.» مادر جون گفت: «درآمدش چقدره؟» فریدون گفت: «درآمد هر کدومشون بیشتر از در آمد منه. کاسبی شون خدا رو شکر خیلی خوبه و در صد

پرویز از خوشحالی نمی توانست یک جا بند شود. با آنکه شب را تا صبح بیدار بوده و سرپا ایستاده بود و کار می کرد، نمی توانست بخوابد. هرکاری کرد که شاید بتواند چرتی بزند بی فایده بود. برخاست دوشی گرفت تا شاید سبک شود اما بازهم اثری نکرد. دلش می خواست مدام با مادر از گلرخ حرف بزند.

وقتی گلرخ و مادر جون از تاکسی پیاده شدند و گلرخ دکه آبمیوه گیری پرویز را نشان داد، مادر به شدت درهم شد و پرسید: «محل کار پسره همینجاست؟» گلرخ گفت: «درست نمیدونم اما به نظرم همین جا را آدرس داده بود.» جلو رفتند. بهروز در دکه بود. زیاد در جریان مشکلات خانوادگی فریدون نبود. مادر جون از بهروز پرسید: «شما پرویز خان هستید؟» بهروز پاسخ داد: «خیر. ایشان بعد از ظهر می آیند، اما اگر امری دارید بفرمایید، در خدمتم.» مادر جون گفت: «من می خواستم نشانی محل کار فریدون را ببرسم.» بهروز هم از همه جا بی خبر با دست و سر چرخید و ساختمان روبرویی را نشان داد و گفت: «آن ساختمان دفتر مهندسی فریدون خان هست. بفرمایید طبقه دوم تشریف دارند.» مادر جون قند توی دلش آب شد. از بهروز تشکر کرد و به سمت دیگر خیابان براه افتادند. وسط راه پرسید: «تو این یکی رو میشناسی؟» گلرخ گفت: «نه، من هنوز بار اوله که با شما اومدم اینجا. نمیدونم این آقاهه کی بود و چه نسبتی باهاش داره.» مادر جون گفت: «پسر خوش قد و بالا و مؤدبی بود. اما دلم می خواست خود پسره رو ببینم کیه که می خواد بیاد خواستگاری.» گلرخ گفت: «مادر جون من که گفتم همون آقاییه که توی رستوران پیش فریدون نشست.» مادر جون گفت: «آره اما باهاش که من حرفی نزدم که بدونم حرف حسابش چیه. ولی باید یه دفعه دیگه قبل از شب جمعه پیام اینجا و ببینمش و باهاش حرف بزنم.» به دفتر کار فریدون رسیدند. وقتی از پله ها بالا می رفتند آبدارچی را که با یک سینی چای در راه بود دیدند و سراغ اتاق فریدون را گرفتند. آبدارچی هم جلو افتاد و آنها را به دنبال خود راه انداخت و درب اتاق را باز کرد و به فریدون که روی میز نقشه کشی خم شده بود و مشغول بود گفت: «آقای مهندس مهمان دارید.» فریدون سر بلند کرد و برگشت و با دیدن مادر و گلرخ شوکه شد. با تته پته گفت: «سلام مادر جون، شما اینجا رو چطور پیدا کردید؟» مادر گفت: «مادر، از قدیم گفته اند که عاقبت جوینده یابنده است.»

## ادامه مطلب گیهل مرد... از صفحه ۲۴

سفر بعدی به پاتایا می‌رویم! دکترای هوا فضا داریم، از جن می‌ترسیم! نوروز و کریسمس و هالوین و والتنتاین و نیمه شعبان را با دل و جان جشن می‌گیریم! بعد از زدن دو تا «شات» دهن مان را آب می‌کشیم و مسواک می‌زنیم و تا افطار هیچی نمی‌خوریم!

بی‌حوصلگی (شرح هجران مختصر مختصر کن!) حوصله هیچی را نداریم، حوصله ناله را هم نداریم! زود طاقت مان سر می‌رود. بیشترمان کتاب نمی‌خوانیم چون طولانی است، متن‌های کمی بلندتر را اصلا نمی‌خوانیم. عشق مان کلمات قصار است که آنهم اکثرا شعار است! توی مهمانی‌ها دو ساعت که می‌رقصیم حوصله مان سر می‌رود باز رو می‌کنیم به دوست خوش صدای مان که برایمان همین «مرغ سحر» را بخواند!

اگر به یک روانشناس اجتماعی این ترانه را بدهید، ته روده ما را هم از خلال کلماتش می‌بیند! این ترانه می‌تواند «مانیفست مرغی» ما ملت قلمداد شود! تنها در یک جای این ترانه مرحوم «بهار» کلمه‌ای آورده که به هیچ وجه در قاموس فرهنگ ما جا ندارد، آنجا که می‌گوید: (نغمه آزادی «نوع بشر» سرا). این جهان‌نگری و بشر دوستی در قالب فرا ملیتی اصلا در حد و قواره ملت ما نیست! حتما مرحوم بهار، آینده‌نگری کرده است. روحش شادا!

این همان فرهنگی است که وقتی ناپرهیزی می‌کنیم و زیاد می‌خندیم، به خودمان می‌گوییم که حتما غمی در راه است! فرهنگ زهر کردن شادی به خود!

مهرطلبی و توقع محبت زیاد از دیگران (جانب عاشق نگه ای تازه گل از این بیشتر کن بیشتر کن بیشتر کن!) از صد نفرمان بپرسند، نود و نه نفرمان معتقدیم که «دستمان نمک ندارد» و هر چه خوبی کرده ایم، یک درصد هم جوابش را نگرفته ایم. عمر اکثر ما در این تفکر که چه وقت بالاخره قدر مرا می‌دانند تمام می‌شود!

انتظار معجزه (برشکن و زیر و زبر کن، وز نفسی... پر شر کن، شام تاریک ما را سحر کن)، ما به جای اینکه خود، آستین همت را بالا بزنیم و سرنوشت مان را به میل خودمان تغییر دهیم به هر معجون و ورد و جادو و منجی و کس و ناکس از آجیل مشکل گشا گرفته تا امامزاده ای در سر کوه چنگ می‌اندازیم که بخت مان باز شود! روشنفکرانهای مان هم منتظر حمله هوایی می‌مانند!

حزب باد! (ای خدا، ای فلک، ای طبیعت!) همین مصرع کافی است تا بدانیم که خودمان هم نمی‌دانیم به چه اعتقاد داریم! خدا؟ طبیعت؟ فلک؟ هم دکتر می‌رویم، هم دخیل می‌بندیم! گردنبند «فروهر» در گردن، شوله امام حسین بهم می‌زنیم! یک سفر به مکه و

## ادامه مطلب دهخدا و ادوارد براون... از صفحه ۷

یک جهت برای آزادی مبارزه می‌کنند و آزادیخواهان ترک برادران دینی ایرانیان هستند. از «سروش» جمعا ۱۴ شماره (از محرم ۱۳۲۷/۱۹۰۹) منتشر می‌شود که در بعضی از شماره‌ها سر مقاله به قلم حسین دانش است. تا شماره ۹ دهخدا «مدیر مسئول و سردبیر» و بعدا «مدیر و سردبیر» است و اغلب مقالات و سر مقاله‌ها از اوست. (۷) در شماره هفتم نامه ای است از «شیخ حسن تبریزی از کیمبرج» و مقالاتی از «تایمز»، «منچستر گاردین»، «مورنینگ پست» و «آکشن» و غیره که همه را حسین دانش ترجمه کرده است. انتشار «سروش» مانند «صور اسرافیل» در خارج زیاد داوم ندارد و دهخدا که از تهران و کرمان به وکالت مجلس انتخاب شده بود در دسامبر ۱۹۰۹ استانبول را ترک می‌کند.

پس از خلع محمدعلی شاه هنگامی که دهخدا هنوز در استانبول بود و روزنامه «سروش» را منتشر می‌کرد، هم مردم تهران و هم کرمان او را به نمایندگی مجلس دوم انتخاب می‌کنند. دهخدا در بازگشت به ایران برخلاف انتظار رفقایش که بیشتر در حزب دموکرات جمع شده بودند به حزب اعتدالیون می‌پیوندند. با آغاز جنگ جهانی و آمدن نیروهای روس به شمال ایران، دهخدا همراه اعضای کمیته مهاجرت اول به قم و سپس به کرمانشاه می‌رود و پس از انحلال حکومت مهاجرت به دعوت روسای ایل بختیاری دهخدا مدت دو سال و نیم در مناطق چهار محال بختیاری بسر می‌برد و بیشتر مهمان امیر مخم بختیاری می‌باشد که کتابخانه خوبی داشته است. گویا در همین زمان است که اول به فکر جمع کردن «امثال و حکم» و سپس «لغت نامه» مشهور خود میفتند. هرچند که دهخدا پس از پایان جنگ جهانی اول از سیاست کناره می‌گیرد، ولی در کشاکش میان جمهوری و سلطنت رضا شاه صحبت از رئیس‌جمهور شدن اوست، ولی او که طعم استبداد محمدعلیشاهی را چشیده بود، با آمدن استبداد شاهی به کلی از سیاست دوری می‌کند و به کارهای ادبی خود می‌پردازد. او در سال ۱۳۰۶ شمسی رئیس مدرسه علوم سیاسی و پس از تاسیس دانشگاه تهران در (۱۹۳۴/۱۳۱۳) ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی را تا سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) به عهده دارد.

۱- در این باره نگاه کنید به تاریخ طنز در ادبیات ایران، اینجانب، تهران، نشر کاروان، ۱۳۶۴، ص ۱۶۴، بعد، «طنز در مطبوعات». چاپ جدید این

باز به تقی زاده می‌نویسد: «بعضی از اشعار منتخبه جدیده با ترجمه انگلیسی، شروع کرده ام به جمع بعضی از اشعار که خیلی خوشم آمد از روی نسیم شمال و ایران نو و صوراسرافیل و خیر الکلام و دبیریه و غیره. ولی اگر بخواهیم یک انتخاب مفصلی بسازیم باعث تاخیر زیاد و بزرگ شدن کتاب می‌شود و چون دیدم که بسیاری از نشریات هم وقتی عظیم دارد مثل خطب آقا سید جمال در الجمال و چرند و پرند در صوراسرافیل و غیره خیال کردم که بعد از تمام کردن این کتاب به تالیف کتابی دیگر مشتمل بر انتخابات منظومه و منظوره از جراید و غیره پردازیم تا اقلا از یک کار عمده که خیلی لازمست فارغ بشویم.»<sup>۵</sup> در این کتاب فقط بعضی از اشعار مثل «آکبلاهی»، «الحمدالله»، «دختران قوچان» و غیره را ترجمه می‌کند تا ثابت کند که «چه اشعار بدیعۀ جمیله در ایام مشروطه به وجود آمد» و بعد وعده انتخابی مفصل تر از این را می‌دهد. براون می‌خواست از لحاظ ترتیب زمانی این اشعار را بیاورد، یعنی اشعار راجع به دادن مشروطه از طرف مظفرالدین شاه، اشعار فیما بین جلوس محمدعلی میرزا و توپ بستن مجلس، اشعار دوره استبداد صغیر، اشعار فتح تهران و تبعید محمدعلی میرزا، اشعار دوره مجلس دوم و آخر سر «بعضی مراثی و اشعار حزن انگیز راجع به فاجعه تبریز و شهادت شهدا و توپ بستن روضه مقدسه رضویه و ملامت سر ادوارد گری و غیره. این ترتیب نزدیکتر به نقطه تاریخی است و طبیعی است که صنایع و روح ملت را در احوال مختلفه از سرا و ضرا اظهار می‌کند از ترتیب هجایی، و فتوری هم در متن به هم نخواهد رسانید.» براون با وجود این که ترتیب زمانی اشعار را حفظ می‌کند اشعار تمام این دوره‌ها را نمی‌آورد، و عجله دارد که به چاپ کتاب شروع کند «که آفت هاست در تاخیر و (طالب را زبان دارد).»<sup>۶</sup>

در اوایل ۱۹۰۹ دهخدا و معاضدالسلطنه از پاریس به استانبول می‌آیند و انرژی تازه ای به «انجمن سعادت» می‌بخشند. معاضدالسلطنه با انجمن همکاری می‌کند و دهخدا روزنامه «سروش» را شروع می‌کند که اولین شماره آن در ژوئن ۱۹۰۹ منتشر می‌شود. «سروش» فی الواقع روزنامه رسمی «انجمن سعادت» محسوب می‌شود و دهخدا از همان شماره اول در سر مقاله خود خاطر نشان می‌سازد که ایران و عثمانی مدتهاست در

## گفته بودی که چرا محو تماشای منی

آن چنان محو که یک دم مژه برهم زنی

مژه برهم زنم تا که ز دستم نرود

ناز چشم تو به قدر مژه برهم زدنی

«فریدون مشیری»

و غیره که از دهه دوم قرن بیستم بوجود می‌آیند. براون در شعر از سبک خاصی پیروی نمی‌کند و ادعای شاعری هم ندارد ولی خوب از عهده ترجمه اشعار طنز آمیز و انتقادی و سیاسی دوره مشروطه بر آمده است. دوستش اتکینس می‌گوید که براون عاشق طنزهای سیاسی و اجتماعی به سبک بعضی از اشعار والت وینتن شاعر بزرگ آمریکایی بود، و این علاقه مندی شاید موفقیت او را توجیه کند.

4-Message d'Orient, Alexandrine, (nd), p. 83.

۵- نامه‌های براون به تقی زاده، ص ۷۳.

۶- از نامه براون به تقی زاده مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۱۲، «نامه‌های براون به تقی زاده»، صص ۷۴-۷۵.

۷- Thierry Zarcone, "Ali Akbar Dih-khuda et le Journal Surush", Les Irani-ans D'Istanbul, p. 244 et seq

همچنین نگاه کنید به مقاله دکتر محمد اسمعیل رضوانی در باره ادامه انتشار «سروش» در تهران بنام «سروش روم و سروش ری، در آینده ۵، ۷، ۹، صص (۱۹۷۹) ص ۵۰۱-۵۰۸.

کتاب توسط انتشارات مروارید بزودی انتشار خواهد یافت.

۲- در این شعر بنظر می‌رسد که دهخدا از شعر مشهور «بیاد آر» آلفرد دو موسه و قطعه ای به تقلید از آن از رجایی زاده اکرم شاعر ترک متأثر شده است. نگاه کنید به مقاله اینجانب در باره این شعر در ویژه نامه ادبیات تطبیقی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۹، صص ۱۰۶-۱۱۷.

۳- ملکه ویکتوریا در ژانویه ۱۹۰۱ فوت می‌کند و پسرش ادوارد هفتم جانشین او می‌شود تا ۱۹۱۰. بعد از دوره ویکتورین که بیشتر قرن نوزدهم را در بر می‌گیرد دوره اخیر را در ادبیات «عصر ادواردین» می‌نامند و در شعر تفاوت عمده ای با عصر ویکتورین ندارد فقط شعرای دوره ادواردین شاعرانی چون بیتز، کیپلینگ و درینک واتر کمتر سنت گرا هستند. از ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۷ جورج پنجم بر تخت سلطنت انگلیس قرار دارد و اوایل دوران او را در شعر «دوره جورجین» می‌نامند، که مقدمه ایست برای «عصر جدید» و شعرای چون تی.اس.الیوت



*Continued from Page 60***Shab-e Yalda**

It was the Roman Emperor Constantine who decided that December 22nd was to be the date on which Christians were to celebrate the birth of Christ. The Christ Nativity soon spread throughout the Christian churches east and west and in 354 AD the birth of Christ was mentioned on December 25th on the Philocalus Calendar for the first time.

Today, Shab-e Cheleh is a social occasion when Persian family and friends get together for fun, merriment and read Persian poetry, i.e. Hafiz. Because Shab-e Yalda is the longest and darkest night of the year, it has become a tradition to symbolize many things in Persian poetry, e.g. Rumi, Hafez and Saadi, such as the separation from a beloved one and loneliness and waiting. According to the ancient Persian poet Saadi, "Seeing you each morning is a New Year and any night of your departure is the night of Yalda." Saadi also said: "With all my pains, there is still the hope of recovery, like the night of Yalda, there will be finally an end."

During Yalda, nuts, seeds, dried fruits and fresh winter fruits are eaten, the latter are the reminiscence of the ancient feast to celebrate and pray to the ancient gods and to ensure the protection of the winter crops. Persians have a mixture of nuts called ajil for Shab-e Yalda that include pistachios, almonds,

hazelnuts, raisins, dried figs, roasted chickpeas, dried mulberries, sugar coated almonds (noghl) and dried fruits. Eating watermelons and pomegranates is also traditions.

After Shab-e Yalda, a transformation takes place – the waiting is over, the light shines and goodness prevails. If one wants to live calmly and enjoy a healthy life in the current world, must inevitably be aware of the context of the culture of ancient communities as the basis for today's traditions and customs. The celebration of Yalda night and other Persian feasts symbolizes the continuity in place and time.

The smallest role and function of these celebrations may be the gathering of family members and friends and acquaintances and to consolidate family ties and social relationships. These celebrations create cultural unity among the different classes of the people from all ethnic, linguistic and religious groups. Today, Shab-e-Yalda is an event to thank God for all the blessings and to pray for prosperity in the next year.

Yalda is not just a celebration, but is a message of peace and friendship. Yalda tells us to be together with sympathy and friendship and to shake off the turmoil and darkness from hearts and thank God for his gifts and send the message that Persians always live in peace and friendship to the rest of the world.

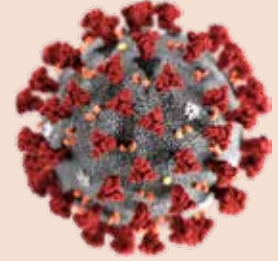
Shab-e Yalda mobarak!

**COVID-19**

**COVID-19 affects different people in different ways. Infected people have had a wide range of symptoms reported – from mild symptoms to severe illness.**

**Symptoms may appear 2-14 days after exposure to the virus. People with these symptoms may have COVID-19:**

- ◆ Fever or chills
- ◆ Cough
- ◆ Shortness of breath or difficulty breathing
- ◆ Fatigue
- ◆ Muscle or body aches
- ◆ Headache
- ◆ New loss of taste or smell
- ◆ Sore throat
- ◆ Congestion or runny nose
- ◆ Nausea or vomiting
- ◆ Diarrhea



**Look for emergency warning signs for COVID-19. If someone is showing any of these signs, seek emergency medical care immediately:**

- ◆ Trouble breathing
- ◆ Persistent pain or pressure in the chest
- ◆ New confusion
- ◆ Inability to wake or stay awake
- ◆ Bluish lips or face

The best way to prevent illness is to avoid being exposed to this virus. Learn how COVID-19 spreads and practice these actions to help prevent the spread of this illness.

**To help prevent the spread of COVID-19, everyone should:**

- ◆ Clean your hands often, either with soap and water for 20 seconds or a hand sanitizer that contains at least 60% alcohol.
- ◆ Avoid close contact with people who are sick.
- ◆ Put distance between yourself and other people (at least 6 feet).
- ◆ Cover your mouth and nose with a mask when around others.
- ◆ Cover your cough or sneeze with a tissue, then throw the tissue in the trash.
- ◆ Clean and disinfect frequently touched objects and surfaces daily.
- ◆ CDC recommends that people wear masks in public settings and when around people outside of their household, especially when other social distancing measures are difficult to maintain.
- ◆ Masks may help prevent people who have COVID-19 from spreading the virus to others.

**Connect With Consumers**

By placing your ad in Pezhvak of Persia, you're putting yourself in the right place, in front of the right people. Even better, you can be sure your ad will last the whole month because local people trust, use and rely upon

**Pezhvak of Persia**

**(408) 221-8624**

A poem from a well known artist,  
**Shahrad Malekfazeli**

www.shahradadventures.com

Instagram:

Shahrad\_art + Shahrad\_adventures



*Something strange / Passed before my eyes  
Couldn't determine / Its shape and its size  
It could be a bird / Roaming the skies  
Or a simple man / Coming in disguise  
I turned my head / Before the sunrise  
Just to find him turn / Toward me likewise  
It was a white tern / Crossing the miles  
To wipe the badness / And lay the smiles  
I asked him then / What would he advise  
For the coming days / And the years to rise  
He glanced at me / And made replies  
"I give you a hint / Which will help you guys  
To live to the most / And to banish sighs  
Some cross a path / Of joy and prize  
Cling to their hopes / Living up the vibes  
And some demolish / Seeking the demise  
Fade into despair / Giving up their lives  
But listen my child / Don't live through lies  
Never to destroy / Never to despise  
Nothing comes easy / Even a reprise  
It takes a journey / To get old and wise  
Life is not about / Wailings and cries  
But to cherish joy / And improvise  
Year is changing now / Leaving us supplies  
To dye and deal / With the lows and highs  
It's time to harvest / And to analyze  
What we did the best / And what we did unwise  
I'm leaving you now / With your own allies  
Cuz there's nothing worse / Than the long goodbyes"  
Then he opened wings / And tore its ties  
Taught me a lesson / Vanished in skies*

**WEAR A MASK**

**MY MASK PROTECTS YOU  
YOUR MASK PROTECTS ME**

**ONLY TOGETHER  
WE CAN SAVE LIVES**



## Shab-e Yalda

By: **Morad Motamedi**

Twice a year, the Earth's axis moves most closely toward the sun. They are called solstices, as though the sun stands still. The hemisphere that tilts closer to the sun, the summer solstice, sees the longest day while the hemisphere that tilts away from the sun, the winter solstice, sees the longest night.

The winter solstice is the shortest day and longest night of the year. In the Northern Hemisphere, the winter solstice takes place between December 20th and December 23rd depending on the year. Different cultures around the world have long held feasts and celebrated holidays around the winter solstice. Fire and light are traditional symbols of celebrations held on the darkest day of the year.



According to historical and archaeological studies, Yalda night was celebrated since several thousand years ago, but was officially added to the Persian calendar during the period of Persian King Darius I of the Achaemenid dynasty. The origins of Shab-e Yalda date back to centuries all the way back to the pre-Islamic times in Iran, Azerbaijan, Tajikistan, Uzbekistan and Afghanistan according to most sources.

Persians have celebrated for many centuries the eve of the winter season. The last night of autumn and the Persian month of Azar is marked with special ceremonies and traditions all over Iran. This night is called Shab-e-Yalda. Yalda is a Syriac word meaning birth since the 3rd century BCE, when Mithra worshippers adopted and used the term Yalda. Mithraists believed that Shab-e Yalda was the night of the birth of Mithra. On the morning of Yalda Mithra, The Sun, was born.

The ancient Persians adopted their annual renewal festival from the ancient Babylonians and incorporated it into the rituals of the ancient Persian religion of Zoroastrianism. Zayeshmehr, or the birth of Mithra, is known as Yalda and Shab-e Cheleh in Persian and is celebrated on the eve of the first day of winter, often corresponding to December 22nd in the Persian calendar. This falls on the Winter Solstice and forty days before the next major Persian festival called Jashn-e Sadeh or Fire Festival.

Gradually, Shab-e Yalda and Shab-e Cheleh became synonymous and the two are used interchangeably. With the conquest of Islam, the religious significance of the ancient Persian festivals was lost. The Shab-e Yalda celebration merged into the ancient Roman belief system in an ancient Roman festival that was dedicated to the ancient god of seed-time, Saturn. The ancient Romans exchanged gifts, partied and decorated their homes with green landscape. Another related ancient Roman festival that was celebrated at the same time was dedicated to Sol Invictus, or the Invincible Sun, dedicated to the ancient Persian god Mithra. Christians deduce from the scripture that Christ was born in the fall season and that Christ came into the world on or near the longest night of the year "to give light to those who sit in darkness and in the shadow of death."

*Continued on Page 59*



# Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

*Handmade Rugs, Variety of Designs (Tabriz, Naeen, Kashan & Qom)*

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند

از شما دعوت می کنیم که از نفیس ترین مجموعه فرش های ایرانی نو و آنتیک دیدن فرمایید!



درفوگری،  
لکه و رنگ برداری،  
براق شور

*Wash  
&  
Repair*

خرید، فروش  
و  
معاوضه

*Buy, Sale  
&  
Trade-ins*

برآورد و  
قیمت گذاری  
جهت بیمه

*Expert  
Appraisals  
for Insurance*

**(408) 876-9495**

*By Appointment Only*

**3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051**



**Caroline Nasserri**  
Attorney at Law

# کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

**1(800)525-6060**

دسترسی به معالجات پزشکی،  
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت  
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،  
از شما دریافت نخواهد شد!

**Tel:(408)298-1500**

e-mail: [cnasserri62@yahoo.com](mailto:cnasserri62@yahoo.com)

**Fax:(408)278-0488**

Website: [carolinenasserilaw.com](http://carolinenasserilaw.com)

**675 North First Street, San Jose, CA 95112**